

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

[یگدنز و ملغ, ilm va Zindagī (۵), ilm va Zindagi (5)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: ناهیک تاراشتنا و پاچ نامزاس

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28164205>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



*University of Manchester* is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

کتابی در سیاست و دفتر  
شعری ...

نقش قدرت در تاریخ

جریمه فضولی و نزوئلا با تقلیل بهای نفت ایران پرداخته  
میشود. اصل منصفانه ۵۰ و ۵۰ تجارت بین المللی نفت

مهمتر از تحدید مالکیت الفاء راه و رسم ارباب - رعیتی است  
که اصلاح شامل تمام قلمرو کشاورزی گردد، مالکین باید بکمک  
کارگران کشاورزی در بقیه املاک کار کنند نه با (رعیت) بدون  
این، اصلاح ارضی و رشد اقتصادی امکان پذیر نیست.

## انتقادی بر لایحه تحدید مالکیت

لایحه تحدید مالکیت چه سائلی را حل میکند و چه  
مشکلاتی بوجود میآورد؟

سرمقاله این نشریه پیش از انتشار و تقدیم لایحه تحدید مالکیت  
نوشته شده بود. لایحه ای که بمجلس تقدیم شده بی شك ناشی از حسن  
نیت دولت و مسئولین امور کشوری است و امید میرود که حداقل سود  
حاصل از آن این خواهد بود که فئودال های بزرگ از بین رفته و  
عده ئی از رعایای قرون وسطائی تبدیل به کشاورز آزاد میشوند. اما  
داشتن حسن نیت و فوائد مذکور اگر لازم هست کافی نیست. با کمال  
تأسف باید گفت که اکثر نگرانیهایی که وجود داشت و در سرمقاله این  
نشریه بآنها اشاره شده بود بمورد بوده است و لایحه حاضر اصلاً قانون  
اصلاحات ارضی نیست و با ضرورتهایی که رشد اقتصادی کشور تقاضا  
دارد وفق نمیدهد و بعبارت دیگر جواب گوی احتیاجات اجتماعی که  
ضرورت آن حتی از طرف هیئت حاکمه حس شده است نمیشود. در اینجا  
بطور خلاصه کلیاتی درباره نقص این لایحه یاد آوری می شود و در  
نشریه دیگری بطور مشروح نظریات خود را درباره انتقاداتی که باین  
لایحه وارد است و خصوصیات یک رفورم ارضی متناسب با شرایط ایران  
را بیان خواهیم داشت.

### انتقاد از لحاظ اجتماعی:

۱- بمناسبت حد اکثری که برای ادامه اصول ارباب و رعیتی تعیین  
شده عملاً قسمت اعظم اقتصاد کشاورزی ایران همان رژیم قرون وسطائی  
یعنی ارباب و رعیتی باقی میماند و بمناسبت تقسیم شدن محصول بر حسب  
عوامل پنجگانه جمود و رکود اقتصاد کشاورزی در قسمت اعظم بهمان  
شکل سابق باقی میماند. حتی برای کسانی که در صدد مبارزه با این اصول  
کهنه باشند در ماده سی و سوم مجازات شدید قائل شده اند. بطور خلاصه  
درباره دهقانانی که در تحت اختیار مالکین باقی میمانند وعده تقریبی  
آنها بیشتر از نیمی از سکنه کشاورزی کشور است کوچکترین توجه  
و پیش بینی نشده است. بقیه در صفحه ۹۸

سیاسی - اقتصادی  
اصلاحات ارضی یعنی  
تغییر رژیم مالکیت...  
اعداد راجع بنفت سخن  
میگویند شورش تبت -  
کنگره دانشجویان ایرانی  
در اروپا

### فلسفه

اکمیستانسیالیسم معنی  
دیالکتیک

### جامعه شناسی

نقش قدرت در تاریخ -  
برناردشو و صلح و  
جامعه شناسی.

### انتقاد

این کج آئین قرن  
دیوانه... مسجد جدید  
قم - نامه ای با استاد...  
انتقاد کتاب - مشکل  
فیلم فارسی.

### هنر و ادبیات

کویر (شعر) - مبارزه  
تن بتن - آفتاب پرست -  
افسانه موسیقی -  
و مطالب دیگر ...

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

## از عوامل ابتذال مطبوعات و رادیو

جای بسی خوشوقتی است که پس از مدت‌ها مدح و ثنا از مطبوعاتی که مروج یاس و نومیدی و توسل به شهوات هستند مقامات رسمی نیز به فساد و ابتذال مطبوعات پی بردند نخست وزیر در مجلس از جمله اینطور گفتند: « بعضی از مجلات مخصوصاً در قسمت اخلاق طوری رفتار کردند که باعث اعتراض شدید تمام مردم شد ... مطالبی چاپ می‌کنند که از اخلاق بدور است ... اثرات سوئی که اینگونه مجلات در بین مردم و بخصوص شاگردان مدارس می‌گذارند ... مجله‌ای که میخواهد تیراژش را بالا ببرد برای چند ریال نباید باعث فساد اخلاق جامعه گردد ... رلی صد در صد تصمیم گرفته‌ایم که از انتشار مطبوعاتی که باعث فساد اخلاق ... جلوگیری کنیم ».

مطابق اطلاعاتی که بما رسیده هر چند که مدیران بعضی از مطبوعات بمناسبت سود شخصی مشوق این ابتذال و فساد هستند اما آنها و حتی رادیو در قسمت مبتذلات خودش از وجود بعضی از توده‌ایهای قدیم استفاده می‌کنند. این افراد اعم از آنها که ایمان خود را نه تنها به کمونیسم بلکه نسبت بهمه چیز از دست داده‌اند و یا آنها که هنوز رو بمسکو نماز می‌گذارند با جد و جهد بی‌سابقه‌ای در ابتذال نویسی و ترویج مطالبی که مشوق شهوترانی است نوعی از خرابکاری عمدی و غیر عمدی را بعمل می‌آورند. امیدواریم آن عده از مدیران مطبوعات که مدعی میهن پرستی و مبارزه سابقه‌دار با کمونیسم هستند و همچنین مقامات مسئول دولتی از خرابکاری اینگونه افراد فاسد و ضد اجتماع جلوگیری کنند.



## تذکری لازم بمشترکین و خوانندگان گرام

با انتشار دو جلد کتاب جهانی بین ترس و امید ما تعهد خود را نسبت بمشترکین محترم (برای اشتراك دوره یکساله دوم) انجام دادیم. چون ارسال مجدد نشریات مستلزم پرداخت وجه اشتراك است انتظار داریم مشترکین محترم تاخیری در ارسال وجه نفرمایند. این تذکر لازم است که دو جلد ترس و امید بجای ۳ شماره مجله ارسال شده بود.

چاپ کهیان



# اصلاحات ارضی یعنی تغییر

## رژیم مالکیت ارباب و رعیتی

### نه فقط تحدید آن نوع مالکیت

از اوصاف خاصه نیمه دوم قرن ما بوجود آمدن فعل و «سرحدات جهانی» انفعالیهای سابقه است که یکی از مهمترین آنها پیدا شدن يك فعل وانفعال و یا نمود اجتماعی است که آنرا «سرحدات جهانی» نامیده اند. حدود و ثغور بین ملل مانند قرون گذشته وجود دارد در اغلب موارد اختلافات سرحدی و یا اختلافات بین دول مستقیماً مربوط به تمام جهان نیست و يك برخورد مسلحانه در این گونه سرحدات ممکن است محلی باقی بماند و بیک تصادم جهانی منجر نشود. آنچه تازگی دارد اینست: در طول خطوطی که بلوک شرق و غرب باهم تماس دارند سرحدات، دیگر به تمام معنی فقط مالی و محلی نیستند بلکه خواهی نخواهی جنبه بین المللی نیز پیدا کرده اند و با درحقیقت نوعی از سرحدات جهانی تبدیل شده اند که يك برخورد مسلحانه در این حدود خطر يك جنگ جهانی را در بر دارد. کشور آلمان و بخصوص برلن بطور حساسی یکی از این خطوط سرحدات جهانی است. کشورهای ترکیه و ایران از این خطوط سرحدات جهانی هستند، يك اختلاف بین ایران و شوروی نمیتواند محلی باقی بماند و خواهی نخواهی اختلافی از این نوع در صورتی که حادث شده و بوقامت گراید تبدیل بیک مسئله جهانی میگردد. مسئله آذربایجان از همین موارد بود و اگر ما آسانی از آن مخصمه جستیم از برکت همین بود که مسأله در عین این که مربوط بما بود مربوط به سرحدات جهانی بود و چون دولت شوروی آمادگی برای يك برخورد جهانی نداشت در نظریات خودش نسبت بایران و ترکیه اصرار نورزید و علم و اطلاع شوروی بر این که ایران و ترکیه از سرحدات خود جداً دفاع خواهند

کرد آن دولت و قدرت بزرگ را در مقابل دو دولت کوچک و ضعیف و ادار بعقب نشینی کرد. وضع کشورها و جمعیت‌های انسانی که در این سرحدات جهانی زندگی میکنند با وضع مردمی که این ویا آن طرف سرحدات جهانی هستند ویا آن کشورها و سکنه کشورها که هنوز بین این دو بلوک مانده اندواز « سرحدات جهانی » او هستند فرق فاحش دارد. جنگ سرد در این کشورها از همه جا سردتر حس میشود، وضع این کشورها بمنزله نبض جهانی هستند، اعصاب در این سرحدات جهان متغیر امروز، همواره در حال کشش است و خطراتی در بالای سر همه پرپر میزند و این وضع بخصوص تمام وضع زندگی اجتماعی آن کشورها را تحت تاثیر قرار میدهد.

**اختلاف پتانسیل در سرحدات جهانی**  
صرفنظر از خطرات نظامی و دفاعی و عدم اطمینان که از آن حاصل میشود، يك خطر دیگر نیز برای این سرحدات جهانی وجود دارد که با کمتر شدن تهدید جنگ این خطر

تخفیف نمییابد بلکه شدیدتر میشود:

در صورتی که این باب جدید، که با ملاقات سران دو دولت بزرگ در تاریخ معاصر افتتاح شده به آخرین نتایج منطقی خود برسد و تهدید اسلحه‌های هسته‌ای و جنگ عمومی، اعصاب تمام انسانها و بخصوص مردم این سرحدات را تحریک نکند و امید بیک صلح پایدار بیشتر گردد و حدود و ثغور این کشورهای سرحدات جهانی باین ترتیب تضمین و مصونیت پیدا کند در این صورت يك خطر دیگر این سرحدات جهانی را بیشتر از پیش تهدید خواهد کرد. پرواضح است که با کم شدن و یا از بین رفتن جنگ سرد، رقابت صنعتی و علمی از بین نخواهد رفت و بالعکس رقابت بشکل پیشرفت بطرف رشد و کمال اقتصادی و اجتماعی و بطرف جلب کردن آن قسمت از بشریت که در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین زندگی میکنند و جزء کشورهای کم رشد و توسعه تلقی میشوند در خواهد گرفت. این بار مسابقه تسلیحاتی جای خود را بمسابقه در سرعت رشد و تکامل اقتصادی خواهد داد و فشاری از طرفین بکشورهای توسعه نیافته یا کم رشد وارد خواهد شد که سطح آنها نیز بالا رود. این فشار این بار نیز در کشورهایی که « سرحدات جهانی » هستند بیشتر حس خواهد شد. بعنوان مثال، اختلاف پتانسیل اقتصادی اجتماعی بین ایران و شوروی جای خطرات نظامی گذشته را خواهد گرفت و با آنها اضافه خواهد شد. منظور از اختلاف پتانسیل، اختلاف سطح نیروی اقتصادی و صنعتی و سازمانی است که بفرض در ده سال آینده بین ایران و شوروی بوجود خواهد آمد و یا ممکن است در صورت ادامه وضع بترتیب حاضر آن اختلاف سطح بوجود آید. اگر این حقیقت مسلم را که امروز برای همروشن شده در نظر بگیریم که رژیم شوروی و ساختمان اجتماعی مدرن آن اجازه داده است که علی‌رغم روشهای غیر انسانی، این رژیم در مدت خیلی کم سطح تولیدات صنعتی را به اروپای غربی برساند و با سرعت بیشتر از امریکا تولیدات خود را بالا ببرد و پس از سالیان چند کم و بیش سطح امریکا رسیده و از او هم پیشی گیرد؛ و اگر باین موضوع يك حقیقت دیگر را نیز اضافه کنیم شاید تصویری نزدیک بواقعیت از آن اختلاف سطح نیروی اقتصادی و صنعتی که مثلا در ده سال آینده بین ایران و شوروی ممکن است بوجود آید داشته باشیم: مطالعات علمی آماری نشان داده است که سرعت مکتسبه پیشرفت کشورهای صنعتی که امریکا و شوروی در رأس آنها قرار دارند خیلی بیشتر و در حقیقت نسبت بسرعتی که کشورهای توسعه نیافته دارند و یا ممکن است داشته باشند (صرفنظر از آنها که اصلا سرعت پیشرفت ندارند) سرسام آور است. سرمایه‌گذاری در کشورهای غنی بیشتر سود می‌آورد تا سرمایه‌گذاری در



کشورهای عقب‌مانده . اغلب کشورهای کم‌رشد و توسعه حتی آنهائیکه در جاده رشد اقتصادی وارد شده‌اند علی‌رغم مساعی داخلی و کمک‌های خارجی بمناسبت ازدیاد جمعیتی که در نتیجه ریشه‌کن شدن مالاریا و سایر امراض و مرگ و میر بیموقع پیش‌آمده نمیتوانند سطح مصرف مواد غذایی ضروری راحتی در سطح گذشته نگاهدارند . بنابراین حتی در صورتی که کشورهای کم‌رشد بتوانند به‌جمود و رکود اجتماعی و اقتصادی پشت پا زنند معدک در این مسابقه بین‌المللی از کشورهای صنعتی روز بروز عقب‌تر خواهند بود و شکاف موجود عمیق‌تر خواهد گردید . بهمین مناسبت مادر موارد متعدد یادآوری و اعلام خطر کردیم که اگر در مدت ده تا پانزده سال آینده ایران از لحاظ صلاحیت سازمانی و ساختمان

### Structure

اجتماعی و بالتبع رشد اقتصادی نتواند مثلاً بطرح موجود در فنلاند و کشورهای اسکاندیناوی برسد ، در این صورت تفاضل ناشی از اختلاف سطح پتانسیل اقتصادی و اجتماعی با همسایه‌اش بزرگترین خطر برای این کشور خواهد بود . شما تصور آرزوی را بکنید که عایدات متوسط شوروی بوضع امروز آمریکا خواهد رسید و طبیعتاً سطح زندگی مردم آن کشور نیز بالا خواهد رفت و پرده‌آهنگ نیز سست‌تر شده و از بین خواهد رفت . اگر تا آن روز وضع ما از لحاظ ساختمان اجتماعی بهمین ترتیب باقی بماند و از دیاد جمعیت بشکل هولناک در حال صعود باشد ، بادولت شوروی با آن سطح زندگی و کمک‌های مالی و کارشناسان فراوان و خارج از حد که در اختیار خواهد داشت در کنار ما باشد وضع ما چه خواهد بود . این خطر تمام آسیا و افریقا را تهدید میکند . از هم اکنون با واحد مقیاس جهانی باید در فکر آن بود ما هم بنوبه خود نباید آنی از این خطر غافل بمانیم .

این يك اعلام خطر تاریخی است که نتیجه غیر قابل اجتناب

### چشم‌های بینا

### و گوش‌های شنوا

سیر تاریخ بشری است . اگر این اعلام خطر نتواند چشم‌های بینا و گوش‌های شنوای در بین مسئولینی که سرنوشت ملتی را در دست دارند پیدا کند و اگر نتوان بتنگ‌نظری‌ها و کوتاه بینی‌های خودخواهانه و در عین حال ( با کمال معذرت باید بگوئیم ) احمقانه پشت پا زد ، این «اختلافات سطح» بزرگترین و فاجعه‌ترین خطری خواهد بود که در تمام ادوار تاریخی سرنوشت ملت ما را تهدید کرده است.

### تحولات کیفی

### و تغییرات کمی:

متأسفانه در محیط مسئولین کشور ما به اختلاف اساسی که بین تحولات کیفی و تغییرات کمی وجود دارد توجه نشده است . آنچه برای کشورهای عقب‌مانده امروز اهمیت فوق‌العاده دارد فقط این نیست که مثلاً چندصد و کارخانه سازند و یا مالک چند فئودال را محدود کنند و یا عده‌ای از افراد فاسد را مثلاً کنار بگذارند ، تغییراتی از این نوع مربوط به کمیت است و اساس و پایه ساختمانی **Structuelle** جامعه را دست‌نخورده باقی میگذارد . آنچه برای جوامع عقب‌مانده یا کم‌رشد اهمیت اساسی دارد فقط تغییرات کمی نیست ، خیلی بیشتر از آن و در درجه اول و مقدماتی تحولات کیفی است یعنی اینست که از مرحله ساختمان کهنه جامعه بیک مرحله نوینی برسند و یک جامعه مدرن بوجود آورند که بجای ساختمان کهنه يك ساختمان متناسب با ترقیات امروز انتخاب کند . سرموقیبت آنهائی که در این دو قرن اخیر و بخصوص در قرن حاضر پیروزیهای درخشان داشته‌اند همین تحولات کیفی و تغییر دادن اساسی ساختمان جامعه است که خود منشاء تغییرات کمی بی‌اندازه سریع و شدید میشود . مثلاً رفورم ارضی را بعضیها اصلاح روابط بین مالک و رعیت میدانند و بزرگترین بدبختی را

در این میدانند که مالک در سملک خود حاضر نیست و سرپرستی (۱) از رعایای خود نمیکند .  
 فرض این که با اصلاح روابط مالک و رعیت تغییرات کمی از لحاظ ازدیاد محصول  
 و بالا رفتن نسبی سطح زندگی پیش آید اینرا نمیتوان يك تحول کیفی دانست که طبیعت دنیای  
 امروز جبراً آنرا تقاضا دارد و خواهی نخواهی آنرا بالاخره تحمیل خواهد کرد . رفورم ارضی  
 یعنی يك تحول کیفی که اصول ارباب و رعیتی را از بین ببرد و رعیت قرون وسطائی را بیک  
 کشاورز مدرن امروزی تبدیل کند . یا عبارت دیگر تقسیم محصول بین ارباب و رعیت بر حسب  
 عوامل ه گانه زراعت که زمین و آب و گاو و بذر و کار باشد باید بر ژیم نوینی تحول یابد .

حالا که لایحه رفورم ارضی بنام لایحه تحدید مالکیت

## روی سخن با وزیر کشاورزی و تهیه کنندگان و اجرا کنندگان لایحه رفورم ارضی است

در دست تهیه و اقدام است ما از روی علاقه بسر نوشت آینده  
 این کشور نظریات خود را برای اطلاع تهیه کنندگان و اقدام  
 کنندگان برای اجتناب از آن خطر بزرگی که بآن اشاره رفت  
 در این جا عرضه میداریم . به آقای وزیر کشاورزی که درباره  
 حسن نیت و حسن عمل ایشان مطالبی شنیدیم و همچنین به  
 مهندسین و کارمندان جوان و روشنفکران و علاقمند وزارت  
 کشاورزی خاطر نشان می سازیم که در این اقدام و عمل اساسی

بیشتر از آن چه بمشکلات محلی و پارلمانی که از روی تنگ نظری و کوتاهی بینی باشد توجه  
 کنند اوضاع امروز جهانی و خطرات ناشیه از آن را با کمال شجاعت و صراحت در نظر گرفته  
 و به جامعه و قانونگذاری و مقامات مربوطه گوشزد کند و بالاخره لایحه را شیرینی یال و دم  
 و اشکم نکرده و اساس و پایه يك رفورم ارضی را پایه نهند که بتواند اقلاً با مقتضیات ده  
 سال آینده و امروز تطابق داشته باشد . بخصوص به آقای وزیر کشاورزی خاطر نشان میسازیم  
 حال که قرعه فال تهیه این لایحه و اجرای آن بنام ایشان زده شده و این مأموریت به ایشان  
 واگذار گردیده باید توجه داشته باشند که مسئله غیر از مسائل و لوایح جاری و عادی است  
 این يك رسالت تاریخی مهم است که صحیح و یا سقیم تهیه شدن لایحه و اجرای آن دامنگیر  
 ملت ایران و توأم با سرنوشت و بود و نبود او خواهد بود .

در صورتی که اوضاع و احوال جهان بود و نبود ملتی را در معرض بازی قرار میدهد  
 کارگردانان این صحنه تاریخی اگر برسالت مهم خود پی ببرند بی شک در میدان نبرد زندگی  
 با مشکلات جنگیده و بر آنها غلبه خواهند کرد . اینک ما نظرات چندگی را از لحاظ کلیات  
 مساله که باید در تدوین لایحه رفورم ارضی و اجرای آن بکار رود عرضه میداریم :

هر چند اسم گذاری چندان مهم نیست و محتویات يك

لایحه بیشتر اهمیت دارد معذالک اسم «تحدید مالکیت» از لحاظ

روانشناسی تهیه کنندگان لایحه و روح آن دارای معنی میباشد.

آیا هدف در درجه اول توجه بوضع مالک است یا ملک است و

یا هدف عبارت از توجه بوضع دهقانی است که در آن ملک زراعت میکند؟ در صورتی که هدف

توجه بحال دهقانان یعنی زارعین و کشتکاران واقعی بود قاعدتاً اسم لایحه را مثلاً میبایست

تعمیم مالکیت گذارد ، زیرا بموجب آن اگر همه دهقانان صاحب زمین نمیشدند لاقلاً مالکیت

عمومیت مییافت و شامل حال اکثریت میگردد . بنظر بعضی از کارشناسان که توجهی به مالک

ندارند بیشتر از رفورم ارضی صحبت میشود ، برای آنها نه مالک و نه دهقان آقدر اهمیت ندارد

## تحدید یا

## تعمیم مالکیت ؟



که حاصلخیز شدن زمین، در صورتی که اگر فکر اجتماعی نیز در کار باشد و توجه کنیم که رشد اقتصادی برای خاطر انسانهاست نه بالعکس در این صورت توجه بیشتر معطوف به آن عناصر انسانی زنده خواهد بود که مهمترین عامل زراعت هستند.

ما یقین داریم که سوء نیت در کار نیست، از مدتها پیش از ترس ملاکین که قبادا فکر سلب مالکیت در آنها بیدار شده و تحریک شوند اسم تجدد مالکیت را بمیان کشیده‌اند، از طرف دیگر ترس ما نیز از این است که این گونه ملاحظه کارها در ضمن عمل موجب گردد که هدف اصلی که بهبودی بخشیدن بوضع دهقان است، و نتیجه مستقیم آن تجهیز شدن نیروی اکثریت بزرگ ملت ایران است، فدای این ترس ولرزها گردد. آقای وزیر کشاورزی و سایر اجرا کنندگان این طرح تاریخی از نخست‌وزیر گرفته تا کارمند جزء که حسن نیت دارند باید توجه داشته باشند که این جراحی بدون درد نخواهد بود و چون این عمل برای حال خطرناک مریض ضروری است و چون بالمآل این کار حتی بسود آینده همان ملاکین نیز که علاوه بر مالک بودن ایرانی و انسان هستند می‌باشد، باید عمل جراحی مطابق اصول علمی و بدون توجه به آه و ناله آنها عملی گردد. قرنهاست که در کشور ما قدرت علیه توده مردم و له متنفذین و فئودالها بوده است، در حال حاضر که بحساب کمیونستها نیز از لحاظ سازمانی رسیدگی بعمل آمده برای این که آنها در آینده و حتی در ده سال دیگر نیز از لحاظ آیدئولوژیک نتوانند زمینه بدست آوردن مطابق فرمان صریح تاریخ و بنام ملت ایران و برای پیروی از جریان اجتناب ناپذیر تاریخ باید قدرت برای اولین بار علیه متنفذین و ملاکین بزرگ و یاهر گونه ملاک بکار رود زیرا ملاک کسی است که ملک زیاد یعنی خارج از آن اندازه که شخصا خودش و خانواده‌اش بتواند زراعت کند دارد، ملاک کسی است که اصلا زراعت نمیکند.

وقتی صحبت از تجدد مالکیت است باید دید این حدود

### تجدید مالکیت

تا چه اندازه باید باشد و آن مقدار زمینی که در اختیار مالک

### تا چه حدوری؟

باقی میماند مطابق چه اصولی اداره خواهد شد. آیا دولت

خود را موظف میداند که برای هر دهقانی که قرنها از پدر

به پسر در روی زمینی زراعت کرده است قطعه خاکی برای زراعت و سکونت بدهد یا نه؟ مثلا اگر هر مالک بتواند ۵۰ هکتار یا کمتر و بیشتر بر حسب زمین دیمی و آبی از همان زمین های سابق در اختیار خود نگاهدارد، این مساله چه عواقبی خواهد داشت: در صورتی که مقدار معتناهی از زمینهای کنونی ملاکین را در اختیار آنها بگذارند و برای تمام رعایای آن ارباب قطعه زمینی داده نشود، باین ترتیب اغلب مالکین کنونی یک ده ششادگی و یا کمتر و بیشتر در اختیار خواهند داشت و رعایای کنونی نیز در تحت اختیار آنها خواهند ماند و فقط در جنب این مالک عمده عده‌ای خرده مالک بوجود خواهد آمد. رویهمرفته نتیجه این خواهد بود که اصول ارباب و رعیتی از لحاظ کیفیت باقی خواهد ماند و فقط کمیت آن تا حدودی تنزل خواهد کرد و نتیجه دیگر اینست که عده‌ای از رعایای امروزی تبدیل به دهقانان آزاد خواهند شد و در جنب همقطاران سابق خود که در ملک انتخابی مالک هنوز بشکل رعیت باقی مانده‌اند قرار خواهند گرفت و ناراضی این رعایا بمناسبت مشاهده نمونه و سرمشق دهقانان آزاد از سابق نیز بیشتر شد و نیروی آنها عوض اینکه در جهت مثبت تجهیز شود در جهت مخالفت با مالک شدید تر خواهد گردید و برای ساکت و آرام نگاهداشتن آنها نیروی انتظامی خفه کننده لازم خواهد بود، در هر حال عوض این که این اقدام موجب آرامش گردد کانون ناراضی و تحریک خواهد شد. بنابراین بنظر می‌رسد که راه حل نهائی باید تردید باین باشد که



هردهقانی که تاحالا در روی زمینی زراعت میکرده است حداقلی از زمین را مثلا حداکثر تا ه سال بدست آورد . همانطور که حداکثری برای مالکیت زمین تعیین گردیده حداقلی ، که البته بر حسب نواحی مختلف و تردیکی و دوری بمحل محصول ودیمی یا آبی بودن فرق میکند، برای هر دهقان الزاما از طرف دولت داده شود .

## کشاورزی ارباب و رعیتی و کشاورزی مدرن

بنوعی که تمام رعایای کنونی پس از ۵ سال یا کمتر و بیشتر دارای زمین زراعتی گردند و اصول مالک و رعیتی از بین برود . البته باتغییر دادن اسم رعیت به کشاورز وضع عوض نخواهد شد. حداکثر زمینی که برای ملاکین سابق باقی میماند نباید مطابق اصول ارباب و رعیتی اداره شود .

منظور ما از این مطالعات و پیشنهادات هر گز این نیست که اشخاص ثروتمند وجود نداشته باشند و یا کسی زمین زیاد را نتواند آباد کند . منظور ما اینست که اصول کهنه ارباب و رعیتی که یکی از بزرگترین موانع ازدیاد تولید کشاورزی و موجب تمرکز قدرت سیاسی و اجتماعی نامشروع و کهنه و پوسیده است از بین برود . مالکین سابق که زمینهای مازاد بر مصرف رعایای سابق را دارند و یا آنهائیکه میخواهند زمین های بایر نامحدودی را آباد سازند ، ممکن است مطابق اصول سرمایه داری نوین مزارع و کشتزارهای بزرگ را اداره و آباد کنند اما بوسیله کارگران کشاورزی که مانند کارخانه مزدروزانه بگیرند نه مانند رعیت قرون وسطائی . ممکن است دولت بمالکینی که بخواهند زمین شان را مطابق اصول نوین مرسوم در کشورهای صنعتی اداره کنند تسهیلاتی در تادیه اقساط بعمل آورد و یا بانک کشاورزی و یا هر بانک دیگری سرمایه مخصوص این کار تهیه و بمالکین سابق وام دهد تا در زمین های بایر و بیازمینهای متعلق بخودشان که حالا فاقد رعیت شده باشد با اصول مدرن زراعت کند .

خوشبختانه مقدار زمین های زراعتی قابل کشت در ایران نسبت بجمعیتش فعلا زیاد است . هند و مصر و سایر کشورهای کم رشد بجمعیت (نسبت به اراضی قابل کشتان ) در مضیقہ زمین هستند . در ایران ۱۷ میلیون هکتار زمین قابل کشت هست که ربعی از آن آبی و بقیه دیمی است در بعضی از زمینهای دیمی میتوان اقلامی را زراعت کرد که مانند آبی محصول دهد . از طرف دیگر در حدود ۱۲۵ تا ۱۴ میلیون از سکنه این کشور کشاورزی است و اگر آنرا به ۵ که عده متوسط هر خانواده است تقسیم کنیم عدد ۲۵ میلیون بدست می آید که در مقابل ۱۷ میلیون هکتار زمین است اگر سدهائی که هم اکنون در دست ساختمان است در نظر گرفته شود و قابلیت و ظرفیت توسعه یافتن اراضی قابل کشت و آبیاری شدن زمین های بایر در نظر گرفته شود کشور ما بخوبی میتواند زمین کافی برای تمام دهقانان تهیه کند و درعین حال ملاکین را بکمک مزدوران کشاورزی در موسسات مدرن مشغول سازد . باید بمالکین فهماند که زراعت مدرن توسط وسائل نوین و کارگران کشاورزی سود خیلی سرشار تر از این عایداتی دارد که با اصول زراعت ارباب و رعیتی بدست می آید . اگر به رشد اقتصادی و به استقلال سیاسی علاقه داشته باشیم و بخواهیم از خطراتی که ما را در آینده تهدید میکند عملا اجتناب کنیم باید با اصول کهنه کشاورزی ارباب و رعیتی یکباره پشت پازنیم . آن طور که در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی شنیده شد

اعلیحضرت نیز صریحاً لزوم ازبینرفتن اصول ارباب و رعیتی را بیان فرموده و اعلام داشته بودند که ملاکین باید بامزدوران و کارگران کشاورزی کارکنند. آن طوری که ما اطلاع داریم و درس تاریخ بما میآموزد منتفدین و ثروتمندان همواره شاه پرستی را بهانه پوششی برای حفظ وابدی ساختن امتیازات طبقاتی خود میسازند، باید صبر کرد ودید آنهائی که دائماً منویات ملوکانه دم میزنند این اصل اعلام شده از طرف اعلیحضرت را چگونه تلقی کرده و تا چه مدی جامعه عمل بان خواهند پوشاند.

## فرق رعیت بازارع یا کشاورز:

بعضی از شاغلین مقامات رسمی و بخصوص اغلب ملاکین حالا دیگر از بردن اسم رعیت ابا دارند اما سعی و کوشش برای نگاهداری مفهوم آن بعمل میآورند. بفرض این که ما اصطلاح رعیت را متروک سازیم و بجای آن اصطلاح کشاورز و یازارع را بکار ببریم در واقعیت موجود در دنیای خارج که مستقل از مفاهیم ذهنی و کلمات است تغییری حاصل نمیشود. اگر ما با اصول مالک و رعیتی مخالف هستیم و مبارزه با آن را از ضرورتهای اجتناب ناپذیر تاریخ میدانیم برای این نیست که با مالک و ثروتمند دشمنی داشته باشیم و یا صرفاً برای این که این اصول قرون وسطائی و کهنه است آنرا محکوم بدانیم زیرا بعضی از مفاهیم و اصول کهنه تر از قرون وسطائی نیز وجود دارد که ما با آن اصول باستانی افتخار می کنیم. مبارزه ما با اصول ارباب و رعیتی بمناسبت این است که این اصول با مقتضیات امروزی وفق نمیدهد و مانع و رادعی در مقابل ازدیاد تولید و رشد اقتصاد کشاورزی است. همه توجه دارند که اساس و پایه اصول ارباب و رعیتی به عامل کشاورزی تکیه دارد که عبارتست از زمین و آب و نیروی گاو و بذر و نیروی بازوی رعیت. معمولاً محصول بر حسب این ۵ عامل بین ارباب و رعیت تقسیم میشود. در صورتی که بعنوان مثال زمین و بذر و آب و گاو یعنی ۴ عامل از آن مالک باشد ۴ قسمت از مجموع محصول بمالک و فقط یک قسمت از حاصل بر رعیت تعلق خواهد داشت زیرا فقط نیروی کار خود را از ۵ عامل اصلی در اختیار دارد. در صورتی که رعیت ثروتمند شود میتواند بذر و حتی گاو و احياناً آب را در اختیار داشته باشد و از ۲ تا ۴ پنجم محصول را بدست آورد. مالک خوب توجه باین حقیقت دارد و بنا بر این سعی و کوشش او این خواهد بود که سهم رعیت از محصول در حدود بخور و نمیزی باشد تا او نتواند عوامل دیگر را شخصاً تهیه کند. بفرض این که درازدیاد محصول هم برای خاطر سود خود احياناً جدیدی بخرج دهد سعی میکند که از سهم رعیت با عناوین مختلف کم کند تا او حتی نتواند بذر لازم را تهیه کند و محتاج ارباب باشد تا او بذر را در موقع کشت بدهد و دو یا چند مقابل آنرا برداشت کند.

از طرف دیگر نتیجه منطقی این اقدامات ارباب این خواهد بود که رعیت نیز در مقابل این اقدامات او مقاومت کند و چون میدانند که عملاً بیشتر از بخور و نمیزی عاید او نخواهد شد زحمت زیادی برای ازدیاد تولید بخود نمیدهد و باین ترتیب نیروی بازوی خود را بکار نمیاندازد مگر تا حدودی که بتواند حداقل غذای خود و خانواده اش را تهیه کند. این وضع در طی قرون ودهور عادت ثانوی و بلکه یک حس غریزی برای رعایا گردیده و از پدر به پسر منتقل شده و در شکل نهائی خودش به یک حس تبدیلی و بی اثری و بدبینی تبدیل شده است که از مشخصات دهقانانی است که با اصول رعیتی کار میکنند. نتیجه این اصول این است که بین ارباب و رعیت یک مبارزه دائمی برای تملک بیشتر این ۵ عامل زراعی وجود دارد و ارباب برای



سلب امکان از رعیت ذینفع است که همواره او را فقیر و بیچاره نگاهدارد و این یکی نیز بنوبه خود باصطلاح از زیر کار درمی رود و فقط در یک مورد همکاری مشترک بین ارباب و رعیت بوجود می آید و آن این که مقدار محصول از حدمعین تجاوز نکند. اینست آنچه ما آنرا مانع و رادعی در مقابل ازدیاد محصول کشاورزی مینامیم. رفورم کشاورزی آن گونه اقدامی خواهد بود که تمام این عوامل را تحت اختیار کشتکار بگذارد تا او درازدیاد محصول ذینفع باشد و مفهوم رعیت بمفهوم نوین کشاورز مدرن تحول پیدا کند. در صورتی که لایحه نوین بعنوان محدود کردن مالکیت مثلا نصف و یاربع رعایای امروز را بهمان حال سابق واگذارند و آن طوری که در مقامات رسمی و حتی در سمینار علوم اجتماعی دانشگاه از تعدیل رابطه مالک و رعیت صحبت بمیان آمده این اصول بجای خود باقی خواهد ماند و رفورم و تحولی بمعنی واقعی آن بوجود نخواهد آمد.

از هم اکنون مشاهده میشود که هواداران ابدی ساختن

### شاه و شیخ علیخانها

اصول کهنه و پوسیده چگونه صفوف خود را در مقامات رسمی و مجلس منظم میکنند و کبک و ار چشم های خود را در مقابل حقایق مینندند و با هر گونه اصلاحات ارضی متناسب با روح و اصلاحت ارضی زمان مخالفت کرده و مقاومت میکنند. یکی از نمایندگان فعلی

### و کمونیسم و مجلس

مجلس اخیرا اظهاراتی کرده است که میتوان آنرا یکی از نمونه های مخالفت هائی دانست که با اصلاحات ارضی میشود و بعنوان اخطار بمقاماتی است که لایحه رفورم ارضی را تهیه میکنند تا باین وسیله بتوانند از تقدیم لایحه ای که هدف اصلاحات ارضی را واقعیت بخشد جلوگیری کنند و اصلاحات ارضی را به شیر بی یال و دم واشکم تبدیل سازند. میشد انتظار داشت که این نماینده محترم بمناسبت سوابق روشنفکری که دارد علی رغم وضع طبقاتیش، موقعیتی غیر از آن چه در پیش گرفته، و ذیلا در آن باره بحث میشود پیش بگیرد، زیرا ادامه این وضع بالمآل حتی بسود آن طبقه ای نیز نمی باشد که نماینده محترم از حقوق آنها دفاع می کند.

روزنامه اطلاعات در ضمن اخبار مجلس در تاریخ ۶ آبان ۱۳۳۸ زیر عنوان جالب

«مقابله با کمونیسیم» از قول نماینده مذکور اینطور مینویسد:

- » آقای ..... پیش از دستور پیرامون شکست هائی که متوجه تر کمونیسیتی و
- » مارکسیستی شده است و مبارزاتی که دستجات مترقی اروپائی در مقابل این
- » تر کرده اند .... گفت ما در داخله کشور خود باید طوری عمل کنیم که کمونیزم
- » برای همیشه مایوس شود، ما نباید اشتباهاتی کنیم که من غیر مستقیم نظریات
- » کمونیسته را تأمین کنیم، نباید بمالکین گفت شما زالو هستید، زالو
- » کلخوزها هستند، همین مالکین میباشد که اراضی لم یزرع را در نقاط دور
- » افتاده صاحب آب و آبادی کرده اند. زارعین ما در بعضی از نقاط حتی
- » ۹۰ درصد منافع و محصول را می برند.
- » ناطق در خاتمه در مورد استحکام بنیان ملیت و سلطنت ایران و علاقه خود
- » باین آب و خاک بیاناتی ایراد کرد و با اشاره بوضع اجتماعی انگلستان
- » متذکر شد که باید بین تمام طبقات اجتماع از زارع و مالک و کارگر و کارفرما
- » صلح و صفا و صمیمیت وجود داشته باشد و این بزرگترین راه جلوگیری
- » و مقابله با کمونیسیم است. (احسن. احسن).

نماینده محترم که ابا عن جد ملاک نیز تشریف دارند از شکست تر مارکیستی و کمونیستی بحث کرده‌اند و در این اواخر بمناسبت شکست حزب کارگر در انتخابات بحث زیادی درباره شکست سوسیالیسم بعمل می‌آورند. ما امیدواریم در یک مطالعه دیگر در این نشریه موضوع را تجزیه و تحلیل کنیم تا معلوم شود که آیا سوسیالیسم شکست خورد و یا ضد سوسیالیسم.

نکته‌ای که در این جا فقط به ذکر آن اکتفا می‌شود این است که اگر تز کمونیسم در اروپا شکست خورده نه از لحاظ تکنیک اقتصادی آن است بلکه عنصر اجتماعی آن است که شکست خورده، باین معنی که طبقات کارگر و روشنفکر و متوسط مردم اروپا متوجه شده‌اند که کمونیسم در شوروی بمناسبت تبدیل شدنش بسرمایه‌داری دولتی فعلاً رفاهی برای طبقات کارگریار نیآورده اما از لحاظ تکنیک اقتصادی آن چه که سرمایه‌داری خصوصی برای اروپا در مدت یکصد و پنجاه سال انجام داده کمونیسم شوروی در مدت چهل سال بیشتر از آن را برای اتحاد جماهیر شوروی انجام داده بنوعی که امروز تمام دنیای غرب را بمبارزه می‌طلبند. نماینده محترم مجلس که از لحاظ اجتماعی از جدی‌ترین مدافعین اصول ملوک‌الطوایفی، یعنی اصول ارباب و رعیتی است، البته بجنبه اجتماعی اوضاع شوروی نمیتواند از لحاظ اجتماعی ایرادی بگیرد و از لحاظ تکنیک اقتصادی نیز همانطور که گفته شد کمونیسم و یامارکیسم دچار شکستی نشده بلکه بزرگترین پیروزی تاریخی رادر کشورهای مانند روسیه و چین و غیره بدست آورده است که اوضاع اجتماعی پیش از انقلاب آنها بوضع کشورهای کم رشد امروزی آسیا و آفریقا شباهت زیادی داشت. باین نکته باز اشاره میکنیم که کمونیسم و مارکیسم و سوسیالیسم کلمات مترادف و یامفاهیم معادل نمیباشند.

دارویی را که نماینده محترم مجلس برای مرض کمونیسم نشان داده از همه مضحک تر است فقط چنگ زدن بمنافع خصوصی ممکن است شخص روشنفکری مانند ایشان را نوعی کر و کور کند که علت وجودی کمونیسم را بعنوان داروی معالج تجویز فرمایند. اگر بقول و گفته ایشان «دستجات مترقی اروپائی در مقابل این تر» مقاومت و مبارزه کرده‌اند باین وسیله نبوده است که اصول قرون وسطائی ارباب و رعیتی را ابدی ساخته باشند بلکه پیروزی اروپا در مقابل کمونیسم بمناسبت پشت پا زدن به اصول کهنه و پیروی از اصول صنعتی مدرن بوده که حتی در کشاورزی نیز اصول کهنه را معدوم کرده است.

نه تنها احزاب سوسیالیست اروپا حتی احزاب محافظه کار و لیبرال نیز خواهی نخواهی آن اصول از سوسیالیسم یا مارکیسم را که مربوط بدخالت و نظارت دولت در تولید و توزیع است و همچنین مربوط به رفاه طبقات فقیر است و رابطه با بهداشت عمومی و بیمه های اجتماعی دارد پذیرفته‌اند و با قبول کردن اصولی از سوسیالیسم عملی که مربوط بتعدیل اختلاف طبقاتی است مصونیتی در مقابل کمونیسم سیاسی شوروی بدست آورده‌اند نه با توسل به حیل‌المتین! ارباب و رعیتی.

نماینده محترم باید توجه فرمایند این که تمام مالکین زالو هستند یا نیستند چندان مهم نیست، مساله مهم این است که اصول اربابی مانعی در مقابل رشد اقتصادی است. اگر در بعضی از نقاط رعایا واقعا نیز ۹۰ درصد محصول را ببرند باز هم دردی را دوا نمیکند زیرا آنچه برای کشورهای عقب مانده مهم است بیشتر از این که مساله توزیع باشد مساله تولید است. منظور ما اینست که اصول کهنه اجتماعی و یاس و نومیدی و تنبلی و بی اثری ناشی از آن مانع ازدیاد و فراوانی تولید است. ما دشمن مالک نیستیم اما هر کس به اوضاع دنیا آشنا



باشد و رشد اقتصادی کشور را يك ضرورت تاریخی تلقی کند باید با اصول اربابی دشمن باشد نه باشخص اربابها. پیشنهاد ما اینست که رعیت قرون وسطائی امروز تبدیل به دهقان و کشاورز آزاد گردد که تمام عوامل تولید را اعم از بذر و قدرت کشتی و آب و زمین را در اختیار داشته باشد تا تولید ازدیاد یابد. همچنین پیشنهاد ما این است که در این مرحله از تکامل اجتماعی ارباب قرون وسطائی امروز تبدیل بمالك مدرنی شود و همانطور که در امریکا و اروپا در کشتزارهای بزرگ زراعت مدرن بعمل می‌آید و سود زیاد نصیب مالك میشود در ایران نیز آن اصول برقرار گردد و یا این که مالکیت اربابی تبدیل به مالکیت صنعتی گردد و مطابق يك نقشه اصولی شعبی از صنعت واگذار بمالکین سابق شود.

### علاقه به «آب و خاک»

اما در مورد این که «ناطق در خاتمه در مورد استحکام بنیان ملیت و سلطنت ایران و علاقه خود باین آب و خاک و بنیان ملیت و سلطنت» بیاناتی ایراد کرد. «اولا باید توجه داشت وقتی صحبت از علاقه باین «آب و خاک» میشود کدام آب و خاک است، همان آب و خاکی که بعضیها باندازه «کشور سویس» آن خاک را بارث برده اند و یا با وسائل مشروع بدست آورده اند که ما در شماره ۲۶ اردیبهشت سالی جاری راجع بمنشاء آن گونه مالکیتهای بزرگ و مشروع اشاراتی بعمل آوردیم و یا منظور از آب و خاک همان آب و خاک کلی کشور ایران است که در حدود ۱۲ تا ۱۴ میلیون از سکنه آن از داشتن يك وجب خاک و آب محروم هستند در صورتیکه تمام عمر و سعی و کوشش آنها در طی قرون و دهور نسل بعد از نسل با خاک بازی و زراعت گذشته است، اما همواره از مالکیت يك متر مربع زمین که در روی آن بتوانند سرپا بایستند محروم بوده اند. آری هزار نکته باریک تر ز مو در تشخیص علاقه باین آب و خاک است که خیلی از مسائل را روشن میکند علاقه آن میلیونها ایرانی کشاورز و زحمتکش که در مقابل حوادث تاریخی و مهاجمه ها و قتل و غارتها و کشور گشائیها مقاومت ورزیده و از روی علاقه به آب و خاکی که در آن کشت و زرع کرده و حاصل کمتری برده اند اما موجودیت و استقلال آنها در طی قرون دفاع و حفظ کرده اند و یا علاقه آن عده معدودی به مالکیت خصوصی این آب و خاک که علاقه آنها ممکن است درچک بانگها خلاصه شود و به مفاد «توان مرد بسختی که من این جا زادم» در مواقع بحرانی آب و خاک آنها و علاقه شان بآن آب و خاک بوسیله نقل و انتقالات بانکی بخارج از کشور قابل تعویض و تبدیل است.

در باره «استحکام بنیان ملیت و سلطنت» که ناطق محترم اظهار فرموده اند می توان خاطر نشان ساخت:

اگر واقعا در این ادعا هسته ای از حقیقت وجود داشته باشد که «همین مالکین میباشند که اراضی لم یزرع را در نقاط دور افتاده صاحب آب و آبدی کرده اند» باز هم این دلیل نخواهد بود که جامعه مدرن قرن بیستم باین دلیل مالک الرقاب بودن ارباب را بر رعیتی که شب و روز زحمت میکشد و یا حاضر است زحمت بکشد برای ابد برقرار سازد.

آبدی ساختن اصول ارباب و رعیتی و مساوی ساختن هر کدام از عوامل زراعتی خاک و آب و بذر و گاو با عنصر زنده زراعت که دهقان بینوا و خانواده اش باشد «استحکامی به بنیان ملیت و سلطنت» نمی‌بخشد بالعکس در صورتی که زمینهای زراعتی کنونی برعایا و یا کشتکارانی واگذار شود که هم اکنون واقعا در روی زمینها زراعت میکنند و حواله مالکینی که شخصا بیل بدست ندارند و در پشت گاو آهن نمی‌آیند به آن «اراضی لم یزرع» در نقاط دور افتاده» بعمل آید که با اقساط دریافتی و اعتبارات بانکی دیگر که در اختیار شان گذارده شود



آن‌ها را «صاحب آب و آبادی کنند» و سودسوارتر نصیبشان سازد، آری باین ترتیب بدون شک استحکام بنیان ملیت و سلطنت که گویا مورد علاقه آقایان است بهتر تأمین میشود و با استقرار یک رژیم نوین زراعت با کمونیس نیز مؤثرتر مبارزه میشود.

از آنچه تا حالا گفته شد هدف ما گرفتن این نتیجه است

### استنتاج

که منظور نه سلب مالکیت بطور کلی از مالک است و نه محدود کردن فعالیت و سود او بلکه منظور تبدیل کردن رژیم —

اجتماعی کهنه بیک رژیم نوینی است که مشوق رشد اقتصادی باشد و ستون فقرات این تحول نیز تبدیل کردن رعیت به کشاورز است یعنی کسی که تمام عوامل پنجگانه زراعت را شخصاً در اختیار داشته و اطمینان داشته باشد که نتیجه دسترنجش عاید خود و خانواده‌اش میشود. آنهائیکه از استحکام بنیان ملت و سلطنت دم میزند چرا اجازه نمیدهند در املاک آنان نیز مانند املاک سلطنتی اصول رعیتی از بین برود و قتیکه شاه می‌بخشد چرا شیخعلی‌خان‌ها نمی‌بخشند.

اولین مسئله مهم اینستکه مسئولین رژیم حاضر و تهیه‌کنندگان و اجرا کنندگان لایحه تحدید مالکیت و یا اصلاحات ارضی به لزوم از بین رفتن اصول ارباب و رعیتی ایمان بیاورند. در دنباله آن مسئله چگونگی اجرا و نحوه زراعتی که باید جانشین شود مطرح میگردد.

کمیت و کیفیت اوضاع اجتماعی را که لایحه اصلاحات

### تجهیز نیروی

ارضی باید مورد توجه قرار دهد و همچنین نحوه اجرا کردن

### ملی

آن علاوه بر ضرورت‌های عینی از لحاظ ذهنی نیز اهمیت خاصی

دارد. در صورتیکه لایحه ناقص باشد و بمناسبت ترس و لرز از قدرت فئودالها و ملاکین سرودست اصلاحات ارضی شکسته شود در اینصورت این لایحه نمی‌تواند در توده مردم شور و شوق ایجاد کند، بالعکس در صورتیکه لایحه واقعا نکات اساسی را دربر داشته باشد و اجرا کنندگان لایحه نیز نوعی انتخاب شوند که اعتماد توده مردم جلب شود بی‌شک میتواند جنبشی بوجود آورد که قادر باشد نیروهای میلیون‌ها مردم زحمتکش و آباد کننده را تجهیز کند. تجهیز نیروی نسل جوان و توده مردم در صورتی واقعا امکان پذیر خواهد بود که برای اولین بار در تاریخ معاصر قدرت حکومت مرکزی علیه متنفذین محلی بکار رود و در راه یک انقلاب ساختمانی جامعه اعمال گردد. با وجود اینکه هند متروک ساختن اصول زمین‌داری و ارباب رعیتی را مدتی است پشتر نهاده معذالک آقای نهر و در جلسه کمیته مرکزی حزب کنگره بمناسبت بحث از سومین نقشه ۵ ساله مطالبی بیان کرده است که از لحاظ مانیز قابل تأمل است.

«اکنون دیگر دوران قانون جنگل سررسیده است که اقویا صنعیمان را

«نابود سازند و در محیط اقتصادی هند نمی‌توان اجازه داد که هر چه و مرج وجود

«داشته باشد بلکه باید با برنامه‌های سنجیده و متناسب و موافق منافع کنونی

«پیشرفت کرد ..... حتی در جوامعی که آزادی عمل اقتصادی اساس کار

«است و در کشورهای سرمایه‌داری ناچارند تداوم بی‌پایانند و با برقراری کنترل‌های

«گوناگون تیزی چنگ و دندان نیرومندان را کم کنند تا کمتر به ضعیفان

«آسیب برسد .....

«.... جامعه باید با زمان تحول پذیرد اگر ما این تغییرات را بموقع انجام

«ندهیم جامعه با انفجارهایی روبرو خواهد شد و همین چیزی است که انقلاب

«نامیده میشود.....نهر و گفت باید محیط مساعدی بوجود آید تا ۴۰۰ میلیون نفوس هند احساس کنند که پیش میروند و همت در دست هم و شانه بشانه هم «آینده خود را می سازند.....» (نقل از هند نوین شماره ۳۵۳)

صرف نظر از تحولاتی که در گفته آقای نهر و روی آن تکیه شده ما در اینجا باین قسمت تکیه میکنیم که در ایران نیز مطابق گفته آقای نهر و ۲۵ میلیون نفوس ایرانی و بخصوص دهقانان داغ باطله دیده زحمتکش «باید حس کنند» که واقعا پیش میروند و دست در دست هم و شانه بشانه هم آینده خود را میسازند» اما اگر يك لایحه تحدید مالکیت باترس ولرز از متنفذین و نیرومندان تهیه و در مجلسین که پایگاه خود آنها باشد با شکسته شدن بیشتر سر و دست لایحه تصویب شود و بوسیله دستگاهی که خدمتگزار همان رژیم کهنه است بنا باشد اجرا گردد در اینصورت طبیعتا شور و شوقی ایجاد نمیشود و این لایحه نیز مانند صدها مشابه خود دردی دوا نمیکند و بفرض اینکه در گوشه و کنار هائی تغییراتی بوجود آورد این تغییرات جزئی هرگز جواب آن ضرورت های بزرگ را نمیدهد که ما از لحاظ تاریخی با اجرای آنها مجبور هستیم. برای نشان دادن نحوه کار رژیم حاضر و یاس و نومیدی ناشی از آن بدو مثال و یک نمونه بعنوان مثتی از خروار اشاره میکنیم: چندی پیش که يك لایحه مالیات بردرآمد جدی توسط کفیل وزارت دارائی به مجلس پیشنهاد شده بود و سر و صدائی ایجاد گردیده بود و همین يك لایحه نگرانی در متنفذین و شور و شوق کمی در مردم ایجاد کرده بود (و بالاخره آن لایحه پس گرفته شد) شخصی از يك نماینده متنفذ پرسیده بود که باین لایحه چه خواهید کرد او جواب داده بود: «البته چون اعلیحضرت امر فرموده اند آن را تصویب می کنیم اما در ضمن عمل در کمیسیونها و مجلس چند تبصره بآن اضافه میکنیم و اثرات آن را خنثی میسازیم.» یاس و نومیدی و بی ایمانی و بی عقیدگی ناشی از این طرز عمل دستگاه است که حتی لواچی را که باید باری از دوش مردم بردارد تبدیل بدکائی میکنند که باز هم متنفذین از آن استفاده کرده و باری بردوش مردم اضافه میکنند. در حالیکه سر و صدای زیادی برای تظاهر به تشویق دانشجویان که در خارج اند برای مراجعت بایران بلند شده و موسسات نوینی و مسئولیت های تازه ای باین عنوان اختراع میشود عملا طرز عمل از این قرار است: يك دانشجو که تحصیلات خود را بخوبی در اروپا انجام داده و بمناسبت داشتن افکار اجتماعی با امید و آرزوهای اجتماعی (نه انفرادی برای خودش) بایران باز گشته است که به جامعه خدمت کند وقتی بایکی از مسئولین مهم یکی از بزرگترین ارکانهای اقتصادی مرکزی کشور روبرو میشود با بهت و حیرت زیاد چلمات زیر و مشابه آنرا از آن شخصیت مسئولیتدار که اخیرا قلمرو مسئولیتش وسیعتر نیز شده میشوند: «من تعجب میکنم که شما و امثال شما اصلا چرا از اروپا بایران مراجعت میکنید، من خودم در صدد هستم که بمجرد امکان خودم را از این جا خلاص کنم.....»

این نمونه دستگاه ها و موسسات و شخصیت هائی است که هر روز صبح و ظهر و عصر بوسیله رادیو و تلویزیون و سخنرانی ها فعالیت آن ها را بعنوان عاملی برای ساختن يك «کشور نمونه» با عرضه میدارند. منظور ما بدگویی و انتقاد و ایجاد یاس و نومیدی بیشتر نیست اینها را برای باز شدن گوش و چشم آن مسئولین میگوئیم که احيانا به بعضی از اظهارات خودشان ایمان و عقیده دارند. این واقعیت تلخ است که با آن روبرو هستیم. اصلاحات ارضی ستون فقرات يك تحول اجتماعی بزرگی است که میتواند باین یاس و نومیدی پیروز شود و شور و شوق ایجاد کند و در نتیجه نیروهای عظیمی از توده ملت و نسل جوان و روشنفکران را تجهیز کند و يك



همکاری جدی و واقعی بین ملت و دولتی که مجری این اصلاحات ارضی باشد بوجود آورد. **اصلاحات ارضی يك** باید توجه داشت که اصلاحات ارضی بمعنی واقعی خودش **يك اقدام اداری نیست يك عمل ساده** و یا پیچیده اداری نیست که بتوان آنرا بدست **اقدام انقلابی است** کمیسیونهای عادی منتخب، از مقامات رسمی دولتی و بکمک چند فئودال و فئودال زاده در مجلسین و چند اجرا کننده اداری در مرکز و شهرستانها عملی ساخت. این **يك اقدام انقلابی** ویا تحول اجتماعی است که فقط بدست وبافکرو بوسیله اشخاصی که بآن ایمان قلبی داشته باشند قابل اجراست. از برخوردهائی که احياناً ممکن است پیش آید نباید ترسید. برای اولین بار باید قدرت را بر علیه آنهايکيه بآینده کشور خود و بسرنوشت ملت خود اعتنا ندارند بکار برد. در اینصورت تکیه گاه قدرت مرکزی تغییر خواهد کرد یعنی عوض اینکه قدرت حکومت مرکزی بر راس هرمی که طبقات جامعه آنرا تشکیل میدهد، تکیه زند بر قاعده مستحکم. هرم یعنی به نیروی لایزال میلیونها مردم ایران دوست واقعی تکیه خواهد زد. پرواضح است که این اقدام بامسئولیت نخست وزیر ووزیر کشاورزی عملی می شود اما کمیسیونهای تحدید املاک و تقسیم اراضی بین رعایای سابق که باید کشاورزان آزاد فردا گردند در شهرستانها و بخصوص کمیسیون مرکزی تهران باید مرکب از هیئت اجرائیه ای باشد که از اشخاص واقعا بصیر در این کار و بخصوص مومن و معتقد وشجاع وسالم تشکیل گردد که این اقدام انقلابی استثنائی را مثلا در مدت پنج سال به نتیجه نهائی برسانند.

آن شور و شوق که باید در روشنفکران و بخصوص مابین خود دهقانان بوجود آید تا مقدمه ای برای تجهیز نیروهای آباد کننده توده ملت گردد فقط در صورتی ایجاد خواهد شد که لایحه اصلاحات ارضی واقعا آنطوریکه باید، تدوین شود یعنی تمام رعایا را که در حدود ۱۲ تا ۱۴ میلیون سکنه کشور از آنرا ارتزاق می کنند از حالت رعیتی بیرون آورد و اشخاصی که برای اجراء تعیین میگردند نیز از افرادی انتخاب شوند که بتوانند اطمینان توده را جلب کند. باین عوامل تحریک کننده شور و شوق این نکته را نیز باید اضافه کنیم: همانطور که گفته خواهد شد اقلای برای هر دهکده از ۴۰ تا ۵۰ هزار ده ایران باید سه نفر یعنی رویهم رفته یکصد و بیست هزار نفر در مدت چند سال تربیت شوند. کلاسهای و محیطی که این عده در آن باید تربیت یافته و تعالیم اخذ کنند خود منشا **يك شور و شوق** و جنبش اصیلی خواهد شد که بعنوان **يك اهرم اجتماعی** تمام جامعه را تکان می دهد و نیروهای ذخیره در کمون ملت را ظاهر میسازد و جنب و جوش و فعالیتی بوجود می آورد که نتایج آن برای خیلی از مشاهده کنندگان سستی و رخوت عمومی امروز تعجب آور خواهد بود.

**هدف باید تغییر دادن اشکال مهم و بزرگ رژیم تولید کشاورزی کنونی آنطوریکه رژیم مالکیت باشد نه معروف شده و اغلب آنطور تصور میکنند فقط این نیست که فقط تحدید آن مالکیت های بزرگ وجود دارد، بلکه بیشتر از همه و مضرت از همه رژیم مالکیت است که مناسبات و رابطه کشتکار واقعی را بامالک زمین روی اصوله عامل مذکور قرار داده و مانع رشد اقتصاد کشاورزی میگردد.** باعدم توجه باین نکته است که عوض اصلاحات ارضی و یا اصلاح رژیم مالکیت از تحدید آن صحبت میکنند. برای توجه کامل به مشکلات موجود خوب است دو عنصر مرکب کننده را از هم مشخص سازیم: اولاً عنصر مربوط به رشد اقتصادی و ثانیاً عنصر مربوط به عدالت اجتماعی. در بعضی از کشتزارها و مزارع بزرگ

مدرن که سرمایه های غربی در کشورهای آسیائی و افریقائی بوجود آورده اند بمناسبت اینکه سرمایه گذاری کافی بعمل آمده و زراعت مطابق اصول سرمایه داری عمل می شود یعنی مزدور کشاورزی هرروز مزد خود را دریافت میکند و تاسیسات نوعی است که در تمام مدت سال کار وجود دارد باین مناسبات این موسسه مانع رشد اقتصادی نیست بلکه يك اقتصاد مترقی است هرچند که از لحاظ عدالت اجتماعی اختلافات فاحشی بین مالک زمین ها که سرمایه دار مدرن است و کارگران کشاورزی وجود دارد. بنابراین در این گونه رژیم مالکیت از دو عنصر مذکور عنصر مربوط به رشد اقتصادی، مترقی است اما عنصر مربوط به عدالت اجتماعی ممکن است عقب مانده باشد. در حالیکه رژیم مالکیت قرون وسطائی ویاساده تر یگوئیم رژیم مالکیت از باب و رعیتی هم از لحاظ عنصر عدالت اجتماعی عقب مانده است و هم مانع و راجع بزرگی در مقابل رشد اقتصادی است. برای واضح شدن بیشتر مطلب باید گفت در صورتیکه ملاکین بزرگ امروز مثلاً سرمایه داران مدرنی بودند و این املاک وسیع را مطابق اصول سرمایه داری مدرن اداره میکردند و عوض رعایای کذائی امروز که مطابق تخصیص آمارگران و مطالعه کنندگان فقط سالی یکماه ونیم کار می کنند در تمام دوازده ماه بکار واداشته ووسائل آنرا فراهم می ساختند و رفتار آنها بامزدوران کشاورزی در حدود رفتار 'کارفرما با کارگر' می بود در اینصورت این صاحبان زمین و رژیم مالکیشان بفرض اینکه مخالف عدالت اجتماعی می بود لاقلاً عقب مانده نبود و مانعی در مقابل رشد اقتصادی حساب نمیشد. باتوجه باین حقایق است که فقط تحدید مالکیت اساس دردهای اجتماعی ما را دوا نمیکند بلکه هدف باید تغییر دادن رژیم مالکیت باشد که اساس به تقسیم عایدات روی ۵ عامل موسوم به عوامل زراعی است.

**نمونه های مختلف اقتصاد کشاورزی:** وقتی باین مسئله ایمان آوردیم که باید رژیم مالکیت و اقتصاد کشاورزی را تغییر داد و وقتی که تمام املاک و یاقسمتهائی از آن بدولت انتقال یافت تا آن زمین ها بین دهقانان شاغل در آن زمین ها تقسیم شود در اینصورت باز مشکل بزرگ انتخاب نوع اقتصاد کشاورزی است که باید بآن توسل جست. دادن يك قطعه زمین به رعیت سابق که حالا کشاورز آزاد بشود و رهاکردن او بحال خودش ممکن است تامدتها نتیجه معکوس بخشد. پیروزی اصلاحات ارضی در درجه اول مربوط باقدماتی خواهد بود که برای راعنمائی و کمک فنی و مالی نسبت بکشاورزان آزاد بعمل آید. لزومی ندارد که فقط يك فورمول و یا نمونه و سرمشق واحدی برای تمام نواحی کشاورزی انتخاب شود. آنچه در املاک تقسیم شده سلطنتی عمل شده يك نمونه و سرمشق است که باکمک بانک عمران توسعه یافته در قسمت هائی عملی خواهد شد. اما در جنب آن می توان نمونه های دیگری را که در عصر ما در نقاط مختلف جهان مورد آزمایش قرار گرفته بوجود آورد. در ضمن عمل معلوم خواهد شد که کدام يك از آن نمونه و سرمشق ها با اوضاع ایران و با طبیعت اقتصاد کشاورزی مناسب تر است. هر کدام از این نمونه ها که طبیعتاً بامقتضیات متناسب تر بود در آینده تمایل بآن طرف خواهد چربید و نمونه های دیگر متدرجاً به نمونه کامل تبدیل خواهد شد. مثلاً در املاک خالصه میتوان نمونه مالکیت مشاع دهقانان را آزمایش کرد و يك اقتصاد تعاونی کشاورزی بوجود آورد. یعنی شرکت تعاونی تولید کشاورزی که تمام فعالیت زراعی و اقتصادی و بازرگانی يك دهکده را در برگیرد.



**تقسیم املاک خالصه يك اقدام مترقی نیست**

در اینصورت دولت نباید در مقابل واگذار کردن زمین به دهقانان بهای زمین را از آنان دریافت کند. در اینگونه نمونه اقتصاد کشاورزی ممکن است که مالکیت دولت بر زمین محرز بماند و بهمین مناسبت فروخته شدن و تقسیم شدن زمین بوراث از بین می‌رود و دولت مانند سابق مالک اصلی زمین خواهد بود. فقط تقسیم محصول مانند سابق از بین می‌رود و بهره مالکانه پرداخت نمیشود و قطعه زمین مربوط مادام‌العمر و مادامی که زارع شخصاً مشغول کشت و زرع است قانوناً و مطابق سند رسمی در اختیار او خواهد بود. در دهات خالصه می‌توان آسانتر از دهات دیگر شرکت‌های تعاونی تولید و توزیع کامل را بوجود آورد و تمرکز و وحدت ده را بعنوان يك واحد اقتصاد کشاورزی حفظ کرد تا بتوان از وسائل مدرن و همچنین از وسائل نقلیه مشترك و خرید و فروش مشترك برای همه استفاده کرد. تقسیم املاک خالصه يك اقدام اصلاحی و مترقی نیست بلکه يك اقدام عقب مانده و یا رجعت بگذشته است. پس از آنکه این شرکت‌های تعاونی کامل و وضعشان بهبود پیدا کرد ممکن است دولت قسمت زمین را از این شرکت‌ها در اقساط مثلاً ۲۵ ساله دریافت کند و مالکیت زمین مشاع بین تمام آنهائی باشد که حاضر شوند در آن زمین‌ها زراعت کنند. البته اولاد دهقانان ساکن محل اعم از دختر و پسر که بخواهند کارکنند حق تقدم خواهند داشت. معمولاً در اینگونه شرکتها ازدیاد جمعیت تامدتها در خود شرکت و دهکده جذب می‌شود و احتیاج به نیروی بازو همواره به عرشه غلبه دارد.

**ده ، واحد کشاورزی**

در عصر حاضر در دوران اقتصاد و صنعت مترقی نمیتوان زراعت يك کشاورز را به تنهائی واحد اقتصادی دانست. باین معنی که تهیه بذر و شخم زدن زمین و وسائل مربوط بزراعت در آن قطعه زمین و همچنین حمل و فروش محصول و تهیه لوازم زراعت و ضروریات زندگی اگر بعهده فرد فرد دهقانان باشد با اوضاع دنیای امروز و رقابت‌های بزرگ جور در نمی‌آید. يك دهکده اقلاً باید يك واحد کشاورزی تلقی گردد و مساعی کلیه دهقانان و رفع احتیاجات فنی و صنعتی و زراعتی آنها باید از مرکز واحدی اداره شود. در شرکت‌هایی که ما آنها را در این نشریه، شرکت‌های تعاونی کشاورزان کامل نامیدیم و منظور از آن تمرکز تمام فعالیت اقتصادی ده در يك شرکت است، این عمل آسان است اما در آن دهات که هر کدام از دهقانان قطعه زمین خود را دارند و اقتصاد کشاورزی مخصوص خود را دارند، تهیه لوازم ضروری و خرید و فروش احتیاجات دهقانان بطور مشترك دچار مشکلاتی میشود.

از روی مطالعات آماری و تجربیات در کشور های دیگر کم رشد و توسعه ثابت شده است که تقسیم شدن ده به اقتصاد های کوچک موجب کمیبود محصول میشود و بالعکس واحد های نسبتاً بزرگ کشاورزی نتایج بهتری میدهند. نقشه ۵ ساله اول هند تکیه اش روی تقسیم ارضی بوده در صورتیکه بمناسبت پی بردن بنواقص کار در نقشه ۵ ساله دوم تکیه خود را بیشتر بتشکیل شرکت های تعاونی کرد و سعی شد واحد های بزرگ کشاورزی بوجود آید و حتی چندین دهکده بواحد های بزرگی تبدیل شوند و این سازمان ها شرکت های تعاونی و بانک های تعاونی متناسب با وسعت خود داشته باشند.

**آزمایش یوگسلاوی**

کشور یوگسلاوی که از لحاظ عقب ماندگی در موقع انقلاب شبیه کشور های کم رشد و توسعه آسیا و افریقا بود آزمایش‌هایی قابل توجهی کرده است. در یوگسلاوی بعکس سایر کشور



های کمونیستی، نمونه اشتراکی کردن دوران ستالین را کنار گذارند و یکی از اختلافات این کشور با کمینفرم همین بود. اما از طرف دیگر یوگسلاوی نمیتوانست در عصر حاضر از اجتماعی کردن اقتصاد کشاورزی بدون صدمه زدن رشد اقتصادی چشم ببوشد. بمناسبت پائین بودن سطح معلومات دهقانان تشکیل شرکتهای تعاونی که تمام تولید و توزیع را در برگیرد مشکل است. راه حل یوگسلاوی اینست که تاسیسات دولتی و سوسیالیستی و عمومی در دهات و نواحی کشاورزی وجود دارد اما هرگز دهقانان را مجبور بشرکت کامل در آن موسسات نمیکند. این تاسیسات دولتی و یا عمومی سعی میکنند مساعی آن دهقانان را که داوطلب هستند مشترک سازند و عملاً نتایج حاصله از آن را بدیگران نشان دهند و باین ترتیب نهضت تعاونی دائماً در توسعه است و از مضرات مترتب بر نمونه اشتراکی ستالین مبرا است. اما فعالیت این تاسیسات ابتدا منحصر باین نیست که فقط وضع شرکای این موسسات را بهبود بخشند این تاسیسات دولتی یا عمومی و محلی و اجتماعی مناسبات اقتصادی و تربیتی و فرهنگی بادهقانی بوجود میآورند که اقتصاد کشاورزی آنها خصوصی است. در تهیه بذر مرغوب و تهیه ابزار و آلات مدرن کشاورزی و دامداری و خرید و فروش به آنها کمک های شایانی میکنند و باین وسیله سعی میشود که مضرات ناشی از اقتصاد لیبرال متفرق و پراکنده را برطرف ساخته و کلیه فعالیت کشاورزان را در ضمن کار مطابق نقشه هم آهنگ سازند.

از طرف دیگر اینگونه مساعدتها موجب جلب اطمینان دهقانان که اقتصاد کشاورزی خصوصی دارند، میگردد و آنها را آماده برای کار اجتماعی و دسته جمعی و تعاونی میسازد. باین ترتیب در یوگسلاوی کار دسته جمعی و تعاونی بدون مضرات ناشی از نمونه ستالینی اشتراکی کردن، دائماً و سالپسال در حال پیشرفت است. دنیای امروز از طرفی شاهد شکست اشتراکی کردن نمونه ستالینی و از طرف دیگر شاهد شکست اقتصاد لیبرال کوچک و پراکنده است.

**نهضت کشاورزی تعاونی** تقسیم اراضی راه حل نهائی نیست امامی تواند پلهای برای راه در هند و سیستم کمکهای حل نهائی باشد. از روی تجربه ثابت شده است هر چند که تقسیم **فنی و مالی** اراضی نسبت به اصول مالکیت فئودال مترقی است معذالک با ترقیات فنی و صنعتی و اقتصادی امروز وفق نمیدهد. برای اجتناب از نواقص و مضرات مالکیت خصوصی قطعات کوچک زمین های زراعتی باید اقلاً متوسل باصوول شرکت های تعاونی اعتبارات و انواع دیگر شرکت های تعاونی شد. هر چند وضع ایران نسبت به هندو کشور های مشابه متفاوت است و بعکس آنجا زمین در ایران بقدر کافی و بیشتر از کافی وجود دارد معذالک واضح است که از لحاظ اصول فنی کار اداره کشاورزی و اقتصاد کشاورزی وضع ما خیلی مشابه هند است. دهداری و کشاورزی تعاونی امروز هدف رشد اقتصادی هند است. نشریه ای که زیر عنوان «هند ۱۹۵۸» منتشر شده در این باره مینویسد: «دولت هند بمنظور افزایش تولید میخواهد که دهکده ها با هم ترکیب شوند.....»

.... بطوریکه بتوان مقدار بیشتری زمین ها را با وسائل تازه و با استفاده از تراکتور ها شخم زد و از کودهای شیمیائی استفاده بهتری بدست آورد.... تا مالکان کوچک و متوسط داوطلبانه در شرکت های کشاورزی تعاونی متمرکز و متشکل شوند.... (خواستار شده) که اراضی قابل کشت وسیع و پهناور کنار گذارده شوند و تقسیم نشوند تا دهقانان بدون زمین بصورت کشاورزی دسته جمعی و تعاونی در آنها کار کنند....» ملاحظه میشود که این اقدامات

و آزمایشها که در ضمن عمل بصحت و عملی بودن آن برخوردارند درست خلاف آن چیزی است که در تقسیم اراضی خالصه عمل میشود. نشریه مذکور مینویسد: «هدف عمده آنست که در مدتی حدود ده سال قسمت عمده اراضی کشاورزی هند در دست شرکتهای و سازمانهای تعاونی کشاورزی قرار گیرد.»

«تا آخر ماه مه ۱۹۵۷ تعداد سازمانهای تعاونی تولید کشاورزی به ۱۳۹۷ بالغ گردید...»

کمیتهدائمی شورای توسعه (رشد) ملی ... تصمیم گرفت که در دوران باقیمانده از دومین برنامه ۵ ساله ۳۰۰۰ سازمان تعاونی آزمایشی در سراسر کشور بوجود آید. آقای آندره فیلیپ یکی از اساتید فرانسوی که مطالعات عمیق و قابل توجه در باره کشور های کم رشد و توسعه دارد در ضمن دروس خود در باره سازمان شرکتهای تعاونی هند از جمله مینویسد: «شرکتهای تعاونی باهم در یک «بانک تعاونی ناحیه‌ای» متحد (فدره) گردیده‌اند که خود این بانکهای تعاونی تابع «بانک مرکزی کشاورزی» هستند که بمنزله بانکهای دولتی می‌باشند. در حال حاضر ۵۵۰ بانک تعاونی ایالتی وجود داد و ۲۲ بانک تعاونی دولتی که آن‌ها هم بنوبه خود در یک سازمان واحد «بانک کشاورزی مرکزی» هم آهنگ و متمرکز گردیده‌اند» منظور از ذکر این نکات جزئی اشاره باین حقیقت است که برای رشد اقتصاد در هند فقط به تحدید مالکیت و تغییر رژیم مالکیت کفایت نکرده‌اند بلکه اصول سازمان برنامه شان و نقشه سالشان براساس لزوم رشد اقتصاد کشاورزی بنا شده و یک سازمان عظیم برای تهیه اعتبار و کمک فنی بکشاورزان بوجود آمده است.

انواع و اقسام شرکت های تعاونی اعم از آن هائیکه تمام اقتصاد دهات را در بر دارند و یا آن هائیکه فقط اعتبار برای کشاورزان تهیه کرده و صندوق صرفه جوئی برای سرمایه گذاری ابداع میکنند و یا آن هائی که بذر مرغوب پخش کرده و بدهامداری و تهیه لبنیات و غیر آن کمک میکنند تمام این سازمان های تعاونی و شرکت ها یا سلسله مراتب به بانک کشاورزی مرکزی مربوط میگردد اما این ارتباط یک ارتباط خیلی متمرکز نیست یعنی هرچه بالاتر روید سازمان دولتی و اجتماعی است و هرچه پائین تر بیائید یعنی شرکت تعاونی دهکده برسد یک سازمان آزادی است که با ابتکار و توسط دهقانان و برای آنان تشکیل میشود اما از طرف شرکت های تعاونی و بانک های کشاورزی بالاتر راهنمائی شده و مورد مساعدت قرار میگیرد. شرکت های تعاونی از بانکها اعتبارات با سود کم گرفته باسود بیشتر بدهقانان میدهند اما تفاوت این سود بحساب همان کشاورز ذخیره میشود تا بالاخره تبدیل بیک سهم در شرکت تعاونی گردد و باین ترتیب کشاورز هم اعتبار بدست میآورد و هم یکنوع صرفجوئی اجباری بعمل میآید که در کار تولیدی سرمایه گذاری میشود. در کشور ما آزمایش های کوچکی در بانک عمران و اخیرا در بانک کشاورزی بعمل آمده که باید در ضمن نقشه ۷ ساله یا ۵ ساله بعدی مسئله نهضت کشاورزی و تعاونی جزء برنامه شود و اعتبار کافی در نظر گرفته شده سازمانی با وسعت کشوری بوجود آید و تماس با تمام دهکده هائی که از لحاظ اقتصاد کشاورزی مشمول لایحه رفورم ارضی شده باشد برقرار سازد.

**شرکت های تعاونی**  
در باره شرکت های تعاونی باید بیک نکته توجه داشت.  
در کشور های اروپا انواع شرکت های تعاونی تخصصی وجود دارد که غیر از رشته خود بکار های دیگر مداخله نمی کنند  
مثلا شرکت های تعاونی اعتبار. اما در کشور های عقب مانده تشکیل این نوع شرکت های همه جانبه، همه کاره



تخصصی عملی نیست. در کشور کم رشد یوگسلاوی در ضمن عمل نوعی از شرکت های تعاونی پیروزی بدست آورده است که همد نیز بآن نوع شرکت تعاونی توجه زیاد کرده. این نمونه از شرکت تعاونی تخصصی نیستند بلکه از اعتبارات مالی گرفته تا پذیر مرغوب و وسائل مدرن را برای کشاورزان تهیه کرده و محصول را برای فروش حمل و خرید ها را نیز از شهر بعمل میآورند. عملاً اینگونه شرکتهای تعاونی تبدیل بمرکز تعلیم و تربیت و کومک مالی و فنی میگردند و در تمام شؤون اجتماعی و زندگی خصوصی کشاورزان تاثیر میکنند بدون تردید برای کشور ما نیز این نوع شرکتهای جامع مفید خواهد بود. اشکال کار تهیه کادر صلاحیت دار برای این شرکت هاست که اقالا برای هر دهکده در حدود سه نفر باید تربیت شوند در اوائل کار چاره ای جز این نیست که سربازگیری برای این ارتش بزرگ نهضت کشاورزی - و تعاونی را در شهرها نیز بعمل آورند و متدرجا سعی کرد که شاگردان این نوع کلاس ها از خود دهات تهیه شود. تربیت این گونه کادر را باید در دهکده های نمونه و در ضمن کار بعمل آورد.

نهضت اصلاحات ارضی و اقدامات اساسی در همد جنبشی بوجود آورده است که مثلاً دانشجویان دانشگاهها و سایر داوطلبان در تاپستان و یا مواقع دیگر داوطلبانه و بطور مجانی برای تعلیم و تربیت فرهنگی و فنی و بهداشتی سکنه دهات بکادر شرکتهای تعاونی مساعدت های گرانبهائی بعمل میآورند.

**پرداخت غرامت** پرداخت غرامت برای مالکین که باید بدون تردید بعمل آید ممکن است مانند کشور های مشابه ۵ تا ۱۰ مقابل حق مالکانه ای باشد که ملاکین مطابق اسناد رسمی مالیات آن را به وزارت دارائی پرداخته اند. این غرامت برای املاک خیلی بزرگ ممکن است در حدود ۵ برابر و برای املاک کوچک تا ده برابر متوسط بهره مالکانه که مثلاً در ۵ سال اخیر بدولت اعلام داشته اند با اقساط ۲۵ تا ۳۰ ساله تادیه شود. با در نظر گرفتن مجموع مالیاتی که دولت از بهره مالکانه اعلام شده می گرفته است پرداخت آن در مدت ۲۵ تا ۳۰ سال اشکال بزرگی تولید نخواهد کرد. مضافاً باین که عایدات دولت از اقتصاد رشد یافته کشاورزی یا بعنوان مالیات و یا گرفتن اقساط متدرجا بالا خواهد رفت.

**اوضاع و احوال ایران** مادر این شماره بهمین قدر اکتفا میکنیم و در انتظار انتشار لایحه تحدید مالکیت امیدواریم نظر کارشناسان مجرب را در باره هر کدام از موضوعها که اینجا بحث شد در نشریه های **اوضاع و احوال جهان**: آئینده منتشر سازیم. در خاتمه باز اشاره بیک نکته ای میکنیم که روزنامه اطلاعات نیز آن را بمورد بحث گذاشته.

اطلاعات برای دادن نظر در باره اصلاحات ارضی شرطی را ذکر نموده باین ترتیب: «نظریات مزبور باید با اوضاع و احوال اجتماعی ایران سازگار بوده و در ایران عملی باشد» پرواضح است که این مشروط ساختن اظهار نظر به اوضاع و احوال اجتماعی ایران و - «سازگار» و «عملی» بودنش مربوط به اوضاع و احوال متنفذین است نه اوضاع و احوال ۱۴ میلیون سکنه زراعی این کشور.

ما هم بنوبه خود بیک «شرط» برای موثر بودن نظریات اصلاح کشاورزی اعلام میکنیم و آن اینست که این نظریات «با اوضاع و احوال اجتماعی جهان امروز و بخصوص با اوضاع و احوال محیطی که ایران را احاطه کرده» است باید «سازگار» باشد نه با نظریات تنگ

عهده ای منتفذ که هنوز از خواب‌ها و رویاهای قرون وسطائی بیدار نشده اند. حالا باید دید سرنوشت ایران و سرنوشت نسل‌های آینده مستلزم اینست که اوضاع و احوال اجتماعی کومه نظرانه محلی را در تدوین لایحه اصلاحات ارضی بیشتر در نظر گرفت یا اوضاع و احوال جهانی را که مانند سیل بنیان‌کن کهنه‌ها و پوسیده‌ها را از بین می‌برد. تمام دنیای غیر کمونیست و حتی بعضی از کمونیست‌ها عمل چین را در تبت محکوم ساختند. اما علاوه بر این محکومیت حتمی یک فتوای تاریخی محتوم دیگری نیز وجود دارد که عبارت از محکوم بودن رژیم حاکمه در تبت بود، اگر رژیم حاکمه تبت قادر بود که «اوضاع و احوال اجتماعی تبت» را نه مطابق تقاضای تنگ نظرانه محلی بلکه با ایده‌آل قرن حاضر وفق دهد و رژیم کهنه را محکوم سازد بی‌شک چین کمونیست جرات نمی‌کرد استقلال آن‌ها را از بین ببرد. چرا کشور فنلاند میتواند در مقابل کمونیسم مقاومت کند اما تبت نمیتواند؟ زیرا فنلاند «با اوضاع و احوال جهانی» خود را سازش داده اما تبت «اوضاع و احوال اجتماعی تبت» را بنتهایی در نظر می‌گرفت.

## هیئت تحریریه از طرف هواداران علم و زندگی

### معنی دیالکتیک

دو دهقان پیش کشیش ده رفتند و از وی تقاضا کردند که معنی دیالکتیک را برای آنها توضیح دهد. کشیش گفت: «فرض کنید که یک شخص تمیز و یک شخص کثیف اینجا بیایند و من به آنها پیشنهاد کنم که استحمام کنند. کدام یک استحمام خواهد کرد؟»  
دهقانان گفتند: «شخص کثیف.»  
کشیش گفت: «نه، شخص تمیز؛ برای اینکه شخص تمیز عادت دارد که استحمام کند. حالا بگوئید به بینم کدام یک استحمام خواهد کرد؟»  
دهقانان گفتند: «شخص تمیز.»  
کشیش گفت: «نه، شخص کثیف؛ برای اینکه شخص کثیف احتیاج به استحمام دارد. حالا بگوئید به بینم کدام یک استحمام خواهد کرد؟»  
دهقانان گفتند: «شخص کثیف.»  
کشیش گفت: «نه، هر دو؛ برای اینکه شخص تمیز عادت به استحمام دارد و شخص کثیف احتیاج به حمام گرفتن دارد. حالا بگوئید به بینم کدام یک استحمام خواهد کرد؟»  
دهقانان گفتند: «هر دو.»  
کشیش گفت: «نه، هیچکدام؛ برای اینکه شخص کثیف عادت به استحمام ندارد، و شخص تمیز احتیاج به آن ندارد.»  
در اینجا دهقانان حاج و واج مانده و به کشیش گفتند: «اما، پدر روحانی، هر دفعه شما چیز متفاوتی می‌فرمائید و هر دفعه آن چیز متفاوت مناسب با بحث شماست.»  
کشیش گفت: «هان، فرزندان گرامی، اکنون می‌فهمید که معنی دیالکتیک چیست.»  
ترجمه هوشنگ صابر



# کنگره دانشجویان ایرانی

## هوادار سوسیالیسم در اروپا

مسئله ای که دنیای امروز با آن مواجه است قبل از آنکه مربوط به سبب های هسته ای باموشک های کیهان پیما باشد، مشکل کشورهای کم رشد است . قدرتهای شرق و غرب در سراسر این منطقه وسیع بر قابت برخاسته اند و ملل این منطقه خواه و ناخواه باین مبارزه کشیده شده اند .

از اعماق امریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی همه جا ملت ها در جستجوی راه حل مشکلات و جبران عقب ماندگی خود هستند . در سراسر این منطقه تنها معدودی از کشور ها هستند که هنوز بطور جدی متوجه ضرورت تغییرات تازه نشده اند و متاسفانه ما یکی از آنها هستیم .

حوادث سالیان اخیر نسل جوان ایران را که حقا باید پیشرو و نیروی محرکه - این تغییرات باشد نومید و بی علاقه ساخته است . اما در برابر این واقعیت اسفناکیز، برای کسانی که در سراسر این دوران بی ایمانی و سرخوردگی تا آنجا که توانسته اند علاقه خود را بایدم - آلهای اجتماعی نشان داده اند بسیار امیدوار آکنده است که می بینند قسمت بزرگ دانشجویان ایرانی مقیم خارجه پیش از آنکه تحت تاثیر نومیدی حاکم بر نسل جوان کشور خودشان باشند تحت تاثیر دنیای فعال و پراز امید خارج اند .

در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور آنهاست که در اروپا تحصیل می کنند بیش از دیگران در طی این چندسال از خود فعالیت نشان داده اند . این دانشجویان اکنون - تصمیم گرفته اند که به فعالیت های خود جنبه عمومی تر و جدی تری بدهند .

اخیرا نمایندگان گروههایی از دانشجویان که تمایلات سوسیالیستی دارند در اروپا کنگره هواداران سوسیالیسم را تشکیل دادند .

حاصل گفتگوها و مباحثات کنگره در قطعنامه مفصلی بیان شده است . کنگره دانش جوان در قطعنامه خود اصول یک سیاست سوسیالیستی را از جهت داخلی و خارجی اقتصادی می پذیرد .

بعضی از این دانشجویان که مستقیم یا غیر مستقیم از حزب توده و کمونیسم شوروی تجربیاتی داشته اند صریحا اعلام میکنند که این حزب فقط نیروی تبلیغاتی بیگانه است که در کشور ما از آن سوی سرحد مایه میگیرد و به تنها چیزی که نمایانیشد به مبارزات ملت ایران و منافع آن در تغییر وضع اجتماعی است .

در قطعنامه در قسمت سیاسی گفته میشود که : «ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مستلزم جانشین کردن یک ترکیب سیاسی مترقی بجای هیئت حاکمه فعلی است . ایجاد این جامعه و قدرت سیاسی و شکل اقتصادی مناسب با آن در چارچوب قانون اساسی ایران ممکن است ....»



از نظر سیاست خارجی کنگره طرفدار استقلال از بلوک های شرق و غرب است و اعلام میکند که: «حمایت از جنبش های که برای آزادی و استقلال ملل کوشش میکنند اصل غیر قابل خدشه سوسیالیسم است».

کنگره از جهت اقتصادی اصل اقتصاد طبق نقشه را می پذیرد و معتقد است که: «سرمایه گذاری در صنایع کلید، ارتباطات، صنعت نفت .... بطور اساسی سرمایه گذاری عمومی بوده و تحت نظارت دقیق دولت خواهد بود» کنگره درباره رفورم ارضی اعلام میکند: «حادثه ترین مسئله روز کشور که نتایج اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فوری در تبدیل جامعه موجود بیک جامعه مترقی خواهد داشت تبدیل شکل مالکیت ارضی موجود به شکل نوین مالکیت کشاورزی است» قطعنامه اضافه میکند: «هنوع کوششی برای بهبود اقتصاد کشور در چارچوب مالکیت ارضی موجود بی نتیجه است ....». کنگره بشکل رفورم ارضی توجه مخصوص داشته و اظهار عقیده میکند که: «هنوع و اگذاری مالکیت ارضی عمومی - مالکیت های شخصی و تجزیه واحدهای کشاورزی، مسکن موقت بوده و راه حل قطعی و علمی مسئله ارضی ایران نمیباشد.»

\* \* \*

تشکیل این کنگره که امیدواریم سرآغاز فعالیت متشکل تر و عمیق تری در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارج باشد بیشک مایه دلگرمی میهن دوستان واقعی است. آینده ایران را نه هیئت حاکمه پوسیده و نه حزب توده بدمت خواهند داشت، بلکه تمام عناصر ملی با الهام گرفتن از روش های سوسیالیستی که امروزه در اکثر کشورهای تازه آزاد شده بآن عمل میشود به امیدها و آرزوهای ملت جامعه عمل خواهند پوشاند. در میان اداره کنندگان ایران آینده دانشجویان ایرانی در خارج که علم و تکنیک و تمدن غربی را باسنن و موارث ملی ماترکیب میکنند نقش اساسی خواهند داشت. ما - امیدواریم و اطمینان داریم که اکثریت این دانشجویان همواره باید آلهای ملی خود وفادار خواهند ماند و بهترین نمونه و سرمشق برای نسل جوان میهنشان خواهند بود. اینک قسمتی از قطعنامه کنگره دانشجویان ایرانی هوادار سوسیالیسم در اروپا که قسمت اجتماعی آنست در اینجا میآوریم و در نشریه های آینده بازم در این باره بحث خواهیم کرد:

### اجتماعی

- ۱- احترام بشرافت انسانی اصل اول مکتب سوسیالیسم است و حصول باین هدف جز این طریق اجرای دموکراسی و تضمین آزادی فردی انسان امکان پذیر نیست.
- ۲- شرط اساسی پیدایش یک جامعه سوسیالیستی تحقق تساوی حقوق زن و مرد - می باشد.
- ۳- تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی برای تمام افراد جامعه از طریق از بین بردن استثمار فرد از فرد ممکن است و اجرای آن از هدفهای اساسی سوسیالیسم میباشد.
- ۴- بمنظور تبدیل اقتصاد عقب مانده فعلی به اقتصاد مترقی سوسیالیستی یکی از - اقدامات اساسی عبارتست از اسکان منطقی ایلات و تامین عدالت اجتماعی و اقتصادی برای افراد آن.

### سازمانی و تعلیماتی

اصل - متحد کردن تمام نیرو های ملی و مترقی بر اساس برنامه مشترک عملی و بمنظور تحقق بخشیدن به آرمانهای جنبش ملی ایران تنها وسیله رسیدن به هدفهای ملی سوسیالیستی است.

۱- براساس احساس ضرورت فعالیت های سوسیالیستی ، عده ای از سوسیالیست های ایرانی مقیم کشور های مختلف اروپا بدور هم گرد آمده برنامه های پیشنهادی فوق را عرضه میدارند و پیشنهاد میکنندچون «جامعه هواداران سوسیالیسم» درمشکل کردن قسمتی از نیرو ها پیشقدم بوده است ابتکار تشکیل يك كنگره عمومی را ضمن در نظر گرفتن این توصیه ها بعهدہ گرفته و آن را سازمان دهد .

### توصیه های سازمانی :

- الف - تشکیل يك دفتر ثابت دراروپا که وظائف زیر را بعهدہ خواهد گرفت .
  - ۱- سازمان دادن كنگره ها و كنفرانس ها .
  - ۲- چاپ و نشر اعلامیه ها و نشریات سوسیالیستی .
  - ۳- ایجاد يك آرشیو تحقیقاتی در باره شرائط اجتماعی و اقتصادی ایران .
  - ۴- مطالعه دقیق جهت تربیت کادرفنی مورد احتیاج ساختمان جامعه سوسیالیستی ایران و تشویق دانشجویان ایرانی به تعقیب احتیاجات این برنامه .
  - ۵- کوشش برای شناختن و تماس گرفتن با جنبش های سوسیالیستی کشور های - خاورمیانه .
  - ۶- کوشش برای شناساندن جنبش سوسیالیستی ایران بتمام نیروهای مترقی اروپا و قدرت های سیاسی .
- ب - بایرانیان علاقمند به سوسیالیسم در تمام اروپا توصیه میشود که فعالیت های موجود را توسعه دهند و ضمن بحث درباره مسائل سوسیالیسم و نهضت ملی خودرا برای شرکت در كنگره های عمومی آماده سازند .

## از نامه يك دانشجوی ایرانی در آلمان

«هرچه بیشتر میگذرد فعالیت توده ایها بهتر و وسیع تر معلوم میشود که حتی قابل تصور هم نیست ، واقعا حزب توده را باین جا منتقل کرده اند و سازمان منظمی بچشم میخورد . در آلمان بیش از ۳۵۰۰ دانشجوی ایرانی وجود دارد که بهترین طعمه برای حزب توده میتوانند باشند و در ایران مورد بهترین استفاده قرار گیرند بطوری که شنیده ام وضع اطریش بدتر از این جا است . حتی عناصر شناخته شده حزب توده در آن جا بطور علنی مشغول فعالیت هستند ، این موضوع خیلی جای تعجب است که دولت فقط «سرس را زیر برف کرده» است و غیر از داخل مملکت - آنهم با وضعی که معلوم است - از جای دیگر خبر ندازد . رفتار مامورین دولت با دانشجویان درست منطبق با مفاد اینست که سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند . عملا محدودیت برای دانشجویان میهن پرست و آزادی عمل برای بیگانه پرستان.»

۳۸۶۱۹

از - آلمان



## آفتاب پرست

او چو ملوف مفتش شهربانی در حالیکه پالتو نوئی یرتن و بقچه ای در دست داشت از بازار میگذشت. دنبال او یک پاسبان مو قرمز که غربالی پراز میوه های ضبط شده را حمل میکرد. شلنگ میانداخت. همه جا ساکت بود. در بازار پرنده پر نمیزد، حتی گدائی بچشم نمیخورد، درهای باز دکه ها و مشروب فروشی ها مثل دهانهای گرمس با دلتنگی بیرون خیره شده بود.

ناگهان صدائی بگوش اوچوملوف رسید «گاز میگیری، آره، سگ هرزه! تزارین بره بچه ها! گاز گرفتن دیکه قدغنه، نکش دارین! آی»  
ناله سگی شنیده شد. اوچوملوف بطرف صدا نگاه کرد و سگی را بر روی سه پا در حال فرار دید که از الوار فروشی پیچوکین تاجر بیرون آمد و مردی با پیراهن آهاری و جلیقه دکمه باز در حالیکه تمام بدنش بجلو خم شده بود پای سگ را محکم گرفته و افتان و خیزان او را تعقیب میکرد. دوباره ناله ای وسوسه فریاد «تزارین بره!» شنیده شد. چهره های خواب آلود از مغازه ها بیرون پریدند و بلافاصله جمعیتی که گوئی از زمین سبز شدند دور الوار فروشی حلقه زدند.

پاسبان گفت: حضرت اجل مثل یک اغتشاش عمومی است.  
اوچوملوف برگشت و بطرف جمعیت رفت. درست در جلوی الوار فروشی مرد مذکور را دید که با جلیقه باز ایستاده و دست راستی را بالا گرفته و انگشت خون آلودش را بجمعیت نشان میدهد و گوئی این کلمات بر چهره ملتپش نقش بسته بود «بهت نشون میدم، ملعون» و انگشتش مثل پرچم پیروزی بچشم میخورد. اوچوملوف خریوکین زرگر را شناخت. درست در وسط جمعیت مقصر که سگ گرگ سفید کوچکی بود با بینی برآمده و لك زردی بر پشت با پا های باز و بدن لرزان نشسته بود. در چشمان اشک آلودش حالت بیچارگی و ترس دیکه میشد.

اوچوملوف در حالیکه راه را از میان جمعیت با شانه اش باز میکرد پرسید: «چه خبره؟ ... اینجا چی کار میکنی؟ چرا انگشتت را بالا گرفتی؟ کی داد زد؟»  
خریوکین که درمشتش سرفه میکرد شروع کرد: حضرت اجل من مثل بره بی آرارداشتم میرفتم با میتری میتریج راجع بچوپ کار داشتم، که یکدفعه بیخود این پدر سوخته انگشت منو گاز گرفت، ببخشید حضرت اجل، آخه من زحمتکشم، کسب من کار مشکلی است، اینها را مجبور کنید بمن خسارت بدهند. شاید تا یک هفته دیگر تنوم انگشتم را تکان بدم، حضرت اجل در قانون گفته شده که ما مجبوریم با حیوانات درنده مدارا کنیم. اگر سگ هرکس بخواد آدم را بگزه، زندگی ارزش نداره ...»

اوچوملوف خیلی جدی در حالیکه سرفه میکرد و ابروهایش را تاب میداد گفت «هوم... خب، خب... این سگ مال کیه؟ من همین طوری ول نمیکنم. من باید نشون بدم سگ ول کردن یعنی چی! وقت اینست که بکسی که نمیخواد از مقررات اطاعت که حالی کرد. این آدم رذل جریبه میشه، من باو یاد میدم سگ وگاو ول کردن یعنی چی! بهی نشون میدم کی بکيه ...»

بعد بطرف پاسبان برگشت و ادامه داد: الدین، ببین این سگ مال کیه، گزارش تنظیم کن، سگ باید فوراً از بین برده بشه، شاید هار باشه... سگ مال کیه؟ می‌پرسم!

صدائی از بین جمعیت گفت: «باید مال ژنرال ژیکالاف باشه»  
 — ژنرال ژیکالاف! هوم. الدین کمکم کن پالتو را بیرون بیارم. اوه... چقدر گرمه! باید بارون بیاد» و بطرف خریوکین برگشت «از يك چیزی سردنیاوردم — چطور ترا گاز گرفت؟ چطور تونست سگ باین کوچکی انگشت تو نره خر را بگیره! تو انگشتت را با میخ خراشیدی و بالای سرت گرفتی تا پول دربیاری. من شما ها را میشناسم!  
 — حضرت اجل او برای شوخی دماغ سگ را با آتش سیگار سوزونده و سگ هم باو پریده! این حماقت را هیچکس نمیکند! این خریوکین همیشه عادت به اذیت کردن داره حضرت اجل!

— هوش دروغه! تو که مرا ندیدی که این کار را بکنم پس چرا دروغ میگی؟ حضرت اخل خودش مرد با فهمیه میدونه کی راست میگه و کی دروغ. اگر دروغ میگویم حاضریم محاکمه بشم! قانون میگه... همه مردم مساوی هستند، برادرم خودش تو شهر بانیه، اگر میخوای بدونی...  
 — مباحثه نکن.

پاسبان با تعمق اظهار کرد «این سگ مال ژنرال نیست، ژنرال همچین سگی نداره، سگهای او همه تازی هستند»  
 — مطمئنی؟  
 — کاملاً مطمئنم حضرت اجل.

— راست میگی! سگهای ژنرال همه اصیل و قیمتی هستند، اما این یکی — نگاهش کن! زشت، کثیف، ولگرد! کی اینو نگه میداره؟ دیوانه ای مگه؟ اگر يك همچین سگی در مسکو یا پترزبورگ پیدا بشه. میدونی چی برش میاد؟ هیچکس نباید از قانون نگران نگران باشه، این سگ را باید فوری راحتش کرد، خریوکین بتو ظلم شده یادت باشه که این سگ را ول نکنی. موقع مناسبی است که اون شخص درس خوبی بگیره...  
 پاسبان متفکرانه گفت «بازم ممکنه مال ژنرال باشه شما نمیتونید با نگاه کردن باون بفهمین، من يك روز سگی مثل این درباغ ژنرال دیدم.»

صدائی از میان جمعیت گفت: «بله. مال ژنرال»  
 — هوم، الدین کمک کن پالتوم را بیوشم... سوز میاد. لرزم گرفته. اینو ببر پیش ژنرال و از ایشان بپرس. بگو من پیدایش کردم و فرستادم. و پایشان بگو نگذارن تو خیابون ولش کنن. چون این سگ قیمتی، اگر هرلشی بخواد دماغش را با سیگار بسوزونه زود از بین میره. سگ حیوون ظریفیه. بی کله توهم دستو بنداز سعی نکن انگشت خرکیت را بهمه نشون بدی. تقصیر خودته...»

— آشنیز ژنرال داره میاد، ازش میپرسیم.. آی پروخور! بیا اینجا پیر مرد، باین سگ نگاه کن.. مال شماس؟

یعنی چی؟! ما اصلاً همچین سگی نداشته ایم!  
 اوچوملوف گفت: «تحقیق بیشتر نمیخواد، ولگرده، ایستادن اینجا و حرف زدن بیفایده است، بتو گفته اند ولگرده، پس ولگرده، از بین بیرش و موضوع را خاتمه بده. پروخور ادامه داد: «این مال ما نیست، مال برادر ژنرال، که تازه او مده. ژنرال سگ گرگی را دوست نداره... اما برادرش دوست داره...»  
 اوچوملوف داد زد: «چی، برادر ژنرال او مده؟ ولادیمیر ایوانیچ؟» و لبخندی برچهره اش نقش بست: «عجب! من نمیدونستم. او مده بمونه؟»  
 — بله، همینطور.

— عجب! او مده برادرش را ببینه و من خبر نداشتم. پس این سگ مال او نه؟ چه



خوب! ببرش .. سگ توله قشنگیه! انگشتش را گاز گرفته؟ ها ها ها! بیا، ترس! قرقر...  
 شیطون عصبانیه ... چه سگی!  
 پروخور سگ را صدا زد و با او از الوار فروشی بیرون رفت. جمعیت به خریوکین  
 خندیدند. اوچوملوف تهدیدش کرد «هنوز با تو کار دارم» و پالتو را دور خودش پیچید و  
 براهش ادامه داد.  
 ترجمه د. آشوری

## کویر

کویری بیکران بود  
 زمین در آتش خورشید میسوخت  
 فضا در برق گرما موج میزد  
 کلاغی تشنه کام ورفته از حال  
 زبیداد عطش بگشاده منقار  
 بله له درپی يك قطره آب  
 زمین و آسمان را می‌نوردید  
 طنین ناله‌های ناامیدش  
 بگوش آسمان سنگین می‌آمد ...  
 ❖❖

کویری بیکران بود  
 زمین در آتش خورشید میسوخت  
 فضا در برق گرما موج میزد  
 کلاغی تشنه کام ورفته از خویش  
 زبیداد عطش فریاد میکرد  
 طنین ناله‌اش تا بیکران‌ها  
 مذاپ درد می‌ریخت ...  
 ❖\*

کویری بیکران بود  
 زمین در آتش خورشید می‌سوخت  
 فضا در برق گرما موج میزد  
 کلاغی مرده در چنگال خورشید  
 پروبال سیاهش برق میزد  
 ❖❖

بروی خاک، زرداب غلیظی  
 زمقار درازش تشت میکرد! ...

هنرور

## کتابی در سیاست و دفتر شعری در ذم (این کج آئین قرن دیوانه)

تازگیها دو کتاب از چاپ درآمده است. و درین دو کتاب ما با سه نفر سرو کار داریم. یا سه نفر همزبان. یکی از این دو کتاب بحثی است در سیاست و اقتصاد و دیگری دفتری از شعر. اولی بقلم «تیورمن» و بترجمه خلیل ملکی و دومی بقلم مهدی اخوان ثالث (م. امید). نخستین این سه تن اصلا مجارست که فعلا به انگلیسی مینویسد. دومی آنها آذربایجانی است و فارسی نویس و ثالث آنها خراسانی بتهران گریخته ای - وارث زبان دری. و با اینهمه بعد مترل زبان هر سه یکیست. آخر سفری روحانی است. اولی و دومی بکمک هم و باستمانت حقایق واقع که نفرت آوراست و اعداد که نومید کننده اند کنه وضع سیاست و اقتصاد جهان امروز را می شکافند و بتفصیل فراوان حقیقت و افسانه را در این زمینه از هم باز مینمایند و برای آینده بشریت راه میجویند اما آخری بزبان شعر و با کلامی موجز و سنگین زمزمه وحشت آوری را بگوش ما میخواند که اگر نشنومیم - یعنی نشنوند - بچنان فریادی بدل خواهد شد که تک بیت افسانه یا حقیقت را بزحمت از درون غلغله گوشخراشش میشود شناخت. زمزمه شاعراندهسته ای از مردمانی که گرفتار چنان حقایق نفرت آور سیاسی و اقتصادی اند. یکی را بی دیگری نمیتوان فهمید. هر یک از این دو کتاب جلد دوم دیگری است یا مکمل دیگری یا تبصره ای بر آن. یکی از این دو کتاب «جهانی بین ترس و امید» است و دیگری کدفتر شعراست «آخر شاهنامه».

شاید از این قیاس ظاهر مع الفارق بختندید یا تعجب کنید که آخر شعر را با سیاست چه کار؟ - حق دارید چرا که شعر فارسی امروز ما بد جوری سرنوشت خود را برنوشت تصنیف بسته است. چرا که شعرای ما غالبا از درد زمانه بیخبرند. چرا که بیشتر شعرای ما با چشمان باز هنوز همان کاری رامیکنند که هزاره ای پیش از این رودکی با چشمانی به ستم بسته میکرد. چرا که اگر از موارد نادر بگذریم همه این رجعت هزار ساله را تحول هم میدانند. نگاهی به انتقادهای شعری در هر مجله و مطبوعه ای و نیز نگاه دیگری بمقدمه خود نوشته دیوان هر شاعر نامداری این غرور و بی خبری کودکانه را بچشم میکشد. اگر از ندرتها بگذریم شعر معاصر فارسی در چارچوب وصف درجا میزند. و گاهی نیز در چار دیوار وصف حالات روحی جوانی که گذشت بزحمت گوشت بدهکار شعر معاصر است. که سالهای پیش چنان سر حالت میآورد و چنان شور و شوقی میداد که خودت هم قلم بدست میگرفتی و طبعی میآزمودی. و حالا که زمان تحریک عواطف گذشته و سعی میکنی با معیار اندیشه دنیا را بنگری و چاره دردها را بجوئی - یا درد خودت را از



زبان شاعری بشنوی یا درد انسانیت را - حالا چه میگوئی؟ و چه میکنی؟ برمیداری و آنچه را در جوانی بجان پسندیده بودی ورق میزنی. یکبار و دوبار. و هیاهت. همه جا دیدی تا سرماغ - فقط انگیزه ای برای حالی یا آبی - و هیچ نیازی بهیچ اندیشه ای برای خواندنش - و نه ویروس اضطرابی در خاطر مشوش تو که نگران آینده این جهانی. لقلقه زبان. و خیلی که بخود زحمت داده باشندزیبائی کلامی یا تعبیر تازه ای. و از قید متفاعلات هم که رسته باشند تازه در بند متظنطن متظنطن گرفتار. و بهمین علت است که در زمان ما هنوز هر شاعری بهترین راوی اشعار خویش است. «دیدنی چه خوب میخواند؟» درست همچون آواز خوانی یا چون واعظی بر سر منبری. همچنانکه رودکی بود. یا اگر نبود و چشمی نداشت و حافظه پرکاری - راوی میگرفت. همین است که قسمت اعظم شعر امروز فارسی فقط بدرد خطابیات میخورد. فرنگی مآب بگویم - بدرد دکلاماسیون! میخورد. در جشن توزیع گواهینامه رانندگی یا در یک مجلس انس خانوادگی - بعنوان نقل محفلی تا در سکوت بیمزه و تنبل هضم غذا زحمت صاحب خانه بهدر نرود که بگویند «عجب مجلس لوسی بود.»

و تازگی در یکی از همین محافل دوستانه شاعری چند شعر خوب بر ایمان خواند. شعی که باندیشه ات فرو میرد. بعد که بحرف آمدیم بشاعر گفتم هیچ توجه کرده ای که شعرای معاصر در بهترین اشعارشان با آسمان گریخته اند؟ و چند مثالی زدم - حتی از خود او - و گفتم گمان نمیکنی باین علت باشد که از کار زمین نومیدند؟ یعنی رانده درگاه زمینند؟ فکری کرد و گفت تو خیلی بدبینی. درست است که نگاههای شعرا همیشه با آسمان بوده است اما فراموش نکن که نگاه امروز ما با آسمان باین دلیل است که با همراه تازه ای امید تازه ای در آسمان میدرخشد و هر گلوله گردانی قلماسنگ دام بلندی است که بشر بسوی کنگره عرش پرتاب میکند. دیدم باز هم شعر میگوید. گفتمش میدانی که در شادی خانه همسایه من و تو شرکتی نداریم؟ گفت چرا داریم. دست کم این هست که اگر از ضجه و فریاد عزای سه هزار ساله ما بتنگ آمدند همه ما را در یکی از آن غول پیگر هایش مینشانند و کلید را میزنند و از شرمان خلاص میشوند. دیدم دیگر حرفی نیست. خندیدیم و ساکت شدیم. اما چه خنده تلخی امانت چه میگویم و منم دانستم که او چه میگوید - همچنانکه شما دانستید که ما هر دو چه گفتیم. اما چه فایده از این گفتگوها؟ و چه مشکلی گشاده از این اشعار؟ من اگر قدرت میداشتم یا ناشر محترمی میبودم با دلی فارغ و دستی باز - پده دوازده تا از دیوانهای شعر معاصر را پهلوی هم و یکجا چاپ میکردم و روی جلدش مینوشتم «دوربینها و نقاشیهای کودکانه». لابد میبوسید چرا؟ برای اینکه هیچکس نیست که از شعرای محترم آنها بیرسد آخر تو که شاعری و بحق جرات دارت دیوان صد و پنجاه صفحه ای خودت را فقط با دوهزار و پانصد کلمه بیانی پی و در چنین گرانی چاپ و کاغذ چنان کفران نعمت کنی که نطع سفید هر صحیفه ای از دیوانت - از کارنامهات -

فقط قتلگاه يك لشکر نقطه تعجب و استفهام و حرف عطف و ربط باشد باید بدانی که دست کم هر کلامی را چون گلوله سربی در عمق چاه فکر خواننده ای بیفکنی و نه چون پرکاهی بر روی حوض آبی که شیر لوله را که باز کردی و حوض را انباشتی بروی. و یا یکی نیست که از آن شاعر محترم تر دیگر ببرد که تو که بعنوان نماینده شعر فارسی در کنگره شعری جهان بیژیک میروی و بدلقق مآبی تنها کاری که میکنی این است که غزلی را بفاسی برای جماعت فارسی مدانان بخوانی - آخر هنوز ندانسته‌ای که دیگر در عهد عمق بخاوانی نیستی و اجباری نداری که تومار شعرت را که کودک‌سپیری رسیده ای است همچون زنگوله ای بتابوت امیری بیاویزی؟

شاعر امروز هم مثل آدم هر کاره دیگری آدمیست سرگردان در این جهان میان ترس و امید. و چه بخوهد و چه نخواهد قبل از شاعری باید بداند کجای این دنیا را گرفته است یا کجایش را از او گرفته اند و نه تنها اینرا بداند بلکه باید این همه را در شعرش بگوید. چرا که شعر امروز ماسلح ما است. دست کم برای دفاع از نجات. و مهدی اخوان ثالث یکی از همین آدمهاست. آدمی نجیب که شاعر هم هست. و زبان شعرش هم رسا است.



از «جهانی بین ترس و امید» فقط چند جمله ای نقل میکنم. چاره دیگری نیست. کتابیست دقیق که دید من و ترا در پس دوربین عظیمی میگذارد که هر يك از عدسیهای نیم کره‌ای ازین گلوله خاکی است و باین طریق کاری به غم حدها و ناکامیهای شخص من و تو ندارد. سر و کارش با غم سرنوشت این آدمیزاد است که زیر این آسمان کبود او را گویا بقصد محکومیت به فقر و جهل نیافریده‌اند. باین علت باید نشست و آنرا با حوصله خواند. چرا که داستان نیست و اتریک (1) ندارد. باید فکرت را برای فهمیدنش بکار بیندازی. باید بدانی که داری مسئله ایرا حل میکنی. و آنوقت سرکلاف که بدست آمد تازه خواهی فهمید که عجب غننامه ایست! و اکنون برای اینکه نمونه ای بدست داشته باشی - به نقل آزاد و نه پایند به متن ترجمه :-

از صفحه ۳۷ - «در آستانه جنگ اول جهانی اروپای شمال غربی با واحد مقیاس بزرگتری شباهت به آتن دوره پریکلس داشت. آتن آنروز با همه قدرت بیرقیب خود و شگفتگی تمدنش اساس زندگی خود را بر اصل بردگی گذاشته بود. بر اساس تسلط بر توده هائیکه بعظمت آتن کمک میکردند اما از آن عظمت هیچ سهمی نداشتند» و این بود که درهم پاشید.

از صفحه ۴۶ - «ماهیت مناسبات استعماری چهار قرن گذشته عبارت از این بود... که استانی جهانگرد انگلیسی پس از بازگشت از کنگوی بلژیک گفته است که اگر بومیان را واداریم حتی برای احترام بکلیسا هم شده فقط روز یکشنبه را لباس بپوشند یکدست لباس یکشنبه برای هر يك از بومیان لخت کنگو میشود سالی ۳۲۰ میلیون یارد پارچه پنبه ای



برای کارخانه های منچستر ... در زمانیکه استانی اینها را میگفت کنگوی بلژیک ۲۰ میلیون جمعیت داشت و اکنون فقط ۹ میلیون.»

از صفحه ۶۲ - « این واقعیت که موجهای آزادی مستعمرات موقعیت سیاسی يك میلیار بشر را تغییر داده است بهمان اندازه مهم است که تسلط اروپای غربی بر کره ارض در چهار قرن گذشته مهم بود. »

از صفحه ۶۸ « مردم امریکای لاتین و افریقا و آسیا درباره مسائل مهم سیاسی و اقتصادی مربوط بخودشان خیلی کمتر اطلاع دارند تا از حوادث بسیار بی اهمیت کوچکترین شهرهای امریکا و اروپای غربی ... در مارس ۱۹۵۶ روزنامه نویسانی از چهار گوشه آسیا در توکیو اجتماع کردند - البته بسرپرستی موسس راگفلر - تا تبادل رای بکنند . معلوم شد که مثلا در ژاپون و هند کمتر از ۵ درصد اخبار خارجی روزنامه های محلی مربوط بهند یا ژاپون است » و ۹۵ در صد بقیه معلومت !

از صفحه ۷۷ - « درنواحی متعددی از جهان بعلت قرنها عدم امنیت مردم عادت کرده اند که پس اندازهای خود را بصورت طلا یا جواهرات نگهدارند یا بوسائل تقلبی بصورت ارز بخارج بفرستند که در کشور امن تری محفوظ بماند . در بعضی دیگر از کشور ها مردم پولشانرا فقط در معاملات مستغلات یا بنای عمارات و سینماها و مهمانخانه ها بکار میاندازند که هیچکدام اینها طبعاً از نظر تولید ملی کوچکترین ارزشی ندارد . » - ما که دچار چنین وضعی نیستیم !

از صفحه ۷۹ « روز بروز روشتر میشود که مشکل اساسی ممالک کم رشد و توسعه این نیست که با بدست آوردن کالاهای ساخته شده غربی روش زندگی آنها را تقلید کنند بلکه مشکل آنها در این است که چطور خودشانرا از این دور غلط و جهنمی دور نگهدارند که روز بروز سرعت بیشتری به فرار سرمایه از وطنشان میدهد . »

از صفحه ۸۰ - « آنچه را که مارکس نتوانسته بود پیش بینی کند اینست که پس از يك قرن تجربه آنچه از مدعیات او که در قلمرو ممالک صنعتی و پیش افتاده غلط از کار در آمد حالا دارد در يك قلمرو بین المللی و جهانی از ممالک عقب افتاده درست از آب در میآید . » این جمله را سه بار بخوانید .

از صفحه ۹۵ - « سیمای حزن آور قضیه اینست که همجا متحدین غرب آنهایی هستند که حکومتهاشان از نظر اجتماعی بیشتر متجربند . و از همه بیشتر با اصلاحات اساسی دشمن . این کشورها همانها هستند که بدست ملاکان بزرگ یا بازرگانان ثروتمند یا فئودالها اداره میشوند . » -

از صفحه ۱۰۹ - « جاوه ایبائیکه برای هر ۷۱۰۰۰ نفر يك طیب دارند (در حالیکه در سویس برای هر ۷۰۰ نفر يك طیب هست) و مادران هندی که بخت فرزندان شان برای رسیدن به ده سالگی به نسبت يك به دو است و صدها میلیون آدمی از آسیا و افریقا که کمتر

از ۱۶۰۰ کالری در روز مصرف میکنند (در غرب حداقل ۳۰۰۰ کالری متوسط مصرف روزانه است) - برای تمام این توده ها مسائل ناشی از این مبارزه قضا و قدر مانند (مبارزه بلوکهای مقتدر سیاسی) همانقدر اهمیت دارد که یک بحث دقیق علمی در گوش کسی که بریسمان نازکی پربالای پر تگاهی آویخته است.»

از صفحه ۱۲۰ - «اغلب ملل سابقا مستعمره بعثت تمایل جنون آمیزی که بتساوی حقوق دارند باسانی بیشتر میتوانند خودشان را با روسیه شوروی و چین مساوی حس کنند - چرا که از طرف این دو کشور نه استعمار شده اند نه تحقیر گذشته از اینکه در جبین آنها هنوز داغ مبارزه با گرسنگی و جهل را می بینند.»

از صفحه ۵ - ۱۲۴ - «یک سیاه آفریقائی یا یک هندی یا هریک از اهالی بلیوی اگر بخواهد سطح زندگی خود و فرزندانش را بالا ببرد باید عالما عامدا یک پنجم آنچه را که تولید میکند صرفه جوئی کند - یعنی در حدود بیست درصد درآمد ملی این کشور ها باید برای آیندگان پس انداز شود ... اما در غالب این نوع کشور ها فقط دو تا چهار درصد باین قصد در سرمایه گذاریهای مولد پس انداز میشود . و بقیه بمصرف کالا های غیر تولیدی میرسد یعنی در ساختمان قصور و خرید اتومبیلها و جواهرات و دیگر تفننها صرف میشود.»

از صفحه ۸ - ۱۲۷ - «اعتبارات سالیانه (امریکا) برای کمکهای فنی تمام کشور های عقب مانده رو بهم رفته بزحمت از قیمت یکی از آخرین انواع زیر دریائیهای اتمی که امریکا میسازد تجاوز میکند . - ۱۱۳ میلیون دلار کمک فنی برای سال ۸ - ۱۹۵۷ در مقابل ۱۰۰ میلیون دلار اعتبار ساخت زیر دریائی تریتون ... در جریان سال مالی ۱۹۵۶ از ۳۷۶۶ میلیون دلار اعتبار امنیت دسته جمعی - مقدار ۳۱۷۹ میلیون دلارش برای کمکهای نظامی تصویب شده بود و تنها ۲۵۰ میلیون دلار آن برای کمک برشد و توسعه ممالک عقب مانده و ۱۲۵ میلیون دلار برای همکاری فنی.»

از صفحه ۱۳۳ - «باین ترتیب کشورهای مترقی دارند همدست توطئه کنندگانی از ممالک عقب مانده میشوند که برای حفظ وضع موجود از جان میکوشند و این نوع بده بستانها میان دوطرف موجب تقویت نوعی از سازمانهای اجتماعی میشود که قابلیت بسیار کمی برای جذب سرمایه های خارجی دارد . در حقیقت این نوع رژیمها اجر جمود خود را از صاحبان صنایع بزرگ میگیرند.»

... بس نیست؟ الان تازه بصفحه ۱۳۴ رسیده ایم و اگر بهمین ترتیب من بخواهم جمالتی از دویت و سی صفحه «جهانی میان ترس و امید» برگزینم - میترسم فرصتی برای حرفهای دیگر نماند . گذشته از اینکه گمان میکنم همین مقدار نقل قول کافی بود برای اینکه بقول مترجم محترم کتاب در مقدمه آن بفهمیم که «سیاست هم برای خودش علمی شدم است از انواع علوم.»





و اما «آخر شاهنامه» - مجموعه ۲۸ شعر است با مقدمه ای که هنوز آثاری از مفهوم کهنه شاعری را دربردارد. مختصری طبیعت - دوسه تا خوشمزگی و بعلت قلت جسارت به شوخی گریختن. آنهم برای بیان مطالب جدی. آنرا ندیده میگیریم. گرچه بهر صورت درد دلی است. ولی باز بهر صورت یکی از همان مقدمه های خود نوشته شاعران نیز هست. اما از این ۲۸ قطعه شعر پنج تایش (میراث - مرداب - آخر شاهنامه - پیغام - قصیده) اجزاء پراکنده منظومه ای است که سنگینی بار کتاب را بدوش دارد. بیانی و وصفی از «این کج آئین قرن دیوانه» و بزبانی عجیب حماسی مشتى به «شکلك چهره» اش نواختن. بقیه را اگر نگویم درین دفتر زیادست دست کم باید جای علیحده ای مثلا در اول یا آخر کتاب میباشند. من برای خودم شعرهای دیگر را از وسط آن ۵ قطعه بیرون کشیدم و همین چند تا را دنبال هم گذاشتم و خواندم و هم خواندم. خوشبختی در این بود که وز نشان هم یکسان بود. البته خیلی خوش تر بود اگر «نادر یا اسکندر» را نیز بهمان وزن میآورد تا من میتوانستم آنرا مثلا بعنوان پیش درآمد منظومه خود ساخته ام از شعر دیگری - بر بالای آن قرار بدهم و باز هم راضیتر باشم. اما گرتو نمیپسندی ... برو شعر بگو! و حالا که نمیتوانی خاموش باش و بهمین رضایت بده. ولی نه. چرا رضایت بدهم؟ این بابا پیداست که با آنهای دیگر مثقالی هفتسار فرق دارد. و گرچه «قولی در ابوعطا» هم دارد اما شاعر دلی کننده نیست. این زبان زمانه من است و بهمین علت من حق دارم ازو بسیار متوقعتر از اینها باشم. اگر او هم بزبان ریفو و مردنی و مویه کننده مرسوم شعر گفته بود خوب - میخریدیم و میخواندیم و خیلی که جلوی نفس را میگریتم چیزی بشاعرش نمی گفتیم. اما این «دهاتی ززمه کننده تق نقو» دارد برای شعر فارسی زبان حماسه میسازد. و خیلی هم ساده. با دست کاری مختصری در زبان «نیما» با حذف تعقیدها و (میبخشید اگر مینویسم لایبرنتها) پیچیدگیهای کلام او. نه پیغمبری است و نه ادعا و گنده گوئی اگر بنویسم زبان حماسی منظومه های پدر مادر داری سال آینده همین زبان «آخر شاهنامه» است. نیما با افسانه اش زبان تازه ای برای تغزل ساخت اما تعقیدهای او نگذاشت که زبان «پادشاه فتح» و «ناقوس» جا بیفتند. و حالا اگر هم «ساعت بزرگ» مهدی اخوان ثالث ترا بیاد ناقوس نیما بیندازد غمی نیست و ترسی. درست است که هر دو یک چیز را میگویند اما این دوم با آینده نزدیک تر است و دین سنگین تری بردوش خواهد گذاشت. در «قاصدک» هم اثری از شعر بسیار کوتاه «زیک زا» ی نیما هست - در «غزل نمره ۳» هم اثری از تفنن های پرویز داریوش و هوشنگ ایرانی هست که آنهمه جنجال بپا کرد در «برف» هم جای پائی از «جاپا» ی آدم غلط انداز دیگری هست که بمن گفته که هیچ ادعائی ندارد. اما از اینهمه وحشتی نیست چرا که آنهای دیگر بختی آزموده اند و این حضرت «م. امید» حق مطلب را ادا کرده.

«باز گشت زاغان» و «طلوع» نمونه کامل اشعاری هستند که در ساختمان آنها

منتهای رعایت هماهنگی کلام و موسیقی شده است. دوبیتیهای «سركوه بلند» و «رباعی» طنین جام برنجی کهنه ایرا دارند که از پدر پدر بارت رسیده. اما گاهی کلماتی مثل جبر و محبر (ص ۱۱) و چکاد (ص ۳۷) و بادافره (ص ۴۹) خواننده را بیاد نیش قبری میاندازد که کار بزرگان ادب است و اصلا مربوطی (!) بکار شعر ندارد. حتی حضرت فردوسی و سعدی با همه یال و کسپالشان نتوانستند از مردن این کلمات جلو بگیرند. اصلا چه نیازی باین مرده زنده کردن آنها برای شاعری که میگوید -

«... نزد آن قومی که ذرات شرف درخانه خونشان

«کرده جا را بهر چیز دگر - حتی برای آدمیت تنگ

«خنده دارد از نیاکانی سخن گفتن که من گفتم ...»

یا میتواند بازد -

«من زعمر خوشتن هر لحظه ایرا لاشه‌ای سازم»

یا - «گوش خوابانده بدیوار سکوت از بهر نرمک سیلی صوتی»

یا - «و شبانرا همچو چنگی سکه های از رواج افتاده و تیره

«میکنم پرتاب - پشت کوه مستی واشک و فراموشی»



دیگر زمان آن رسیده است که شعر فارسی خود را از چار دیوار وصف و تغزل خلاص کند و بدنمای منظمه هائی پا بگذارد که زبان زمانه ها هستند و انتقام دردها. ثبت فلان تعبیر زیبا یا غزل ضبط فلان حالت گذاردن لباس غزل بکار زمانی میخورد که مثلا نقاشها مینیاتور میساختند و حاشیه همین گونه دیوانها را تذهیب میکردند اما نقاش امروز با تلمبه رنگ می پاشد و بکجا؟ - بدیوارهای سرد و سنگین مرزها و دوثبتها و بیگانگیها. شاعر فارسی گوی زمانه ما يك تن است از این نرسیده به بیست میلیون گرسنه درمانده نومید از همه جا رانده که منابع ثروتش باید گردانده چرخ عظیم ماشین دنیای مدعی تمدن باشد اما فرهنگ و زبانش پایمال مصنوعات همان ماشینها - یا رفته از دم جاروب سینما و رادیو و المپیاد و همه چیزش طعمه بالقوا این یکدستی عظیمی که دنیای ما با جبار ماشین محکومش گشته. آخرین شاعر نباید بداند که کجاست؟ و نباید همین را بگوید؟

مهدی اخوان ثالث شاعری است «شاعر» بنام این واماندگیها و ترسها. و واقف به موقعیت زمانی و مکانی خویش - با دراکمی غریزی نه عقلانی و بهمین علت زبان زمانه است و نیز بهمین علت دفتر شعرش مکمل «جهانی میان ترس و امید» است. و این آخرین حرف او است که :-

«هان کجاست؟

«پایتخت این دژ آئین قرن بر آشوب - قرن شکلك چهر

«بر گذشته از مدار ماه - لیک بس دور از قرار مهر

«قرن خون آشام - قرن وحشتناکتر بیغام

«چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر می آشوبند ...»



## اعداد سخن میگویند :

**جریمه فضولی و نزولاً با تقلیل قیمت نفت ایران پرداخته میشود . اصل منصفانه ۵۰.۵۰ تجارت بین المللی نفت ! سهم هر ایرانی از استخراج نفت کمتر از همه است ، ترکیب کنسرسیوم نفت و علل ضایع شدن حق ایران**

خواننده ایرانی را مطبوعات امروز بد عادت کرده اند بخصوص مطالعه اعداد و آمار که منطقی ترین زبانهاست برای خواننده مطبوعات امروز کسل کننده است . معذک باید تصدیق کرد که دوران شعار های فریبنده و عبارت پردازی و بلند پروازی بی مورد سپری گردیده و منطقی دندان شکن اعداد و مطالعه علمی در دستور روز است . متأسفانه حقوق ما در صنعت نفت ضایع میشود . با وجود اینکه ایران از لحاظ دنیای غرب حساسترین و مساعدترین وضع را داردمعذک حقوق آنهاستیکه با دنیای غرب سر ستیز دارند بهتر از حقوق ایران محفوظ است ما از هر خواننده و بخصوص سیاستمداران و نمایندگان مجلس و سنا که باسرنوشت نفت ایران سروکار دارند انتظار داریم که مطالعات و اعداد و آماری را که آقای مهندس تیزبین با دقت علمی تهیه کرده اند بخوانند و علل حقیقی تضییع حقوق ایران را در موضوع نفت دریابند . در مطالعه اول دلایل فرء انفرمایان نفت راجع به تقلیل بهای نفت رد شده در مطالعه دوم اعداد نشان میدهند که سود حاصل از پالشگاه نفت به نسبت ۵۹ به یک با ایران تقسیم میشود یعنی درازاء حدود یک میلیون لیتره که با ایران نمیرسد ۵۹ میلیون نصیب صاحبان نفت میشود . در مطالعه سوم سهم هر فرد ایرانی از استخراج نفت با سایر افراد ملل نفت خیز خاورمیانه ، مقایسه میشود و بالاخره تحقیق میشود که چرا شرکتهای بزرگ نفت حق ایران را نسبت با سایر کشور های نفت خیز پایمال میکنند . اینک عین مطالعات آقای مهندس تیزبین :

تقلیل قیمت نفت خام و ضرری که ممکن است از این راه متوجه اقتصاد مردم مملکت ما گردد مدتی است موضوع بحث روزنامه هاست و هر کسی در حدود توانائی فکری و علمی خود اظهار نظر کرده و شرکتهای نفت و دول غربی راهدف ملامت و عتاب قرار داده است . بیشتر بحث روی کلیات بوده است . با وجودیکه نگارنده بیشتر روزنامه ها را مطالعه میکند با کمال تأسف هنوز به بحثی پرنخورده که بازبان روز صنعت و تجارت نفت صحبت کند . حتی روزنامه های کثیرالانتشار که خود را برابر روزنامه های قسمت اعظمی از دنیا میدانند نتوانسته اند زحمت تفکر و تجسس در این راه را بخود بدهند و بازبان اعداد و اطلاعاتی که در مجلات دنیای دیگران در معرض افکار عمومی گذارده شده صحبت کنند و یا خود را قانع نمایند که سود و زیان عمل شرکتهای نفت در تقلیل قیمت چه بوده است ؟ گرچه ارقام و آماری که بدون زحمت زیاد بتواند در رسیدن به چنین نتیجه ای کمک کند بسیار

کم و نادرست و معمولاً چنین اطلاعاتی جزو اسرار تجاری شرکتهای نفت است و کسی را بر آنها دسترسی نیست ولی با کمی صرف وقت و تجسس در همان اطلاعاتی که جسته و گریخته در مجلات و انتشارات نفتی منتشر میشود میتوان تا اندازه ای به هدف نزدیک شد و به نتیجه‌ای رسید که با حقیقت فاصله زیادی نداشته باشد و از این رو قضاوت صحیح‌تری نمود.

با ذکر این مقدمه نظر شما را (اگر مردرهی) بشرح ذیل جلب میکند.

گفته شده و میشود که شرکتهای مستقل نفت در یکی دو سال گذشته در حدود (۶۰۰) میلیون دلار صرف پیدا کردن نفت و چاه‌کشی و رساندن نفت خام به بازار دنیا کرده‌اند و چون افزایش احتیاجات نفتی دنیای آزاد با این سرعت پیش نمی‌رود و لذا محصول نفت بیش از احتیاجات شده و یا در آینده خیلی نزدیکی خواهد شد زیرا این شرکتهای کوچک تاب و توان مالی زیادی ندارند لذا نفت را بقیمت کمتری به بازار عرضه کرده و یا خواهند کرد لذا شرکتهای بزرگ برای اینکه بازارهای خود را از دست ندهند ناگزیر به پائین آوردن قیمت نفت خام شده که نه فقط بازارهای کنونی را درست داشته باشند بلکه احتیاجات توسعه بازار را نیز از دست ندهند. درست داشتن بازار بمنفعت ممالک صادرکننده نفت میباشد چه اگر بازاری نباشد نفتی صادر و فروخته نخواهد شد و پولی برای چنین ممالک عاید نخواهد گردید - پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

میگویند اخیراً شوروی و بلوک وابسته بآن نفت خام خود را با قیمت نازلی به بازارهای اروپا و آمریکا سرازیر کرده و خریدار هم بدون توجه بمدت ادامه چنین محصولی از آنها نفت خریده و مشغول بستن قرارداد های طویل المده هستند بنابراین بازار نفت خاورمیانه و منجمله ایران از دست خواهد رفت. با از دست دادن بازار صادرات نفت تقلیل خواهد یافت و در نتیجه آن، عایدی ممالک مربوطه قوس تری سیمی را خواهد پیمود - این وضع فقط مربوط به منفعت ممالک خاورمیانه نیست بلکه لطمه شدید و بزرگی هم به شرکتهای بزرگ نفتی خواهد زد. میگویند نفت و تروئلا ارزان شد و چنانچه نفت شرق میانه و منجمله ایران ارزان نمیشد بزودی نفت و تروئلا بازارهای نفت شرق میانه و منجمله ایران را تصاحب میکند. گر چه قیمت اعظم این استدلال درست و قابل بحث است ولی گفتگو با زبان اعداد وضع روشن تری را جلو ما میگذارد.

چندی پیش دولت و تروئلا با تجدید نظر در قانون مالیات خود که از اول - ژانویه ۱۹۵۸ قابلیت اجرا داشت وضعی برای شرکتهای نفتی بوجود آورد که علاوه بر پرداخت مبلغی در حدود دویست میلیون دلار بابت اضافه مالیات سال گذشته (۱۹۵۸) با پرداخت مالیات بیشتری عواید نفتی و تروئلا را از ۵۰٪ به ۶۰٪ افزایش داده و نتیجتاً عواید شرکتهای نفت را که قرار بود ۵۰٪ باشد به ۴۰٪ تقلیل داد و روی این زمینه در دنیا این موضوع پیش‌آمد که پایه معاملات نفت در تروئلا روی ۴۰۶۰ درصد قرار گرفته است و اصل ۵۰۰۵۰۰ از بین رفته است. این تصمیم از قرار معلوم شکل قانون پیدا کرده و مخالفت با حق حاکمیت و تروئلا تلقی شده است.

اثر این وضع منافع خالص شرکتهای نفت را (آنچه برای خودشان بر میداشتند) در حدود ۱۹٪ کم کرد. از قرار معلوم شرکتهای نفت مصمم بودند که از سهم عوائد خالص خودشان چیزی کم نشود. پس از مطالعه و مشورت با یکدیگر گفتند ما برای هر تن نفتی که صادر میکنیم یک مبلغی را سهم و تروئلا میدانیم حال این مبلغ چه



بشکل قیمت نفت و یا بشکل مالیات بیردازیم فرقی نخواهد کرد. حال که مالیات را بالا برده‌اند ما قیمت نفت خام را کم می‌کنیم و در نتیجه عایدی و تروئلا را برای هر تن نفت تقریباً ثابت نگه‌می‌داریم - بایرویی‌از این روش نه باقانون مملکتی مانند و تروئلا مخالفت کرده‌ایم و نه از لحاظ مالی چیزی از دست داده‌ایم باین فرق که از نظر چانه زدن و طلبکار بودن و مظلوم واقع شدن دروضع بهتری قرار خواهیم گرفت. قیمت نفت و تروئلا را در حدود ۱۵ سنت امریکائی برای هر بشکه ارزان تر از قیمت پیش از آن قانون گذا اعلام کردند. از قرار معلوم و تروئلا اعتراض کرد ولی چون اقتصاد مملکتش اتکای کامل به نفت دارد اقدام شدید تری نتوانست انجام دهد. شرکت‌های نفتی که نفت خاورمیانه را در دست دارند نفت حوزه خلیج فارس منجمله ایران را بنسبت بیشتری یعنی تا ۱۸ سنت امریکا دهر بشکه ارزان تر اعلام کردند و دلیلشان این بود که اگر این کار را نمی‌کردیم بازار نفت حوزه خلیج فارس و ایران بدست و تروئلا که نفت را ارزان تر می‌فروشد می‌افتاد و طبعاً خریدار نفت از هر کجا که ارزان‌تر است می‌خرد. قضاوت صحیح در وضع فوق استفاده از اعداد است حال به بینیم اعداد و اطلاعات منتشره در انتشارات مربوط بصنعت نفت تا چه حد می‌تواند در قضاوت صحیح راهنما و کمک‌ما باشد. راستی شاید گفته‌ها و استدلال شرکت‌های نفت از روی کمال صداقت و علاقه وافر به منافع ممالک نفت خیز خاورمیانه و ایران باشد. در اینصورت ما باید نه تنها از آنها گله‌نکنیم بلکه بکمک آنها بشتابیم تا مخارج آماده کردن نفت برای صدور به حداقل ممکنه برسد تا بتوانیم بانفت و تروئلا و امثالهم رقابت کنیم ناگفته نماند که در این جریانات و تروئلا ضرر آنی مالی تحمل نکرد چون تقلیل قیمت نفت را بشکل مالیات زیاد تر بدست می‌آورد ولی معالک خاور میانه منجمله ایران فعلاً از این راه متحمل ضرر و کسر عایدی میشوند.

حال این شما و این فرصت مناسبی که با مطالعه دقیق ارقام ذیل قضاوت عادلانه ای بفرمائید.

اعداد سخن میگویند: طبق گزارش سالیانه شرکتهای عامل نفت ایران که طبع و

منتشر شده در دسترس عموم است بازار صادرات نفت ایران از اینقرار بوده است.

الف - اروپا ۴۸ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۵۱٪ در سال ۱۹۵۸

جنوب شرقی آسیا ۱۶ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۱۴٪ در سال ۱۹۵۸

آفریقا ۱۵ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۲۱٪ در سال ۱۹۵۸

استرالیا ۱۲ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۹٪ در سال ۱۹۵۸

آمریکای شمالی ۵ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۲٪ در سال ۱۹۵۸

خاور دور ۴ درصد در سال ۱۹۵۶ و ۳٪ در سال ۱۹۵۸

حال بدینست ارقام و اطلاعات منتشره راجع بسال ۱۹۵۸ را بررسی نمائیم.

ب - صادرات نفت از معشور ۲۳۸۰۰۰۰۰ تن

صادرات پالایشگاه آبادان ۱۳۲۰۰۰۰۰ تن

جمع صادرات ۳۷۰۰۰۰۰۰ تن

عواید حاصله از نفت ۸۸۲۵۰۰۰۰ لیره

ج - از صفحه ۵۳ مجله پترولیوم هفتگی مورخه ۱۰ اکتبر ۱۹۵۸

دلار هر تن

۲- قیمت نفت خام ۲۴ تا ۳۴٫۹ در آبادان = ۱۹۹۹ دلار هر بشکه = ۱۵۳۰

دلار هر تن

۳- حمل یک تن نفت از خلیج فارس تا لندن = هر تن ۱٫۵ لیره = ۴۲۰

دلار هر تن

چون موضوع بحث کنونی ماقایه قیمت نفت خام و رساندن آن به بازار های مختلف است فرض کنید کلیه صادرات ایران نفت خام بوده و همه آنها از بندر معشور صادر شده است . (قیمت مواد تصفیه شده نفت و رساندن آن به بازار و عواید حاصله موضوع بحث و تفحص دیگری میتواند باشد) .

د - طبق ارقام صفحه ۳۵۸ کتاب **Our industry** منتشره شرکت سابق نفت فاصله آبادان تا لندن ۶۵۵۹ میل دریائی است .

مخارج حمل نفت خام برای یک تن در هر میل دریائی مساوی است با ۴۲۰ دلار تقسیم بر ۶۵۵۹ یا ۰٫۰۰۰۶۴ دلار . فاصله دریائی بندر معشور تا لندن تقریباً مشابه آبادان لندن است (کمی کمتر) بنابراین مخارج حمل یک تن نفت را در هر میل ۰٫۰۰۰۶۴ دلار فرض میکنیم .

۵- جدول بازار صادرات نفت ایران در سال ۱۹۵۸ و قیمت عرضه آن در مراکز مختلف :

نواحی یا ممالک	تعداد تن	قیمت صادرات شده تن	تجهیزات (تجهیزات و غیره)	مسافت از بندر ایران (میل دریائی)	قیمت خرید نفت در بندر صادر کننده	کرایه حمل	قیمت هر تن نفت در بندر معشور
اروپا	۱۸٫۸۷۰٫۰۰۰	۱۸٫۸۷۰٫۰۰۰	لندن	۶۵۵۶	۱۵٫۴۹	۴۲۰	۱۹٫۲۹
جنوب شرقی آسیا	۵٫۱۸۰٫۰۰۰	۵٫۱۸۰٫۰۰۰	سنگاپور	۴۷۸۰ (تقریب)	۱۵٫۴۹	۳۰۶	۱۸٫۵۵
آفریقا	۷٫۷۷۰٫۰۰۰	۷٫۷۷۰٫۰۰۰	کیب تون	۵۱۸۹	۱۵٫۴۹	۳۳۲	۱۸٫۸۱
استرالیا	۳٫۳۳۰٫۰۰۰	۳٫۳۳۰٫۰۰۰	ملبورن	۶۹۸۱	۱۵٫۴۹	۴۴۷	۱۹٫۹۶
آمریکای شمالی	۷۴۰٫۰۰۰	۷۴۰٫۰۰۰	نیویورک	۸۴۴۰	۱۵٫۴۹	۵۴۰	۲۰٫۸۹
خاور دور	۱٫۱۱۰٫۰۰۰	۱٫۱۱۰٫۰۰۰	شانگهای	۶۰۲۳	۱۵٫۴۹	۳۸۷	۱۹٫۳۶
هندوستان	-	-	بمبئی	۱۵۵۴	۱۵٫۴۹	۹۹	۱۶٫۴۸ (۱)
جمع	۳۷٫۰۰۰٫۰۰۰	۳۷٫۰۰۰٫۰۰۰	-	-	متوسط قیمت معشور آبادان	-	-

۱- بازار طبیعی و منطقی نفت ایران از ماقت نمیخورد .



توضیح آنکه کرایه حمل ثابت نیست و بستگی به بازار روز و تعداد نفتکش های در سرویس داشته وبدون شك نوسانهای زیاد دارد . برای در دست داشتن متوسط قیمت حمل بایستی نرخ های معمول دوره های سال مربوطه را تهیه کرد .  
و - حال بیابیم نفت خام وتزوئلا را به بازار اروپا برسانیم و به بینیم نتیجه چه میشود .

قیمت نفت خام ۴۸ تا ۴۸٫۹۹ در بندر **Cumarebo** در وتزوئلا = ۳۷۵ دلار در هر بشکه (از صفحه ۵۳ مجله پترولیوم هفتگی ۱۰ اکتبر ۱۹۵۸) سنت امریکائی است برای اختلاف هر درجه وزن مخصوص را کم میکنیم تا آن را معادل نفت خام ۳۴ تا ۳۴٫۹۹ درجه ایران برسانیم - ۱۴ درجه اختلاف معادل ۲۸ سنت در بشکه است . بنابراین قیمت نفت خام وتزوئلا در بندر کومار - بوکه هم وزن مخصوص نفت ایران باشد .

ساوی ۲۸ - ۳۷۵ = ۳۴۷ دلار هر بشکه یا ۲۶٫۰۸ دلار هر تن  
حمل نفت از آن نواحی به لندن هر تن ۸۵٪ لیره یا ۲٫۳۸ دلار بود (از صفحه مجله پترولیوم هفتگی مورخه ۱۰ اکتبر ۱۹۵۸)  
بنابراین قیمت نفت خام در وتزوئلا تحویل اروپا (بندر لندن) = ۲۶٫۰۸ + ۲٫۳۸ = ۲۸٫۴۶ دلار می شود .

اگر روی زمینه فوق تحویل نفت وتزوئلا را سایر مراکزی که بازار نفت ایران را تشکیل میدهند محاسبه نمائیم جدول مقایسه ذیل بدست میآید .

### جدول مقایسه قیمت ها

قیمت تمام شده هر تن نفت خام در بندر تحویل گیرنده (شامل مخارج بیمه و مخارج متفرقه دیگر نیست .)								مملکت
	لندن	سنگاپور	کیب تون	ملبورن	نیویورک	شانگهای	بمبئی	صادر کننده
ایران	۱۹٫۶۱	۱۸٫۵۵	۱۷٫۸۱	۱۹٫۹۶	۲۰٫۸۹	۱۹٫۳۶	۱۶٫۴۸	دلار
درصد بازار نفت ایران	۵۱	۱۴	۲۱	۹	۲	۳	-	ر.
وتزوئلا	۲۸٫۴۶	۳۰٫۵۲	۲۹٫۲۸	۳۰٫۸۰	۲۸٫۰۵	۳۱٫۱۶	-	دلار

این قیمتها ممکن است صد در صد صحیح نباشد ولی از حقیقت هم فاصله زیادی ندارد . حال متوجه شدید که دلائل تقلیل قیمت خرید نفت ایران تاجه حد قانع کننده است ؟ اعداد با شما سخن میگویند ، مطالعه کنید ، دقت بفرمائید و به بانیان این برانصافی روشن و واضح در تعیین قیمت خرید نفت ایران دعا کنید !!  
نفت خام وتزوئلا باتی ۴۸٫۴۶ دلار بی بازار اروپا (بندر لندن) میرسد در حالیکه تقریباً همان نفت از ایران با ۱۹٫۶۱ دلار به بندر لندن وارد میشود .

(بازار اروپا ۵۱٪ از صادرات نفت ما را میگیرد) آنوقت بما میگویند اگر نفت شما را بشکه ای ۱۸ سنت امریکائی (تنی ۱۳۶ دلار) ارزان نکنیم نفت شما از لحاظ قیمت با نفت وتروئلا نمیتواند رقابت بکند و در نتیجه بازار را از دست خواهد داد!! بقول معروف . کنه کرد در بلخ آهنگری - به شوستر .. . . .

وتروئلا برخلاف اصل ۵۰۰۵۰ شرکتهای نفت مالیات را بالا میبرد که عواید بیشتری داشته باشد و اما از این عمل همانطور که تشریح شد ضرری نمی بیند ، خداوندان نفت هم بعجله قیمت خرید نفت خام ایران و سایر ممالک نفت خیز خاورمیانه را پائین میآورند !! شاید این عمل برای این است که این ممالک بفکر جلب منافع بیشتری از نفت خود بیفتند و در مالیاتهای مربوطه تجدید نظر بعمل آورند و یا قیمت پول خود را بالا به برند و مثلا بجای پرداخت ۲۱۰ ریال برای یک لیبره و ۷۵ ریال - برای تسعیر یک دلار آن را به نصف تقلیل دهند فقط با ۱۰۵ ریال یک لیبره و ۳۷۵ ریال یک دلار را تسعیر نمایند. اگر در جدول مقایسه قیمتها دقت نمائید خواهید دید که نفت ایران با فاصله ۸۴۴۰ میل دریائی تا بندر نیویورک قیمت تمام شده اش در این بندر تنی ۲۰۸۹ دلار میشود در صورتیکه نفت وتروئلا که تقریبا همسایه دیوار به دیوار نیویورک است و از آمریکای شمالی برسانید و با قدرت تمام بانفت وتروئلا رقابت کنید و الزامی هم آنجا بیش از ۱۷۶۰ میل دریائی فاصله ندارد قیمت تمام شده اش در این بندر تنی ۲۰۰۵ دلار است بدین معنی که برای شما کاملا امکان دارد نفت ایران را به بازار های ندارید قیمت نفت را از هر بشکه ۲۰۴ دلار به ۱۸۶ دلار (تحویل بندر) تقلیل دهید..

البته اطلاعات محرمانه سیاسی و اقتصادی که در دسترس شرکت های بزرگ نفتی میباشد پیش اشخاص عادی مثل نویسنده این سطور راه پیدا نمیکند و شاید خداوندان نفت باتکیه باین نوع اطلاعات و رقابتهای بلوک شوروی مصادر امور ممالک نفت خیز شرق میانه را قانع ساخته و عمل خویش را در تقلیل بهای نفت توجیه نموده و نشان داده باشند که باحسن نیت عمل کرده اند ! معذالک اعدادیکه در این چند صفحه بکمک تجزیه و تحلیل این موضوع بفرنج آمدند میتوانند راهنما و کمک خوبی برای قضاوت صحیح باشند . زیاده زحمت نمیدهد - عمر و عزت شما مستدام باد .

زود باور



# نقش قدرت در تاریخ

ترجمه هومان از منابع یوگسلاو

یکی از متفکرین یوگسلاو سعی کرده است که «نقش قدرت در تاریخ» را در ضمن يك مقاله خلاصه کند و مقدار و نوع لازم را از آن و همچنین مقدار و نوع نامطلوب آنرا روشن سازد. اینک اصولی از آنچه که در قسمت اول این مقاله در شماره پیش چاپ شده: «تردید نیست که در جریان چهل سال اخیر نقش قدرت سیاسی در جنبشهای اجتماعی بطور روزافزونی مهمتر شده ..... زندگی نسل معاصر زیر تاثیر سه عامل غول آسانی است که زندگی او را مشکل میسازند: اداره دولتی، تکنولوژی و علم .... بنظر میرسد که جنبشهای اجتماعی کم کم تابع يك طرح منطقی و کاملاً مشخص شده اند و جریان امور لجام گسیخته، و بی نقشه برای همیشه موقوف شده است. دولتی که بطور محکم و متشکل رهبر تمام جامعه شده است پیشرفت های اجتماعی را با وسائل علمی به طرف اهدافی معین اداره و رهبری میکند .... عده کثیری از ثوری دانه ها و مردان سیاسی مجذوب عمق تاثیر قدرت معاصر و تاثیر آن شده و در اثر شناسائی سطحی مسائل امروزی و روابط مشترك آنها ... استدلال میکنند که قدرت مهمترین عامل تکامل اجتماعی و ایزاری است که امکان تنظیم تمام قضایای زندگی اجتماعی و توسعه آنرا بدست میدهد ... مبنای جریان (انحرافی) اول بر اساس ارزیابی و قضاوت یکجانبه نتایج مثبتی است که در اثر مداخله حکومت در زندگی اقتصادی و اجتماعی بدست آمده است .... ولی جریان دوم (انحرافی) از بی اطلاعی از حوادث و پیشرفتهای جدیدی که در زندگی اجتماعی حاصل میشود ریشه می گیرد. اینها از تاثیر عینی ازدیاد نقش قدرت در زندگی اجتماعی غفلت میکنند و جز جنبه های منفی آن چیزی نمی بینند» مولف مقاله در ضمن بحث از جریان انحرافی اول می گوید: «... دیگر امکان تعمق در جوهر سیر اجتماعی از او سلب می شود و نمیتواند درک کند که در پشت سر اتفاقات و سازمانها و شخصیت های سیاسی قانون ضرورت مخفی شده است که از ماوراء آنها خود نمائی میکند و در صورتیکه آن شخصیتها و سازمانها متناسب با ضرورت باشند آنها را بالا میبرد و اگر سدا ضرورت شوند آنها را قطعه قطعه می سازد .... برای اجتناب از هر نوع سوء تفاهمی باید گفت که هر دوره استحاله ای تشدید نقش قدرت را الزاماً تحمیل میکند. این نقش در هر يك از موارد مشخص به نسبت معینی مشروع و لازم است. در صورتیکه این قدرت جامعه را در حذف سریع کهنگیها و ایجاد سریع جانشین آنها کمک کند نقش مترقی دارد. با اینحال در صورتیکه از این کادر تجاوز کند و نحوه عمل آن طوری باشد که از حدود وظائف خود خارج

شده و باستبداد برسد نقش ارتجاعی دارد و باید جای خود را بدیگری بسپارد. همینکه قدرت از جامعه جدا و مستقل میشود و بر آن تسلط مییابد درصدد حفظ این موقعیت خواهد بود..... عملا نیز به ثبوت رسانده است که دستگاه دولت سوسیالیست نیز ممکن است از کادر فعالیت لازمه خود در اجتماع تجاوز کند و از ممیزین جامعه یعنی طبقه اداره کننده خارج گردیده و برآه تسلط بدون قید و شرط بر جامعه بیفتد.»

پیش از درج قسمت دوم این مسئله مهم فلسفه تاریخ توجه خواننده را باین نکته جلب می‌کنیم که نویسنده یوگسلاو بیشتر سرمایه‌داری و کشورهای موسوم به سوسیالیست را در نظر دارد. در حالیکه برای خواننده ایرانی توجه به نقش قدرت در کشورهای آسیا و آفریقا در شرایط نوین جالب‌تر است. قرن نوزدهم قرن مدح و سنا از آزادی و لیبرالیسم بود که در قرن بیستم تازه در آسیا و آفریقا معمول گردیده. لذا قرن بیست قرن قدرت و انضباط علمی و اداره جامعه مطابق نقشه است که این ضرورتها با سرعت بی‌مانندی خود را بجوامع آسیا و نیز تحمیل می‌کنند. صرف نظر از مطلوب و یا نامطلوب بودن قدرت، حوادث پاکستان و بیرمانی و سودان و عراق و مصر و ایران همه نشانه‌های نقشی است که قدرت در کشورهای عقب‌مانده بدست می‌آورد. جنبش ملی ایران از لیبرالیسم صدمات بیشتر دیده است تا از قدرتهای لجام‌گسیخته. زیرا تحمیل شدن قدرتهای لجام‌گسیخته خود مولود همان بی‌بندوباری و لیبرالیسم بود. ارزیابی صحیح از نقش قدرت و انضباط و اداره کردن علمی جامعه مسئله اساسی جنبش‌های ملی است بخصوص که حتی در کشور خود ما ستونهای پنجم بعضی از قدرتهای متشکل بزرگ با ایجاد هرج و مرج و سوءاستفاده از آزادی امنیت اجتماعی را بخطر انداختند و یک قدرت متشکل دیگر از آن نتیجه گرفت و با مسلط کردن قدرت سعی شد که کهنگی‌های پوسیده را از نو مستقر ساخته و یادامه دهند. باکمال تاسف باید اذعان کرد که در کشور ما تاکنون فقط برای نگاهداری روابط اجتماعی کهنه و پوسیده از قدرت استفاده شده و فقط در مورد قرار داد نفت با ایتالیا قدرت، استقلالی در جهت مرفی از خود نشان داده است که امیدواریم آنهم به نتیجه مثبت و عملی برسد. حالا قدرت پس از استقرار نظم و آرامش آیا به ضرورت زمان و اجبارهای اجتماع ملی و بین‌المللی پی می‌برد و با روابط پوسیده فئودالها می‌جنگد یا نه مسئله‌ایست که مطرح می‌باشد؟ همچنین اینکه آیا روابط اقتصادی کهنه و پوسیده با تر است‌های بزرگ پانچامیناند و قدرت برای حفظ آن و یا برای تعدیل و نو کردن آن اقدام میکنند عبارت است از مسئله روز! اینکه قدرت حاکمه پی باین ضرورت‌های زمان ببرد و از قدرت خود در این جهت استفاده کند از لحاظ ثوری و تاریخی غیرممکن نیست اما از لحاظ عملی مورد شک و تردید است. در هر حال آنچه برای علاقمندان به جنبش‌های ملی اهمیت دارد توجه به حقایق و واقعیات دنیای امروز است که استفاده صحیح و بمیزان و مقدار لازم از قدرت و انضباط را یک ضرورت اجتناب ناپذیر کرده است.

علم‌زندگی



## III

از دهها سال پیش، نظریات تاریخی مارکس وانگلس به ادعای اینکه بیش از حد ساده هستند مورد استفاده و حمله قرار گرفته‌اند. فلاسفه و جامعه‌شناسان و تاریخدانهای بورژوا دلیل اصلی ضد مارکسیستی خود را این ادعا قرار داده‌اند که مارکسیسم در ارزیابی اهمیت عامل اقتصادی در تکامل اجتماعی عراق می‌کند و از نقش عوامل سیاسی و ایده‌تولوژیک دیگر غفلت دارد و بدین علت یک دکترین «قدرتی» است و تأثیر عوامل ذهنی (سویژکنیف) را نمی‌کند. گرچه منتقدین بورژوازی در اکثر موارد برای اثبات نظریات خود سعی و کوشش فراوان بکار برده و با بکار بردن نقل و قولهای خارج از متن تفسیرات غلط و تغییر شکل یافته و ناقصی از افکار مارکس وانگلس ارائه داده‌اند ولی باز اعتراف دارند که بمقیاس وسیعی از طرف مارکسیستها و مریدان مارکس یاری شده‌اند و این مریدان بدون اینکه تئوری مارکس را بفهمند توضیح و عمل می‌کرده‌اند. این «مارکسیستها» برای انتقادات مورد بحث نقطه اتکائی فراهم می‌کردند که تاحدی آن انتقادات را توجیه می‌کرد. تاریخ غالباً موقعیت‌ها را بوجود آورده است که در جملات تلخ (میکل آثر) خلاصه میشود: «دانش من توده عظیمی از جاهلان بوجود خواهد آورد» در مورد تعلیمات مارکس نیز همینطور بوده است. یک دسته جاهل از مجموع عقاید مارکس، اصل مسلم تقدم اقتصاد در تکامل اجتماعی را مجزی کرده و ارزش مطلق را برای آن قائل شده‌اند و از این استخراج مانند انگشتر مجزائی که امکان توضیح تمام مسائل تاریخ و فعالیت عملی جامعه را در بردارد استفاده می‌کنند.

در طول ربع اخیر قرن گذشته که مارکسیسم مبنای تئوریک ایده‌تولوژی احزاب کارگری بود این تفسیر غلط و مسخ شده تئوری مارکسیستی و سمت فوق‌العاده داشت و باین صورت مثله و ناقص شده در جهان علوم اجتماعی عرضه شد. اما در عمل تبدیل به آلت مناسبی شده بود که برای توجیه تمایلات اوپورتونیستی بکار میرفت. وقتی انگلس در روزهای آخر عمر متوجه پیدایش و توسعه این ادراک غلط شد زنگ خطرا به صدا درآمد و چون نهایت لزوم را داشت که در موقعی که تضاد های موجود در داخل سرمایه داری اتخاذ سیاست انقلابی و اقدامات فعالانه را به طبقه کارگر تحمیل میکرد، این تئوریهای غلط و سیاست زیان بخش اوپورتونیستی معرفی و کنار گذارده شوند، لنین این کار را انجام داد.

دوره‌ها عوض می‌شوند و اکنون باریگر شاهد نوع دیگری از مارکسیسم تغییر شکل یافته هستیم که با وسعت و عمق بیشتری در خدمت اوپورتونیسم است. ملاحظه شد که مارکسیسم در عین حال که به عامل اقتصاد زندگی اجتماعی قائل بود عوامل دیگر و مخصوصاً عوامل سیاسی و ایده‌تولوژیک را از نظر دور نمی‌کند و علاوه بر این او به عمل و تأثیر فعالیت عملی که می‌تواند واقعیت را تغییر شکل بدهد اهمیت زیادی می‌داد. ولی کافی است که در اثر «کشف» این تأثیر و ارزش اقدامات عملی و سیاسی مجذوب شد و لاجوجانه در روی تأثیر عملیات متشکل سیاسی و متدها و سازمانهای مبارزهای و مخصوصاً اهمیت بکار بردن یک ابزار موثر و متشکل (حزب دولتی) اصرار ورزید تا پایه و اساسی را که این طبقات بر روی آن قرار دارند بکلی فراموش کرد. بدین ترتیب مارکسیسم را بخاطر ایده‌آلیسم و تئوری قدرت بقطب مخالف رها کرده‌اند و با تئوریهای دیگر تغییر شکل مارکسیسم رسیده‌اند. ریشه هر دو تغییر شکل در تحلیل‌نهایی یکی است و عبارت از نفهمیدن مجموع دیالکتیکی مارکسیسم و تمایل بیک جهت از دکترین و ارزش مطلق دادن و عامل درجه اول و جهانی معرفی کردن آنست. باین حال، پایه اجتماعی این تغییر

شکلها باطنا متفاوتند همانطور که با مقاصد عملی مختلف از آنها بهره‌برداری میشود .  
در زمانیکه طبقه کارگر تمام موقعیت های اقتصادی و فرماندهی را در دست دارد  
تکیه کردن بر عامل اقتصادی و تکامل مسالمت جویانه اقتصاد ترمز کردن طبقه کارگر برای  
جلوگیری از مبارزه انقلابی او بمنزله خلع سلاح نهضت کارگری و عقب نشینی در برابر  
بورژوازی و ترك عملیات ریشه کنی و انهدام سلطه بورژوازی است .

تکیه بر عامل سیاسی در موقعیت مشخصی که این عامل به کمال تورم و وسعت رسیده ، و  
منوط ساختن تمام زندگی اجتماعی به این عامل و تبلیغ براینکه مداخله دائمی دولت در زندگی  
اجتماعی و دولتی کردن تمام اشکال زندگی اجتماعی عبارت از سوسیالیسم است و بالاخره  
اعطاء القایی از قبیل «سازنده سوسیالیسم» و یا «دولت سلامت بخش» تمام اینها بمعنای عقب  
نشینی نهضت کارگری در برابر بوروکراتیسم است که تمام فعالیت خود را برای ایجاد روابط  
سوسیالیستی و زوال قدرت دولت از دست می‌دهد و هم انصراف از این فکر است که کارهای  
اجتماعی بدست جامعه سپرده شود .

طرفداران تئوری قدرت در داخل نهضت کارگری معمولا به قدرت دولت و طرز  
عمل دولتی اهمیت درجه اول قائلند . آنها از درك اهمیت پیشرفتهای عینی اجتماعی عاجزند .  
به نظر آنها ، قدرت دولتی در حکم اهرمی است که ماشین اجتماع را بحرکت در  
می‌آورد . تعلق اجتماعی آنها تکیه قدرت و مخصوصا شکل قدرت را نگه داری می‌کنند تنها  
مبنای قضاوت آنها در مورد يك حکومت است . به نظر آنها هیچ واقعه نشو و نماي اجتماعی  
و هیچ تغییر حالت اقتصادی و یا اجتماعی و یا روحی عمیق نمیتواند شناخته شود مگر اینکه به  
لباس اشکال سازمانی و اعمال معین ملبس گردد . نشو و نماي اجتماعی نیز بایستی حتما دارای  
بعضی شرایط باشد و از بعضی شکلهای سازمانی عبور کند تا بعنوان يك حرکت مترقی یعنی  
حرکت بسوی سوسیالیزم شناخته شوند . حتی به جایی رسیده اند که بعضی فورمهای سازمانی  
سیاسی را بعنوان قوانین کلی حرکت به سوی سوسیالیزم معرفی می‌کنند . بطوریکه عامل  
سیاسی و قدرت بندرت تا این اندازه در تئوری و عمل با اهمیت تلقی شده اند و تازه همه این  
نوع قضاوتها را مارکسیسم می‌خوانند !

انگلس ، تئوری قدرت اوژن دورینگ را چنین تعریف کرده است :

«ترکیب روابط سیاسی عنصر تاریخی و اصلی است در حالیکه علائق اقتصادی در واقع  
عبارت از يك مورد استثنائی و در نتیجه وقایع درجه دوم هستند»  
يك نفر طرفدار تئوری قدرت قطعاً این ادراك دورینگ را قبول می‌کند و چنین نظر  
می‌دهد که «شکل روابط سیاسی» عامل قطعی است و اقتصاد بنحوی خود را با آن تعیین خواهد  
کرد و این طرفدار خواه علنا اظهار کند یا نه ، در هر حال اقتصاد را يك واقعیت درجه دوم  
حساب می‌کند .

ولی شناسائی اقتصاد بعنوان «يك واقعیت درجه دوم» و قاطعیت دادن به «ترکیب  
روابط سیاسی» امروز هم مانند دوره «دورینگ» و ماقبل او يك خطای واضح و آشکار است .  
و شایسته نیست که تئوری دانهای معاصر مرتکب خبط و خطائی بشوند که قبلا شناخته و توضیح  
داده شده است . انگلس در سه فصل کتاب خود موسوم به «آنتی دورینگ» بی پایگی تئوری  
قدرت یعنی تئوری اسناد نقش قطعی به اعمال سیاسی و فعالیت دولت را تجزیه و به اختصار  
چنین نتیجه می‌گیرد : «... پس نقشی که قدرت در تاریخ و در مقابل تکامل اقتصادی بازی  
می‌کند کاملاً روشن است :



قدرت سیاسی از شروع يك وظیفه اقتصادی که دارای جنبه اجتماعی است ناشی میشود. در شرایط معینی اعضاء جامعه از اداره کنندگان وظایف عمومی اجتماعی جدا میشوند و در این وقت است که قدرت خود مختار و مستقل از جامعه میشود و پس از خود مختار شدن میتواند یا در جهت تکامل اقتصادی یعنی در جهت قوانین عینی (اوپرکتیف) اجتماعی عمل کند که در اینحال دارای نقش مثبت خواهد بود، یا آنکه با تکامل اقتصادی مقابله کرده و درصدد تاخیر انداختن آن برمی آید و نقش محافظه کارانه و ارتجاعی پیدا می کند و در اینصورت در هر حال محکوم به فنا است. (مواردیکه چنین قدرت فنا نشود خیلی نادرند و این درموقمی است که فاتحین وحشی مردم يك کشور متمدن را قتل عام و قوای تولیدی آنرا نابود می سازند و یا در اثر جهالت عاقل می گذارند.)

هیچ جای تردید نیست که این نتیجه گیری درباره روابط فیما بین قدرت سیاسی و تمایلات عینی توسعه اجتماعی، حاصله از تممیم کلیه تجارب جمع آوری شده تاریخ، قوانین کلی تکامل اجتماعی است که مارکسیسم آنرا شکل داده است و تا امروز از قدرت آن بهیچوجه کاسته نشده است.

کسی که در تئوری تجدیدنظر طلب و در عمل اپورتونیست است هرگز این قانون را علنا مورد تردید قرار نخواهد داد. او خواهد گفت که: انگلس مشاهده و اذعان می کند که قدرت سیاسی می تواند به مقتضا و یا برعکس تمایلات تکامل اقتصادی عمل کند. در صورت اول قدرت سیاسی بِنفع تکامل اقتصادی است و آنرا تسریع می کند. پس کافی است که این قدرت به همین جهت توجیه گردد و هرگاه موضوع مربوط به يك کشور سوسیالیست است بعلت طبیعت خود و بخاطر بکار بردن علوم مترقی هرگز طور دیگری رفتار نخواهد کرد.

آیا این قضاوت درست اینست؟ نه! زیرا از طبیعت قدرت سیاسی غفلت دارد، بی جهت نیست که انگلس توجه میدهد باینکه تجزیه او مربوط به رابطه قدرت و اقتصاد در موقعیتی است که «قدرت سیاسی از سلطه جامعه مستقل میشود» همچنین بی جهت تکیه نمی کند به اینکه این خود مختاری و استحکام قدرت سیاسی از موقعی شروع میشود که اداره کنندگان وظایف اجتماعی کومون ها از بقیه جامعه جدا میشوند.

پس، برای مارکسیست ها و سوسیالیست های انقلابی منطقی، موضوع هم آهنگ ساختن قدرت سیاسی با تمایلات عینی تکامل اجتماعی و اقتصادی مطرح نیست بلکه حذف کامل امکان تناقض در بین دو عامل از طریق انحلال دولت و انتقال وظایف اجتماعی بخود جامعه است. در دوره حاضر که توسعه اجتماعی و اقتصادی بر حله ای رسیده است که ترقی عظیم قوای تولیدی و سوسیالیزم کردن تولید بطور آمانه ای اداره اجتماعی تولید را ایجاد می کند، یا اینکه دولت موقتا بنام جامعه سازمان دهنده اصلی و منحصر بقرن تولید شده است، مهمترین و اساسی ترین وظیفه مبارزان راه سوسیالیزم تأیید و وسعت دادن نقش دولت نیست بلکه وظیفه آنها پیش بردن سیر ترقی و جانشین ساختن اداره اقتصاد و امور دیگر بوسیله دولت و بنام جامعه، به، اداره مستقیم خود جامعه است.

در موقعیت فعلی و در شرایط معینی واضح است که قدرت سیاسی یعنی دولت قادر است که بر ضد توسعه اقتصادی عمل کند و این با توجه به تواناییها و ظرفیت و مقاومت او، خیلی خطرناک است. عملی که در صدد حذف این مانع قدرت سیاسی برآید مهم و مثبت است. برای وادار کردن قدرت سیاسی به اینکه فعالیت خود را با تمایلات تکامل اقتصادی تطبیق دهد باید مبارزه کرد. ولی تنها این مبارزه برای طرفداران سوسیالیزم کافی نخواهد بود و این عمل،

در شرایط کنونی، نوعی رفورمیسم، با روش (استیل) تازه است و یک رفورمیسم جدید از مشخصات دوران کنونی است. سوسیالیستهای منطقی باید بیشتر بروند: آنها نباید برای هم‌آهنگ و ملایم ساختن تضاد های موجود بین قدرت سیاسی و توسعه اجتماعی و اقتصادی بحث کنند بلکه باید برای تحمیل یک حالت مرگ تدریجی و وادار کردن قدرت به تفویض وظایف اداری خود به ارگانهای آزاد اجتماع مبارزه نمایند. اینست، راه بنای سوسیالیزم و ساختمان روابط اجتماع سوسیالیستی و حذف اشکال مختلف استثمار و امتیازات اجتماعی و راهی که به ایجاد جامعه‌ای منتهی میشود که در آن شکفتگی آزادانه هر عضو جامعه شرط نشوونمای آزاد همه است.

#### IV

برای درک صحیح مرحله کنونی تکامل اجتماعی باید یک واقیعت را باتمام نتایج آن درک کرد و آن عبارت از استقلال و خودکامگی قدرت سیاسی دولت های امروزی است. البته این یک نمود (قنومن) تازه نیست، دولت که در شرایط اجتماعی معینی بوسیله قوای اجتماعی معین بوجود آمد و بجای یکی از اعضاء این قوا درآمد درعین حال استقلال نسبی دارد. این نمود که قبلا شناخته شده است در زمان حاضر با وظایف گوناگونی که دستگاههای دولت کنونی داراست بصورت حادثتری ظاهر می‌شود. دولت کنونی که برپایه اقتصادی مخصوص خود، عده کارمندانیه‌را که حیات مادی‌شان زائیده کارهای مختلف دولت است، اضافه می‌کند، استقلال بیشتری در برابر قوای اجتماعی دارد.

با وجود این، تمایل وسیعی به فراموش کردن، امکانات خود کامگی قدرت سیاسی، در نهضت های کارگری امروزی وجود دارد. هرگاه این تمایل با آنچه تاکنون بحث شده ترکیب شود و هرگاه مطالعه دقیق فنومنها و ترقیات حاصله در زمینه اقتصادی جامعه و همچنین پیشرفت حاصله از آگاهی بر تغییرات و تازگیهای ناشی از قدرت قوانین عینی (اوبژکتیف) غفلت شود، درک تکامل اجتماعی و اداره موثر عملیات اجتماعی غیرممکن خواهد بود.

در اینصورت بدینگونه استدلال خواهد شد:

دولت ارگان طبقه اداره کننده است. و هرگاه این طبقه اداره کننده بورژوازی است، دولت دولت سرمایه داری است و سیاست آن عبارت از محکم ساختن اصول سرمایه داری خواهد بود، و اگر، طبقه اداره کننده کارگر است آنوقت دولت سوسیالیست است و این دولت ابزاری در ساختمان سوسیالیزم است.

قبلا باید گفت که در مرحله عبوری زمان ما، که سرمایه داری در حال افول و سوسیالیزم در حال تکوین است، ترسیم حدود مشخص بین سرمایه داری و سوسیالیزم با توجه به مشکلات مختلف و اختلافات موجود در سرعت تکامل و تناقضات و تغییر جهت های موجود، کار سهل و ساده‌ای نیست، و ترسیم حدود جغرافیائی آن به دلایل قویتر دیگری بازم مشکل تر است.

هرگاه تصور تقسیم جغرافیائی جهان سرمایه داری و سوسیالیست را کنار بگذاریم نتیجه این میشود که مسئله تشخیص طبقه اداره کننده درک دولت و شناسائی مصداق قابل قبول آن خیلی بیشتر از آنچه در بدو امر بنظر می‌آمد پیچیده میگردد.

استخوان بندی اجتماعی جهان معاصر، در جریان این دوره فوق‌العاده دینامیک، از هر جهت دچار تغییرات اساسی شده است که ناگزیر بایستی تجدیدنظر قطعی در آن بعمل آید و افکار و نظریاتی که در بیش از پنجاه سال پیش درباره طبقات و دسته های اجتماعی وصفات



آنها همچنین روابط مشترک و روابط قوای آنها تشکیل یافته است، تکمیل گردد. در این حال، حتی فکر وجود یک سلسله مراتب دقیق میکانیکی دولت و طبقه حاکمه بدون محاسبه اینکه: (بررسی مسائل اساسی اجتماعی در خلال مخالفت بین سرمایه‌داری و پرولتاریا غیر کافی شده است مخصوصاً در کشورهاییکه طبقه بورژوازی آنها بعنوان یک طبقه اجتماعی کنار گذاشته شده است) مسلماً اشتباه است.

قدرت سیاسی ممکن است، هم، خدمتگذارانه تابع طبقه‌ایکه از نظر اقتصادی مسلط است گردد و هم اینکه، ممکنست بر آن طبقه مسلط شود، همچنین میتواند، در عین حالیکه از منافع اقتصادی این طبقه برخوردار است آنرا «بد» رهبری کند و قدرت سیاسی آنرا انکار نماید.

«نمونه این مورد روابط دولت بیسمارک و بورژوازی است». علاوه بر اینها، دولت نه تنها می‌تواند ارگان مبارزات طبقاتی باشد، بلکه می‌تواند، ارگان سازش بین طبقات باشد، همچنانکه سلطنت‌های استبدادی برای مدت طولانی وسیله سازش سرمایه‌داری و فئودالیسم بوده‌اند.

باز، دولت نه تنها می‌تواند ارگان یک طبقه باشد، بلکه میتواند، قهرمان بعضی شعب طبقات گردد و موقعیکه جامعه در اثر مبارزه طبقاتی و مبارزه فراقسویهای داخلی طبقات از هم گسیخته شده است می‌تواند وضع دیگری بخود بگیرد و بیان‌کننده سازشها و اختلاطها گردد. در چنین حالت و در موقعیکه توازن بین قوای طبقاتی وجود دارد قدرت سیاسی موقعیت مناسبی برای استقرار و استحکام خود کامگی خود پیدا می‌کند تا خود را از جامعه جدا و مستقل سازد و مافوق آن قرار گیرد و دیگر خدمتگذار یک طبقه نباشد و بلکه ارباب تمام طبقات و تمام جامعه گردد.

اگر دولت در برابر دستجات اجتماعی طوری کسب استقلال کند که دیگر ارگان هیچیک از آنها نباشد واضح است که در اینصورت از قوانین عینی (اثرکنیف) اجتماعی رهائی یافته است. این گونه موقعیت دولت نتیجه یک اتفاق و تصادف مشخص روابط اجتماعی در یک میدان و محیط است و به اندازه ادامه این تصادف ادامه می‌یابد و می‌گذرد.

استقرار و استحکام قدرتهای سیاسی غالباً صفت مشخصه مراحل عبوری است و در این مرحله عبوری، یا «آتراکت تاریخ» است که قدرت استحکام می‌یابد و نقش خود را بر روی اعمال اقتصادی و اجتماعی که در اثر گذشتن از یک شکل قدیمی تولید و نارس بودن فورم جدید تولید الزاماً پیش می‌آید و این تغییر بدون مداخله یک اجبار غیر اقتصادی تحقق نمی‌یابد، برقرار می‌سازد.

در زمان کنونی بسیار لازم است که مبانی و خطوطی را که شروع بکار و استحکام و استقلال قدرت بر روی آن عمل می‌کند بشناسیم. زیرا صفات مشخصه اصلی دوران کنونی همانها هستند.

در ممالک کاملاً توسعه یافته، در اثر تعادل قوای طبقاتی و عدم توانائی پایه‌های اقتصادی رژیم سرمایه‌داری برای ادامه حیات بدون مداخله یک اجبار غیر اقتصادی، دولت‌ها استحکام و ثبات یافته و از جامعه استقلال پیدا کرده‌اند.

از طرف دیگر در کشورهاییکه رژیم سرمایه‌داری بوسیله انقلاب واژگون شده و مشغول ایجاد روابط سوسیالیستی هستند استحکام و استقلال قدرت نتیجه عدم توانائی طبقه کارگر و توده‌های فعال به کارهای اقتصادی و اجتماعی یعنی ساختن دولتی است که در راه زوال و مرگ تدریجی باشد.

در کشورهای توسعه نیافته که تازه از یوغ استعمار بیرون می‌آیند استحکام و استقلال دولت از جامعه بوسیله لزوم تسریع در توسعه و ریشه‌کن کردن حالت عقب ماندگی و بسیج قوای تولیدی با سرعت و وسعت ممکنه، توضیح داده میشود.

این وضع و این وظایف دولتهای کنونی بر طبق قوانین عینی که بر تکامل اجتماعی حاکم است حتماً به دولتهای معاصر داده شده است.

هرگاه، در دوران معاصر، بخواهند جنبه واقعی استقلال دولت را نفی کنند و آنرا بهر قیمتی زاینده قدرت بشناسند، چه از نظر سرمایه داری و چه پرولتاریا، از درک حوادث اجتماعی و تشخیص جهت تکاملی خاص خود عاجز خواهند بود. با اصرار در اینکه، دولتی که سیستم سرمایه‌داری را از قدرت ساقط نکرده است، جز یک دولت سرمایه دار چیز دیگری نیست، ناچار از درک و مجابسه اینکه مداخله همه جانبه و دائمی دولت در اقتصاد، زیربنای اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری را بطور قابل ملاحظه عوض می‌کند، عاجز خواهند شد.

دولت که در اثر الزامات اجتماعی و اقتصادی ناگزیر از ملی کردن تولید می‌شود، به تنظیم نقشه‌ها و کنترل اعتبارات و اداره تجارت خارجی می‌پردازد، و در عین حال میدان فعالیت سرمایه‌های خصوصی را کم‌کم محدودتر می‌سازد. واضح است که در ادامه این راه توسعه نظامهای اجتماعی و اقتصادی عموماً به سوسیالیسم نزدیک میشوند و بدین جهت طبیعی است که شرایط مبارزه برای سوسیالیسم با آنچه پنجاه سال پیش بود اختلاف خواهد داشت.

از طرف دیگر ادعای اینکه: (در کشورهایی که در آنجا سرمایه‌داری وازگون و از اموال خود محروم شده و ایجاد روابط سوسیالیستی شروع شده است، دولت جز ارگان مستقیم طبقه کارگر چیز دیگر نیست) مانع از شناسائی و پیش‌گیری خطرات ناشیه از این دو حالت است:

۱- موقعیکه دولت خود را در برابر طبقه کارگر و تمام جامعه آزاد می‌شمارد.

۲- موقعیکه دولت در راه زوال تدریجی نباشد یعنی پستهای اداره‌کننده به تدریج به ارگانهای خود جامعه تغییر نیابند.

دانستن اینکه دولت واقعا نماینده یک طبقه اجتماعی است، به نام گذاری و نقشی که آن دولت به خود می‌بندد مربوط نیست بلکه مربوط به روابط موجود بین این طبقه و این قدرت سیاسی است. در نتیجه، هرگاه موضوع یک دولت طبقه‌کارگری است رابطه دولت در برابر طبقه مورد بحث باید این باشد که امکان اداره ارگانهای دولت را به مستقیم‌ترین طرق برای این طبقه فراهم سازد. و بحدی اینکه چنین رابطه‌ای برقرار شود دولت بمعنای حقیقی خود وجود ندارد زیرا در چنین صورت دولتی مطرح است که طبقه اداره‌کننده آن از ابدی ساختن تسلط طبقاتی خود امتناع دارد و با حذف هر نوع تقسیم جامعه به طبقات خود را نیز که یک طبقه است حذف می‌کند. دولت متعلق طبقه کارگر، دولتی است که در حال زوال تدریجی باشد یعنی دولتی است که ارگانهای آن در اثر دموکراسی مستقیم بارگانهای اجتماعی استحاله پیدا می‌کنند و پستهای اداره‌کننده دولت به ارگانهای آزاد جامعه انتقال می‌یابند.

## V

مانمودهای (فنونهای) تقویت قدرت سیاسی را، در اجتماع معاصر، وانعکاس این نمودها را در قلمرو افکار و بعضی اشکالی که به خود می‌گیرند بیان کردیم. دیدیم که، تمایلات استقلال قدرت سیاسی مخصوصاً در جامعه معاصر به شرایط مساعدی برخورد می‌کند. اما تمام این نمودها و این پیشرفتها نه تنها معارض قانون روابط قدرت و توسعه اجتماعی و



اقتصادی نیست بلکه آن را تأیید می‌کند. همچنین این نمودها تر موسسین مارکسیسم را، در زمینه لزوم پشت سرگذاشتن قدرت سیاسی، و لزوم زوال تدریجی آن و لزوم استحاله وظایف دولتی و سیاسی ارگانهای دولت به وظایف اجتماعی مورد عمل جامعه بوسیله ارگانهای آزاد، تأیید می‌کنند. این استحاله یک پیشرفت خیلی طولانی است که عناصر اساسی تشکیل جامعه کنونی را نشان می‌دهد و نشان دهنده شکلهای مختلف فشاری است که جامعه بوسیله آنها پستهای سیاسی و اداری و اقتصادی و فرهنگی و تعلیم و تربیتی دولت را در اختیار خود می‌گیرد و خواص آنها را در درجات بعدی شان تغییر می‌دهد.

این تنها راهی است که به انسانیت اجازه میدهد تا بر تناقضات عمیق غلبه کند و آنها را در جهت متری و جهت ایجاد جامعه آزاد سوسیالیست مستحیل سازد. این جهتی است که پیشرفت عینی اجتماعی را تحصیل می‌کند. با وجود این، قوانین عینی، در زندگی اجتماعی بطور اتوماتیک عمل نمی‌کنند و هرگاه بخواهند از رکود و فساد و انحطاط جلوگیری کنند باید برای بکار انداختن آن قوانین مبارزه کنند. بهمین دلیل، برای قوانین که در شرایط کنونی در راه سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، ضرورت دارد که طبیعت نقش قدرت سیاسی را در زمان حاضر درک کنند و مود توجه قرار دهند.

در مرحله برزخ بین سرمایه داری و سوسیالیسم، موقعیکه اقتصاد سرمایه داری در بحران خود فرو میرود بدون اینکه شرایط اجتماعی و اقتصادی لازم برای برقراری کامل اساس و پایه اقتصاد سوسیالیستی و توسعه آزاد آن بر اساس شرایط جدید جمع‌آوری و فراهم شود، دولت برای برقراری جریان تکاملی تجدید تولید، و برای تعمیق سوسیالیزه کردن تولید، و برای امکان دادن به حرکت متری بطرف مالکیت اجتماعی مداخله می‌کند.

حدود این مداخله منوط به روابط محسوس و مشخص موجوده در اقتصاد یک کشور معین و عمق بحران حاصله در بطن اقتصاد پیشین سرمایه‌داری آن است. همچنین منوط با امکان ایجاد روابط سوسیالیستی است.

تا حدی که دولت با عمل خود به حذف تناقضات ارتجاعی سرمایه‌داری ترک شده و تجدید تولید وسیع کمک می‌کند و سرمایه‌داری خصوصی و قوانین آنرا مهار می‌سازد نقش دولت از نظر تکامل اجتماعی لازم و متری است.

با وجود این، نقش دولت در اقتصاد و در مجموعه روابط اجتماعی می‌تواند عکس العمل های منفی ایجاد کند و در این صورت یکی از دو حالت زیر خودنمایی خواهد کرد:

در حالت اول، دولت مداخله خود را تنها به قلمروی محدود می‌کند که در آن سرمایه خصوصی در حال عمل نیست. بنابراین سرمایه خصوصی را جز در موارد ضروری حذف نمی‌کند و در عین حال کوشش می‌کند امکان مقاومت هرچه بیشتر به او بدهد. مداخله دولت روی احتیاجات جامعه‌ای که خواهان ادامه سوسیالیزه کردن تولید است حالت عقب ماندگی است و راه را بر جریان تکاملی سد می‌کند و با اینکار از توسعه و بطور کلی روابط سوسیالیستی جلوگیری می‌کند.

در حالت دوم، دولت سرمایه خصوصی را سلب و حذف می‌کند و آنوقت برای خود نقش مالک و اداره‌کننده وسائل تولید و تنظیم‌کننده آن را تأمین می‌کند و از انتقال این وظایف به جامعه جلوگیری می‌کند و با این عمل راه استقرار روابط جدید سوسیالیستی را در تولید و اجتماع مسدود می‌سازد. و هرگاه دولت از درجه‌ای که برای مداخله او لازم است تجاوز کند (این درجه مداخله در هر کشوری بر حسب سطح توسعه اقتصادی و فنی و روابط قوای

طبقاتی تغییر می‌کند) نقش دولت ناروا و ارتجاعی است .

وضع‌ی که قوای سوسیالیست در برابر این دو عمل ممکنه دولت بخود میگیرند روشن است ، اینها به تدابیری دست میزنند که سرمایه خصوصی را حذف و تولید سوسیالیستی را تقویت کند و با عواملی که با سرمایه خصوصی مدارا می‌کنند و یا با انحصار دولت در وسایل تولید مبارزه میکنند وارد مبارزه میشوند .

بالنتیجه قوای سوسیالیست مبارزه خود را در دو جبهه و بر ضد دو تمایل وسعت میدهند که یکی از آنها سرمایه‌داری و دیگری بوروکراسی است که برای ابدی ساختن مداخله دولت کوشش می‌کند .

رسالت تاریخی طبقه کارگر ، اداره‌کننده بحق اجتماع ، در مبارزه سوسیالیستی عبارت از آزاد ساختن کارگران و تمام اجتماع از تمام اشکال استثمار و بندگی و برقراری آن روابط اجتماعیت که تمام اعضاء جامعه را بمالك آزاد و مساوی تولیدات خودشان تبدیل سازد . واضح است که نهضت کارگری نیز در عین مبارزه برای این هدفهای عینی بنوبه خود در معرض تاثیر سایر قوای اجتماعی است . احزاب کارگری ضعیف و فاقد روح مبارزه لازم تحت تاثیر نفوذهای خارج قرار می‌گیرند . در زمانی که هنوز بورژوازی از لحاظ اجتماعی و ایده‌ئولوژیک قوی بود تاثیر آن بر سیاست و ایده‌ئولوژی نهضت کارگری منعکس می‌شد . این نفوذ با شکلهای شناخته شده اپورتونیسیم و تجدید نظر طلبی ظاهر می‌گردد . گرچه این تاثیرات در زمان حاضر کمتر شده‌اند ولی باز بورژوازی به اعمال نفوذ ادامه میدهد .

نهضت کارگری ، در عین حال ، بایک نفوذ سیاسی و ایده‌ئولوژیک دیگر که از فعالیت دولت در قلمرو زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد روبرو است و این شکل امروزی اپورتونیسیم و رفروریسیم در عرف سیاست و تجدید نظر طلبی در زمینه ایده‌ئولوژیک است . چنین ادعا میشود که ، وقتی نهضت کارگری برای اداره فعالیت‌های دولت با اشل وسیع و یا کامل شروع بکار میکند ، سوسیالیزم در کارهای دولتی سازمان می‌یابد . اینها ، اداره زندگی اقتصادی و اجتماعی توسط دولت را ، بمنزله خطوط اصلی سوسیالیزم می‌شناسند .

بدیهی است که این نوع اعمال و این نوع افکار قوای مبارز سوسیالیزم را خلع سلاح می‌کند . زیرا آنها چیزی را که حداکثر عبارت از یک وسیله است بجای هدف معرفی می‌کنند . بر مبنای این تمایل است که اصل کلاسیک انحراف اپورتونستی ، که هدف آن منصرف کردن قوای سوسیالیستی از ادامه مبارزه است ، مجسم میشود .

طبقه کارگر ، در مبارزه خود برای آزادی ، در صورتیکه موقعیت ایجاد کند ، دولت را نیز مانند سایر وسایل بکار می‌برد . ولی برای او مجال است که وظیفه آزادی بخش خود را در تجدید سازمان و تقویت دولت جستجو کند و تنها زوال این دستگاه است که این امکان را برای او فراهم می‌سازد .

تمایل دولت به توسعه مداوم با قوانین ساریه بر رژیم که بر اساس جدائی وسایل تولید و تولیدکنندگان و همچنین جدائی اداره‌کنندگان کارهای اجتماعی از سایر اعضاء جامعه تاسیس شده است مطابقت دارد . سیر این تمایل بنحوی است که محصول کار اجتماعی را از کنترل اجتماع خارج می‌سازد .

این یک رژیم بت پرستی است که در آن اشیاء بر انسانها حکومت می‌کنند . تحمیل انحصار دولت به تمام شکل‌های فعالیت‌های اجتماعی در حکم راندن این نظم تا آخرین نتایج آن یعنی اسارت کامل بوده است . وقتی نظم بت پرستی بر اساس جدائی وسایل تولید از تولید



کنندگان و جدائی مدیران سیاسی از دیگر اعضاء جامعه و توسعه تقسیم کار و تخصص برقرار می‌شود به اوج نتایج ممکنه خود می‌رسد :

انسانها بنده کار خودشان و بنده دولت و تکنیک و علم می‌شوند .

قوای مترقی جامعه به این تمایل اجازه تسلط نمی‌دهند زیرا این تمایل تمام قوای محرکه توسعه را خفه می‌کند و تکنیک و علوم را که جامعه ایجاد کرده است نابود می‌سازد .

با وصف این فرض شود که این تمایل نتواند تعادل را بنفع خود بهم بزند و بدین نحو ترقی جهانی جامعه انسانی را تهدید نکند فعلا بشکل دیگری خودنمایی می‌کند که خطر آن کمتر نیست . حالات مختلف روابط بین‌المللی امروزی نشان می‌دهد که ما باقوای اجتماعی که کم‌وبیش از جامعه مجزا و مختار شده‌اند روبرو هستیم و جامعه به آنها تسلط کامل ندارد و به آسانی می‌توانند از کنترل جامعه خلاص شوند .

جامعه انسانی با استفاده از وسایل عظیم تخریبی که در اثر پیشرفت علم و تکنیک بدست آورده است در معرض خطر امکان انهدام خود بخودی است . اما خطر این نهادم در نفس این وسایل نیست بلکه در طبیعت روابط موجود در جامعه‌ای است که این وسایل را در اختیار دارد قدرت تولیدی که این وسایل عظیم تخریبی بدست می‌دهند در عین حال می‌تواند در راه بالاترین درجه ترقی و سلامت جامعه بکار رود و مسلم است که تنها این نوع استفاده از موفقیت‌های علمی و تکنیک با تمایلات باطنی و مبارزات قوای اصلی اجتماع هماهنگی دارد . مسئله عبارت از شناسائی امکاناتی است که این قوا برای پیش بردن این طرز فکر در دست دارند. هر قدر تاثیر تولیدکنندگان بر روی قوای تولیدی و کنترل قدرت سیاسی نزدیکتر باشد خطر سوء استفاده از تولید بر علیه جامعه کمتر خواهد بود . با این وصف هر گاه قدرت سیاسی با در دست داشتن پستهاییکه او را بر اشیاء و انسانها مسلط می‌سازد ، وضع خود را محکم سازد و برای خود استقلال و خود مختاری در مقابل جامعه فراهم نماید ، امکان استفاده از این قوای مخرب وابسته به تصمیمات آن عده معدودی میشود که در راس هرم قدرت مطلق دولت قرار دارند .

خطری که جهان را تهدید میکند نتیجه این واقعیت است که سطح عظیم ظرفیت تولید در جامعه‌ای تحقق یافته است که هنوز وسایل در دست گرفتن کار های اجتماعی را مستقیما یعنی بوسیله ارگانهای آزاد ، فاقد است .

بنا بر این قوای سوسیالیستی ناگزیرند که مبارزه مداوم برای تغییر شکل دادن داخل جامعه در جهت سوسیالیستی را با حذف سیاست قدرت در زمینه بین‌المللی هماهنگ سازند . این دو جنبه مبارزه تجزیه ناپذیرند . مبارزه در داخل برای رام کردن قدرت بکنترل جامعه در عین حال معنایش مهار کردن عمل کنترل نشده این قدرت در روابط بین‌المللی است بطور معکوس : فلج ساختن سیاست قدرت ، نفی بقایای کولونیالیسم در روابط بین‌المللی ، عدم مداخله در کار های داخلی معالک دیگر ، حذف نظریه برتری ، مستقر ساختن صلح و تاسیس همکاری بین‌المللی بر اساس برابری ، همه اینها بمعنای تامین شرایط بین‌المللی لازم برای تحولات مترقی اجتماعی است . تحولاتی که از خارج مورد مزاحمت قرار نگیرد و مربوط به شرایط داخلی و احتیاجات هر کشور است .

# خدا حافظ - خدا حافظ !

از: برناردشاو

ترجمه هوشنگ صابر

« ما از تاریخ یاد می‌گیریم که هیچ چیز از تاریخ یاد نمی‌گیریم » مطالعه اثر زیرین برناردشاو ومقایسه آن با اوضاع کنونی دنیا نشان میدهد که گفته مذکور هگل هنوز يك واقعیت است که از تاریخ درس نمی‌گیریم . انسان وقتی این اثر شاو را مطالعه میکند از طرفی می‌بیند که بعضی از نظریات او که در این اثر منعکس شده تاریخی گردیده باین معنی که وقتی نویسنده بزرگ معاصر از جنگ و وسائل جنگی صحبت می‌کند مثل آنکه نوشته او مربوط به چند سال پیش است اما آنچه مربوط به روابط اجتماعی و اختلافات طبقاتی است مثل اینکه امروز نوشته شده است .

این تناقض یعنی کهنه شدن قسمت مربوط به ترقیات جنگی و امکان انهدام تمام نسل بشر در نتیجه این ترقیات از طرفی و ثابت و بلا تغییر ماندن اختلاف طبقاتی از طرف دیگر دلیل دیگری بر این واقعیت است که ترقیات علمی بشر با رکود اخلاقی و اجتماعی او يك تضاد بزرگی را تشکیل میدهد .

فرق بزرگی که جوامعی از نوع انگلستان با کشورهای دیگر از نوع کشور ما دارد اینست که در آنجا لااقل مسئله تولیدی حل شده اما مسئله توزیع عادلانه ثروت در همان مراحل ابتدائی باقیمانده است در صورتیکه ما در مقابل دو مسئله بزرگ که یکی تولید مدرن و دیگری توزیع متناسب با اوضاع زمان باشد قرار گرفته‌ایم . بفرض اینکه در این اواخر کم و بیش بکمک سازمانهای بین‌المللی و سرمایه‌های خارجی توجهی به تولید شده باشد مسئله توزیع همان شکل قرون وسطائی خود را حفظ کرده در حالیکه از لحاظ وسائل جنگی با جت و امثال آنها مجهز می‌شویم .

## علم و زندگی

راجع به خطر جنگ که اکنون همه ما را از ترس می‌لرزاند چه می‌فرمائید ؟ منم مثل شما هستم : من اعتراض شدیدی دارم نسبت باینکه بمبئی از يك هواپیما خانام را ویران سازد و خودم بطرز بسیار دردناکی با گاز سمی کشته شوم . خیال‌انهای انباشته از تنش له شده که اطفال گریه‌کنان عقب پدر و مادرشان می‌گردند و بچه‌ها له له زده و در آغوش مادران مرده‌شان خفه میشوند در نظر من مجسم است .

اینست معنی جنگ در این روزها :

اینست چیزی که اکنون که من دارم برای شما صحبت میکنم در اسپانیا و چین رخ میدهد ، و ممکن است که فردا گریبانگیر ما گردد . و بدبختی بزرگ اینجاست که برای طبیعت ، ما در همه ما ، بقدر پر کاهی تفاوت نمی‌کند که چگونه ما در این راه وقاحت فاحش بخرج بدهیم یا باچه دردهای مشمّرکننده‌ای جان بدهیم . طبیعت قادر است بچه‌هایی بوجود



آورد که هر گونه افراط در کشتار را که از عهده ما میآید جبران سازد. لندن ممکن است خراب شود، پاریس، رم، برلین، وین، قسطنطنیه ممکن است تبدیل به ویرانه‌های دودآلود گردد، و آخرین ناله‌های زنان و بچه‌های این شهرها ممکن است به سکوت مرگ منتهی شود. مانعی ندارد، طبیعت جای مرده‌ها را پر خواهد کرد، طبیعت هر روز اینکار را میکند. مردان تازه شهرهای قدیم را اشغال خواهند کرد و شاید به همان پایه فلاکت بار خواهند رسید. برای طبیعت زندگی يك امپراطوری زیاده‌تر از یکساعت برای من و شما نیست.

و نتیجه اخلاقی این موضوع اینست که برای متوقف کردن جنگ ما نباید بهیچ نوع پروردگاری متکی و متوسل شویم. پروردگار میگوید: «بچه‌های من، همدیگر را بکشید، همدیگر را تا دلتان می‌خواهد بکشید. از جایی که شما بوجود آمده‌اید موجودی خیلی زیادی هست. « بالنتیجه اگر ما می‌خواهیم که جنگ متوقف شود، باید همه ما معترضین واقعی گردیم. من از جنگ نه فقط بعلت خطرات و ناراحتی‌های آن بلکه بدین علت بدم می‌آید که جنگ موجب از دست دادن اینهمه جوانان میشود که یکی از آنها ممکن است يك نیوتون یا يك بنهون، يك میگل آئر، يك شکسپیر، یا حتی يك شاو گردد. یا ممکن است یکی از این جوانان شغلی که طرف اهمیت فوری تر است بدست آورد و مثلاً يك خباز خوب، یا يك نساج خوب یا يك معمار خوب شود. اگر شما يك جفت نجار انگلیسی و آلمانی را در نظر بیاورید و نجار انگلیسی را بمنزله «سن میکائیل» تلقی کنید که غضب باری تعالی را برفرق نجار آلمانی که نقش (لوسیفر<sup>۲</sup>) را بعهده دارد، میکوبد در این صورت میتوانید برپیروزی «سن میکائیل» در قتل «لوسیفر» دل خوش کنید، یا میتوانید «لوسیفر» را در آتش انتقام بسوزانید اگر «لوسیفر» این حریف نامرد بدون دادن کوچکترین مجال «سن میکائیل» را با مسلسلی درو بکند.

بدین ترتیب شما میتوانید تجربه احساساتی شدیدی از جنگ بدست آورید، اما فرض کنید که شما نسبت بهردو نجار بطوری که احتمالاً باشند فکر میکنید، یعنی همان نجارهای خوب که از کارهای مناسب خود برای کشتن یکدیگر برکنار شده‌اند. اینست وضعی که من می‌بینم، و نتیجه اینست که از کشته شدن هر کدام من و شما بيك اندازه ضرر خواهیم برد.

در سال ۱۹۱۴ نسبت به آلمانیهای جوان که در سرزمین بلاصاحب کشته شده و دست و پا شکسته افتاده بودند، من همانقدر متأسف بودم که نسبت به جوانان انگلیسی که کنار آلمانیها جان سپرده بودند، لذا برای من تسکینی از جنگ حاصل نشد؛ و جنگ ۱۹۱۴ برای من فقط تلف کردن زندگی بود. از خاطرم نرفته است که جنگ غریزه جنگ جوئی را، که اینهمه در زنان قوی است، ارضاء میسازد. در زمان قدیم، وقتی که مردم در جنگل‌ها مانند سناس یا در غارها مثل خرس زندگی میکردند، زندگی يك زن و بچه‌هایش به شجاعت و قدرت کشنده جفتش بستگی داشت. و تا امروز در جبهه زنی با مردی ازدواج نمیکند مگر اینکه مرد ثابت کند که با قتل حداقل چهار نفر اعتباری برای خود کسب کرده است.

در انگلستان، وقتی که جنگ داشت در می‌گرفت، خانم‌های جوان و متمدن به همه

توضیح این سخنرانی در دوم نوامبر ۱۹۳۷ از انگلستان پخش شده است.

۱- Saint Michael فرشته مقرب که با سپاهی از فرشتگان وفادار لوسیفر یابی را مغلوب کرد.

۲- Lucifer شیطان که قبل از سقوطش رهبری شورش فرشتگان را بعهده داشت.

مردان جوانی که لباس نظامی نبوشیده بودند با عجله و شتاب پره‌های سفید<sup>۱</sup> تحویل میدادند. این، مانند بقایای دیگر وحشیگری، کاملاً طبیعی است، اما زنان ما باید بیاد بیاورند که شجاعت و سلحشوری در برابر مسلسل و گاز سمی چندان بدر نمیخورد.

نهضت صلح جویانه علیه جنگ استوار بر «موعظه بالای کوه»<sup>۲</sup> است که تقریباً بهمان اندازه نطق ابراهام لینکلن، که گویا در میدان جنگ «گنیس برگ»<sup>۳</sup> ایراد شده، نقل گردیده است. این موعظه، این سند قدیمی پندی است موثر و بشما بلایت درجه اول را اعطاء میکند که یاد میدهد: به کسانی که کینه جویانه تورا تعقیب میکنند خوبی کن.

من، که مورد تنفر زیادی هستم، این پند را در همه زندگانیم بکار بسته‌ام، و اطمینان بشما میدهم که بهتر از این تفریحی نیست، در صورتیکه انتقام و خشم زندگی را فلاکت‌بار میسازد و منتقم را مکروه مینماید. اما همچو حکمی مانند «یکدیگر را دوست بدارید» بنظر من امتناع احمقانه‌ای از قبول حقایق طبیعت بشری است. فکر کنید که چقدر ما حیوانات دوست داشتی هستیم - آیا شما مامورین مالیات را دوست دارید؟ آیا آقای لوید زرژ را شما دوست دارید، و اگر دارید، آیا آقای وینستون چرچیل را هم دوست دارید؟ آیا علاقه دارید که موسولینی، فرانکو، هیتلر، آتاتورک، و میکادورا در آغوشتان جای دهید؟ منکه هیچکدام از این آقایان را دوست ندارم، و حتی اگر داشتم، چگونه میتوانستیم به آنها خود را بعنوان مشاور بسیار محبوب قالب کنیم؟ می‌بینم که من خود را بدون اینهمه اختصاصات دوست ندارم، اختصاصاتی که مرگ خود را، که اکنون نمیتواند فاصله زیادی از من داشته باشد، بعنوان یک رهائی خوب استقبال نمایم.

هرگاه بمن بگوئید «کامل باش، هم چنانکه خداوند در آسمان کامل است» من میتوانم فقط بگویم که ایکاش میتوانستیم کامل شوم. این موضوع خنده‌دارتر از آنست که شما بگویند که بباغ وحش بروید و میمون‌ها را نصیحت کنید تا آدم شوند و به طوطی‌ها موعظه کنید تا پرندگان بهشتی گردند. درسی که ما باید بگیریم اینست که اثرچار ما نسبت به اشخاص معین یا حتی نسبت به تمام نژاد بشری هیچ حقی بما نمیدهد که صدمه به ابناء بشر، هر قدر هم که مکروه باشند، وارد سازیم.

بطوریکه من می‌بینم، قانون اجتماعی باید این باشد که زندگی کن و بگذار زندگی کنند، و کسانی که این قانون را با ابرام میشکنند باید تصفیه گردند. و صلح جویان و مقاومت نکنندگان خطی را طبق آن باید بکشند. در نیمه آخر قرن نوزدهم و قتیکه من مرد جوانی بودم، جنگ با شخص من چندان ارتباطی نداشت، زیرا من در جزیره‌ای بسر می‌بردم که از میدان‌های جنگ فاصله زیادی داشت و زیرا جنگ بوسیله سربازانی که شغل سربازی را بمشغل دیگر ترجیح داده بودند انجام می‌شد. اما اکنون که هواپیماها نبرد را سر خانه من می‌آورند و دول مرا از کاری که دوست میدارم باز داشته و لباس سربازی بر تنم میکنند، من دیگر نمیتوانم جنگ را چیزی تلقی کنم که با شخص من ارتباطی ندارد.

ممکن است بمن بگوئید که بعزت پیری مرا سربازی نمیبیرند. اگر ملل اندکی شعور داشتند با فرستادن پیر ترین مرد ها به سنگر جنگ را شروع میکردند، و جز در آخرین

۱- اشاره به اینست که مردها بعزت ترس از میدان در میرفتند.

## 2 - The Sermon on the Mount

### 3. Gettysberg



نفس حیات مردان جوان را بخطر نمایانداختند. در سال ۱۹۱۴ دیدن هنگ های جوانان که در راه خود به کشتار گاههای جبهه آهنگ «تی پیری» را میخواندند چیز وحشتناکی بود. اما منظره هنگ های پیرهای هشتاد ساله که لنک لنکان عازم جبهه شده وعصاهایشان را جنبانده و این آهنگ را بخوانند: «دیگر هرگز برنخواهیم گشت، ما دیگر هرگز برنخواهیم گشت» - شما را از خنده روده بر نمیسازد؟ من که از این منظره خنده ام میگیرد. اما مگذار فراموش کنم که من نیز ممکن است که هشتاد سال عمر نمایم.

گفتن این موضوع که جنگ بزرگ دیگری موجب نابودی تمدن خواهد شد مبتذل شده است. این بسته به نوع جنگی است که برپا خواهد شد. اگر جنگ دیگر مانند جنگ ۱۹۱۴ جنگ بین المللی گردد، مسلماً موجب پایان تمدن نخواهد شد. جنگ دیگر ممکن است احتمالاً امپراطوری بریتانیا را زمین زده و خورد سازد و انگلستان را بهمان انگلستان ابتدائی و قدیم زمان پیاده شدن ژول سزار در «کنت» تبدیل نماید. در این صورت شاید ما آنوقت خوشبخت تر از این خواهیم شد، زیرا هنوز باطنا وحشی هستیم و با لباس نازک تمدن ظاهر خود را ناشیانه پیراسته ایم. اما بهر صورت دو پناهگاه برای تمدن باقی خواهد ماند.

• هیچ حمله ملی به دو کشور متحده جمهوری آمریکای شمالی و روسیه شوروی نمیتواند جدا صدمه برساند. این دو کشور خیلی بزرگ هستند؛ مسافت های خیلی زیادی دارند. اما آنها را چه میتواند خراب سازد؟ جنگ داخلی، نظیر جنگ های مذهبی در قرن هفدهم، و این نوع جنگ درست همان چیزی است که امروز ما را تهدید میکند. جنگ داخلی اکنون در اسپانیا شروع شده است، جایی که همه قدرت های بزرگ سرمایه داری بوسیله یک هیئت مداخله جو، که نامش را برای خالی نبودن عریضه هیئت بیطرف گذاشته اند، در تقویت ژنرال فرانکو دستی دارند...

مردم احق در شرایط ساده خود را اغفال میکنند که چیزی بنام جنگ طبقاتی در امپراطوری انگلستان وجود ندارد. خوب، ما همه بسیار معقول و بوسیله اسلوب پارلمانی علیه این نوع حوادث پست نا مطبوع بخوبی محفوظ هستیم. مردم احق خود را گول میزنند. ما تا بیخ گلو در جنگ طبقاتی فرو رفته ایم. اشکال فعلی کار ما چیست؟ اشکال این نیست که نمیتوانیم بقدر کافی کالا تولید کنیم. ماشین های ما در یکساعت بقدر کار ده هزار کارگر در زمان سابق کار و محصول بیار میآورند؛ اما برای یک مملکت تولید کالا کافی نیست، کالا را همچنین باید بقدر کافی توزیع کرد. و اینجاست که اسلوب ما بطرز اسفناکی در هم میریزد. هر کس با کار کردن چهار یا پنج ساعت در هر روز و با داشتن دو روز تعطیل در هر هفته بایستی کاملاً براحتی زندگی کند، با این حال میلیون ها کارگر پس از شصت سال کار مشقت بار و به امید اعانه دولت جان میدهند تا اینکه چند کودک پیش از دنیا آمدن بتوانند صاحب صدها هزار دلار گردند.

بنظر من این اشکالی نیست که درباره اش بحث شود، بلکه اشکالی است که باید برطرف شود. و اگر این اشکال سخیف و مزاحم را ما جدا اصلاح نکنیم ما و تمدن ما خورد خواهد شد. با وجود این جز بلند کردن جار و جنجال دائمی راجع به بلشویسم، فاشیسم، کمونیسم، آزادی، دیکتاتوری، دموکراسی و غیر ذلک ما کار دیگری نمیکشیم.

اولین درس تاریخ جدید که در نتیجه کاوش «پرفسور فلیندرس پتری» برای ما

۱- Tipperary

۲- Professor Flinders petrie

بدست آمده اینست که هیچ تمدن هر قدر هم که نظیر تمدن ما با شکوه و برجسته باشد علیه خشم های اجتماعی و جنگ های طبقاتی که بدنبال توزیع احمقانه ثروت ، کار و فراغت میآید نمی تواند دوام کند ؛ و این يك درس تاریخی هرگز در مدارس ما تدریس نشده است ، بدینطریق گفته هگل فیلسوف آلمانی را تائید میکنند که میگوید « ما از تاریخ یاد میگیریم که هیچ چیز از تاریخ یاد نمیگیریم .» راجع باین مطلب فکر کنید . خداحافظ ؛ خداحافظ .

#### راه مبارزه

در اوایل کار وقتی که گاندی جی به سازمان کنگره پیوست ما اینطور فکر نمی کردیم ما هم مانند تمام نهضت های ناسیونالیستی فکر میکردیم و با زبان تند و خشنی بر ضد مخالفان خود سخن میگفتیم . بعد ناگهان گاندی آمد و زبان نرم و ملایمی بکار برد . نخستین عکس العمل ما این بود که می گفتیم این مرد شخص ضعیفی است و میخواهد بدشمن تسلیم شود . اما متدرجاً دیدیم که این مرد از فولاد ساخته شده است ؟ .

ما اغلب گراف میگفتیم و از اقدام میگریختیم در حالی که او حتی در موقعی که به نرمی سخن میگفت از هیچ چیز دست نمیکشید و صرف نظر نمی کرد . در واقع همان زبان ملایم ، او را نیرومند تر و حریف را ناتوان تر می ساخت .  
 نهر و از کتاب تیپورمند «گفت و شنود با آقای نهر و»  
 ترجمه : محمود تفضلی



درباره مقاله

## مسجد جدید قم

در مملکت ما جهل و نابسامانی در امور چنان عمومیت دارد که گفتن و شنیدن انتقاد کم کم دارد از حدود حوصله خارج میشود. انتقاد از ساختمان مسجد جدید قم شاید مسئله لازمی نباشد ولی وقتی نشریه‌ای چون علم و زندگی مقاله‌ای در تعریف از این بنا درج میکند لازم است بران روشن شدن علاقمندان این نشریه که افراد نسبتاً متفکر اجتماع هستند نقاط ضعف آن مقاله و بی‌ارزشی آن بنا توضیح داده شود.

\*\*\*

از مقاله‌ای که در سومین شماره این نشریه تحت عنوان «احساس يك بيننده» بنام «مسجد جدید قم ابروی معماری قرون اخیر» درج شده است چنین مستفاد میشود که احساس آقای بیننده عکس العمل تنفر منطقی و طبیعی ایشان نسبت بساختمان هائی است که این روزها باسم معماری مدرن بخورد ما داده میشود. واضح است که اینبه باصطلاح مدرن امروزه که بدبختانه اغلب در تهران ساخته میشود نمونه بارز بی‌مایگی و بیذوقی و نماینده نداشتن پایه فکری و شارلاتان بودن سازندگان آنست.

انتقاد از این ابنیه و بحث درباره علل این انحطاط موضوع این مقاله نیست آقای آ. ا. نویسنده مقاله مسجد جدید قم هم فقط بيك جنبه كوچك این انحطاط یعنی تقلید از معماری غربی حمله کرده‌اند که این جنبه خود علت انحطاط نیست بلکه شاید نتیجه آن باشد. این موضوع صحیح است که امکان مختلف با آب و هوا و مصالح ساختمانی مختلف و دارا بودن مردمی با روحیه‌ها و وضع اجتماعی مختلف طبعاً باید دارای معماری‌های متفاوت باشند و عامل مکان از عنصر تعیین کننده شکل معماری است اما عامل زمان - چگونه؟

با پیشرفت سریع علم و ازدیاد ارتباطات فرهنگی و اقتصادی تفاهم روحی بین ملل عالم روز بروز بیشتر میشود. میگویند دنیا روز بروز کوچک تر میشود و حرکت اجتماع سرعت بیشتری پیدا میکند تغییراتی در زمان ما روی نقشه جغرافیائی و یا پایه‌های علمی مثلاً در عرض دهسال ایجاد میشود که در قرون گذشته تغییرات مشابهی شاید يك قرن طول میکشید و با این حساب امروزه زمان روی معماری و هر علم و هنری عامل تعیین کننده‌تری است تا هر عامل دیگر و سازندگان ساختمان هائی نظیر مسجد جدید قم و شهربانی تهران خیلی بیشتر از مرحله پرت هستند تا کسانی که از اشکال فرنگی تقلید میکنند و بیهر حال دلیل هر دو بی‌مایگی و نداشتن پایه فکری صحیح مربوط بزمان خود و مردم خود است یکی بفرنگ رو میکند یکی بکتاب تاریخ پا فراتر میگذارد و بتاریخ معماری کشور های ماوراء مدیترانه و هندوستان و عراق هم مراجعه میکند. آنهائیکه میدان‌های شهر تهران را با چراغهای فلورست بقول آقای آ. ا. بصورت دکان سلمانی درآوردند و آنها که علی‌رغم نویسنده در مسجد جدید قم چراغ فلورست روشن کرده‌اند همه از يك قماشند که بدو راه

مختلف افتاده‌اند ابداع کار مشکلی است و تنبلی ازغرائز انسان است. بشر برای اینکه خود را از شر فکر کردن راحت کند برای خود فرمول می‌تراشد و این موضوع در مورد هنر شدید تر است.

حدس زده میشود نویسنده مقاله احساسات مذهبی بخود را هم در قضاوت دخالت داده باشند. در صورتیکه مرقد حضرت معصومه ع چه از نظر ساختمان و چه از نظر تزیینات و کاشی کاری با خیلی از آثار معماری اسلامی که حتی در خود قم وجود دارد قابل مقایسه نیست ایشان چنان در بحر آینه کاری و کاشی کاری سخن حضرت معصومه ع فرو رفته‌اند که حتی فرصت نکردند سر خود را بچرخانند و دیوار خاک خورده مقابل سخن را که از شاهکار های ذوق و سلیقه در کاشی کاری است (وگویا قبر عباس میرزا قاجار باشد) تماشا کنند.

از این گذشته در گوشه و کنار قم آثار خوب معماری اسلامی وجود دارد که در مقام مقایسه بامسجد جدید قم چون قطعه های الماسی در مقابل یک عروسک پلاستیکی هستند شاید اگر آقای آ. ا. ساختمان مسجد موسوم بزنانه که در جوار همین مسجد اعظم در دست ساختمان است و سازندگان آن از خوش ذوقی و زیبایی شناسی بست رنگرزه های تهران را که رنگ کویستی بدیوار مغازه ها و سینماها میمانند از پشت بسته‌اند میدیدند در عقیده خود نسبت به اعمالی که ایشان انتظار دارند سرمشق مهندسین ما باشد تجدید نظر میکردند. باری بارعایت عقل سلیم و مراجعه بتاریخ چنانچه شرح خواهم داد واضح میشود که اینطریق معماری نه تنها ارتباطی بمذهب ندارد بلکه کفر مسلم است.

### معماری و تاریخ

مطالعه در تاریخ برای درک وضع خود در عرصه زمان و مکان و پیدا کردن جهت حرکت و پیشرفت لازم است آنچه در تاریخ معماری و هر تاریخ دیگر اهمیت دارد حرکت آنست نه عناصر انتزاعی آن. مطالعه هنر قدیم لازم است و میتواند پایه متبسی برای هنر امروز باشد ولی تقلید از تکه پاره های آن بدون درک علت وجودی و منطقی آن عملی است که یا از تقدیس اشکال که خود بت پرستی است سرچشمه میگردد و یا نشانه بیمایگی و شاراتایی مقلد است - قیود معماری آب و هوا مصالح موجود، روحیات مردم سازنده آن، علت وجودی بنا و اقتصاد است این قیود شکل لازم را که بر حسب پختگی هنری سازنده آن متفاوت خواهد بود به بنا میدهد قید تاریخ وقتی باین قیود اضافه میشود که سازنده عرضه استفاده از امکانات جدیدی را که پیشرفت اجتماع در دسترس او گذاشته است نداشته باشد.

پایه ساختمان های اسلامی ایران که از مشخصات آن خطوط راست و زوایای قائمه در نقشه و خطوط منحنی در نماها است معماری باسانی است که اختراع طاق و گنبد مربوط بآن است. بعد از اسلام بپیشرفت تکنیک و نفوذ فلسفه جدید که برابری و برادری را اعلام میکرد این معماری از لحاظ سبکی و زیبایی فرم بتدریج پیشرفت کرد و جنبه بشری بیشتر و حالت معنوی بهتر بخود گرفت. معماری ایران و تزیینات آن که در اثر تحریم صورت سازی در اسلام بصورت نقوش هندسی و اشکال منترج (ایستره) در آمده بود در دوره صفویه بدرجه ای از کمال رسید که شاید بتوان آنرا درخشان ترین دوره معماری جهان دانست. معماری اسلامی فرم گرفتن صحیح ساختمان آجری در قالب احساس معماران



مسلمان است - معمارانی که مصالحی را که در دست داشتند مثل فلسفه برادری که بآن معتقد بودند دوست داشتند و بآن احترام می‌گذاشتند طاقها و گنبد‌هایشان حقیقتاً از آجر ساخته میشد دروغ و حقه‌ای هم در کار نبود. معماری اسلامی ایران توسط اعراب که خود چادر نشین بودند در سراسر دنیای اسلام توسعه پیدا کرد ولی چون هنری که اقتباس میشود معمولاً نسبت بهتر اصیل در درجات پائین تری قرار دارد همچنین باین دلیل که ملل مختلف مسلمان دارای روحیات متفاوت بوده‌اند معماری اسلامی در هیچیک از کشورهای مسلمان بدرجه تکامل معماری ایران نرسید. در هندوستان معماری اسلامی بتدریج تحت تاثیر معابد بودائی و روح پیچیده هندوها از منطق ساختمانی و خلوص و زیبایی دور شد و سادگی و پاکی خود را از دست داد و در آسیای غربی و آفریقا تا حدود زیادی تحت تاثیر معماری رمانسک قرار گرفت. جالب است چنانکه خواهد آمد هر دو مورد این تنزل در مسجد قم دیده میشود در صورتیکه ریشه‌های تاریخی مختلف که باعث این تنزل در کشورهای دیگر شده در اینجا وجود نداشته است.

### دروغ در معماری

اشکال دروغی یعنی شکل‌هایی که با اجسامی که دربرمیگیرند رابطه‌ی ندارند و در تاریخ معماری جهان فراوانند در قرن اول قبل از میلاد ریشه دارند. معماری یونان توأم با فلسفه یونان قرن‌ها بر سراسر اروپا و این اواخر بر آمریکا حکومت میکرد. اصل این اشکال شکل ساختمان‌های چوبی بود معماری چوب‌بعلت آتش‌سوزی‌های متعدد در معابد یونان که یکی از آنها بدست خشایارشا خودمان صورت گرفت کنار گذاشته شد ولی یونانیان بت پرست که سالها زیرستون چوبی عبادت کرده بودند نمیتوانستند اشکال مقدس آنرا که خود نوعی بت بود کنار بگذارند اشکال معماری چوب روی ساختمان‌های سنگی یونان و روم و بعد از رنسانس در سراسر اروپا روح پیدا کرد و هنوز ابداعات دوره برده فروشی و صد خدائی در کشورهای دمکراسی و حتی کمونیستی مثل سرطان روی آهن و بتن‌آرمه را پوشانده است کاخ سفید واشنگتن، بنای یادبود ابراهام لینکلن آزاد کننده بردگان، بالشیوی تأثر مسکو و معروفتر از همه کلیسای سن پیر قبله مسیحیت که بدست میکل آثر حجار بزرگ ایتالیائی ساخته شده است همه تحت تاثیر معماری دوره برده فروشی هستند. در روزگانی که بنای سن پیر رو با تمام بود فشار جانبی گنبد عظیم این بنا که ۱۴۰ متر ارتفاع و ۴۲ متر قطر دارد پایه‌ها را تکان داد کار شبانه روزی هزاران آهنگر که بعد از اعلام پاپ اعظم خود را برم رساندند و کلافی آهنی دور گنبد کشیدند از انهدام بنا جلوگیری کرد. روشن است میکل آثر از اینکه گنبد بکمک کلاف آهنی سراپا ایستاده است در خود احساس خجالت میکرد. حیف آن روز کسی نظیر آقای آ. ا. پیدا نشد که این مرد بزرگ را دلداری دهد و از گنبد سن پیر «بزرگترین گنبدی که در قرن حاضر با کلافی یکسره آهنی ساخته شده است» با افتخار یاد کند. میکل آثر میدانست فرم گنبد برای اینستکه خودش سراپا بایستد اگر قرار باشد هزاران آهنگر در ساختمان سقفی کار کنند میخواهد سطح زیر سقف ۱۷۰۰۰ متر مربع سن پیر یا ۴۰۰ متر مربع «مسجد جدید قم آبروی معماری قرن اخیر» باشد وجود گنبد بآن شکل منتفی است و اگر هم زیبایی داشته باشد يك دروغ و یا تقلید بچه‌گانه است. البته گنبد سن پیر در قرن شانزدهم ساخته شده است که با عصر ورود فولاد در ساختمان خیلی فاصله دارد. حال در قرن بیستم ساختمانی ساخته میشود بقول آقای آ. ا. «همه

آهن و سیمان» و «اصلا گچ بکار نرفته است» گنبد و طاقهائی دارد خیلی شبیه به گنبد و طاق آجری ولی با فولاد و بتن مسلح ساخته شده است. قطعات بدبخت فولاد در این بنا بصورتی درآمده‌اند که طبعاً فرم صحیح و منطقی برای ساختمان فولادی نیست. شکل‌های معماری باستان که علت وجودی خود را از دست داده‌اند و استفاده غلط از مصالح جدید! نبوغ سازنده در اینست که در عین حال به معماری کهن و تکنیک جدید صنعت هردو توهین کرده‌است. این آکروباسی بی‌معنی نتیجه تصور غلط مقدس بودن شکل‌گنبد آجری و غیره است که ساختن آن بدون کمک فولاد برای معماران امروز تقریباً غیر ممکن و اگر ممکن باشد بی‌معنی است و همانطور که گفته شد کسانی دست باین بت پرستی میزنند که قوه خلاقه‌ای در خود و فرهنگ ملت خود سراغ نداشته باشند و نتوانند از امکانات استفاده کنند و از ابداعی مناسب منظور بنا و مناسب مصالحی که در دست دارند عاجز باشند. البته اگر سازندگان مسجد میتوانند بهتر بود مثل آقایان روحانیونی که تقویم باصاحبهای دقیق ریاضی استخراج شده رانفی کردند و بصحاب اینکه ماه دراق نجف رویت شده عید فطر را در تهران یک روز جلو انداختند ایشان هم اصولاً مصالح جدید را که بقول نویسنده مقاله «یکجا از فرنگ وارد میشود و هیچ کودک کودنی در سوار کردن آن‌ها به اشکال بر نخواهد خورد» نفی میکردند در این صورت احساس آقای نویسنده کامل میشد و دیگر از «اجبار تیر آهن» لعنتی که گویا «بفهمی نفهمی ریخت کلیسائی بمسجد میدهد» گله نمیکردند.

صرفنظر از مطالبی که ذکر شد اگر هم قبول کنیم برگشت به معماری کهن اقلاً در مورد ساختمان مسجد عمل صحیحی است مسجدی که در قم ساخته میشود باز قابل توجه نیست. در حالیکه بزرگترین شاهکارهای معماری را در چند فرسخی خود داشته‌اند عجیب است که تکه پاره‌های ناهنجاری از اقصا نقاط عالم اسلامی در این سالاد چهارفصل ریخته شده است و معلوم نشد منظور آقای نویسنده از عبارت «با همان ابهت و جلال و با همان سبک و روش معماری» چیست و این همان به چه عطف میشود چون تقلب هنری این بنا خیلی ناشایسته انجام شده است یا بهتر بگویم هنر تقلبی حتی از روی یک اثر متوسط معماری نیز جعل شده است.

تقشه بنا

زمینی که مسجد اعظم در آن ساخته شده از سه طرف به رودخانه و بنای مرقد حضرت معصومه ع و به ساختمان‌های دیگر محدود میشود و فقط طرف جنوب آن کنار خیابان است مسئله‌ایکه پیش آمده اینست که قبله و محراب همان طرفی است که ورودی مسجد باید باشد گویا سازندگان علاقه‌ای داشتند که ورودی اصلی مسجد در وسط قرار گیرد البته ورود مسجد از وسط محراب قابل قبول نیست ولی مسئله خیلی ساده‌تر حل شده یک ورودی عظیم دروغی - چهار ستون بتنی با سر ستون سنگی و طاق آجری بکمک تیر آهن چیزی شبیه بایوان مسجد الحمراء گرانادوس و پشت آن یک دیوار آجری (که یقیناً بعدها کاشی خواهد شد) بغز آدم ساده‌ای که بخواهد از این شبه ورودی داخل شود خواهد خورد. البته برای خالی نبودن عریضه دودر آهنی از کنار این سوقاتی که از آن سوی مدیریتانه برای بنای نماینده استقلال شیعیان آورده شده بوجهی که اصلاً دیده نمی‌شود کار گذاشته‌اند که همیشه قفل است و عملاً شیعیان از در جانی وارد میشوند. مسلم است که ورود مستقیم از خیابان به شبستان مسجد پسندیده نیست کسی که برای عبادت بمسجد



میرود احتیاج به فرصتی دارد که غوغای اجتماع خارج را فراموش کند این موضوع با عبور از یک حیاط محفوظ آرام و مثلا وضو گرفتن در آن یا عبور از یک دالان نیمه تاریک و پیچیده (ظنیر مسجد شیخ لطف‌الله) تامین میشود. با این حساب روشن است که دو در آهنی مذکور در فوق همیشه قفل خواهد بود و باید باشد پس شاید این ایوان عظیم را برای شوخی با مصالح جدید و دهن کجی معماری کهن ساخته باشند و بهرحال عدم تناسب گنبد عظیم را با سایر قسمت‌های بنا پنهان نمیکند پس از آنکه فهمیدیم این ایوان عظیم سنگ و بتن و فولاد راه ورود به مسجد نیست ناچار ورودی را در انتهای این نمای بی‌تناسب پیدا میکنیم یک کوچه دراز که در یک طرف آن دو در به صحن و در انتهای آن «آبریز تمیز» قرار دارد. بلافاصله موقع ورود یک حوض و فواره دیواری دیده میشود که قسمتی از آن را نقش و نگار کار دست سنگتراشان پوشانده و قسمتی هم با ماشین‌های سنگ بری آخرین سیستم فرنگی بریده و صیقلی شده است این جمع دو تمدن و دوزمان بزینهای شرقی فیلم‌های فرنگی که رو گرفته اند ولی شلوار توری بپا دارند بی شباهت نیست.

اما «آبریز تمیز» که چون مقابل ورودی قرار دارد بمحض ورود بسراغش میرویم گویا سازندگان مسجد صلاح ندیدند از مهندسين تاسیسات برای طرح لوله کشی این آبریز کمک بگیرند فقط به نسب درهای فلزی لوکس و کاشی فرنگی اکتفا کرده اند و هنوز زمانی نگذشته بوی گندش هوا را برداشته است شاید آنها هم مثل نویسنده مقاله فکر کرده‌اند «هیچ کودک کودنی در سوار کردن» مصالح فرنگی «باشکال بر نخواهد خورد» باری در مدخل این آبریز حوضی ساخته شده و رویش سقعی دارد که از شاهکارهای همزیستی مسالمت آمیز و تلفیق شرق و غرب است. این سقف روی حوض شش ستون گرد دارد و روی این شش ستون یک سقف ضخیم و صاف از فاصله بی درستی مثل معابد عشق است که در قرون هفدهم و هیجدهم لابلای درختان باغهای فرانسه ساخته میشد اما از زیر که نگاه میکنی یک طاق هفت کاسه باین سقف آویزان شده. سرتیر آهن‌ها که از لابلای آجرها و کاشی‌های درهم بیرون آمده تعجب کسی که این طاق را روی شش ستون استوار می بیند از بین می برد.

### صحن مسجد

تا بحال هر چه صحن مسجد دیده ایم مربع یا مربع مستطیل بوده اصولا حیاط مربع و محصور از اختصاصات معماری ایران چه مذهبی و چه غیر مذهبی میباشد مربع مستطیل خود شکل آرامش بخشی است و البته کنار گذاشتن آن دلیلی میخواهد که باید انتخاب شکل بهتری باشد. این شکل بهتر عبارت است از یک هشت ضلعی قائم الزاویه بشکل T که یک طرف آن نیم دایره است اطراف این حیاط ابتکاری طاقها و ستونها از زمان‌ها و مکان‌های مختلف نمایش در آمده. ستونهای چسبیده بدیوار که از بی معنی ترین عناصر معماری کلاسیک است و در آثار دوره اوج معماری ایران اصلا دیده نمیشود. سرستونهای شبیه به ستونهای چوبی چهل ستون که با سنگ تراشیده شده و روی ستون بتنی قرار گرفته طاق شکسته روی ستون از معماری ساراسینک نواحی مدیترانه و برجستگی‌ها و فرو رفتگی‌های بی معنی که معماری هندی را بیاد می‌آورد و نماینده فکر ناراحت و روح مریض است با سنگ‌های صاف و اره‌نی قرن بیستم این نمایشگاه بین‌المللی بی‌ذوقی را تکمیل میکند. در زیر این ایوان‌ها در کنار سنگهای سفیدی که آینده سیاهی در پیش دارند کاشی‌کاری‌های درهم خفت افتاده‌اند. جای تاسف است که مقایسه این کاشی‌کاری‌ها حتی با کاشی‌کاری گنبد کاخ مرمر که آنهم کار

بیست سال پیش سازنده این مسجد است مایه شرمندگی است. ترکیب رنگهای آبی مختلف که بعلم نزدیکی مایه استادی زیاد میخواید مثل اینکه سرهم بندی شده و هیچ عمق و ابهامی ایجاد نمیکنند. میان نقوش هندسی کاشی ها که از ایجاد هر نوع احساسی عاجز است، از کلمات هوالباقی و یا حق و از این قبیل که باخط نستعلیق نوشته شده برای بیان احساس کمک گرفته شده و حتی اقلاً از خطوط کوفی و نسخ که خود جنبه تزیینی دارند استفاده نشده است همه اینها پجای خود، عامل اساسی وحشت هیولای گنبد و دو گلدسته کنار آنست که بروی این ریزه کاری های بچه گانه نشستند بعلم وجودی گلدسته در معماری اسلامی و اینکه وجود آن باین صورت در معماری عصر فولاد بی معنی است کار نداریم. روشن است این گلدسته به منظور دیگری ساخته شده است چون آنها که علت وجودی روشنی داشته خیلی ساده و تمیز ولی این یکی هزار جور بازی نمایشی در آورده است در قسمت پائین چیزی شبیه به یک ناقوس عظیم وارونه دارد (البته آجری) کمی بالاتر یک قرنیز هشت گوشه از بتن مسلح و بالاتر از آن چیز های دیگر که از کثرت انواع و ناموزونی بعید میدانم حتی طراح آن نیز بتواند بخاطر بیابورد که چه عنصری را در ساختمان این گلدسته یا دسته گلی که بآب داده بکار برده است و جالب این است که تازه بقول نویسنده بزیرمژدنه رسیده اند و سر بزرگش هنوز زیر لحاف است. مسلم است زیباترین گلدسته های مساجد ایران ساده ترین و متناسب ترین آنها هستند ولی همانطور که گفته شد این یکی با منظور متفاوتی ساخته شده است و ایندو را نباید با هم قیاس نمود. ساز زدن نوازنده ناشی را که از تشخیص نتها عاجز باشد وبخواهد هنرنمایی هم بکند وزور بزند که شیرین بکارد نمیتوان باساز زدن نوازندهئی مسلط که بسادگی مینوازد مقایسه کرد.

### گنبد

از مسائل ساختمان گنبد که خود نقشه دایره دارد قرار دادن آن بروی چهار دیواری است. تبدیل مربع بدایره در معماری اسلامی ایران بطرقی چه از لحاظ ساختمانی و چه از لحاظ زیبایی استادانه انجام شده است بنحوی که حرکت چشم بیننده از فضای چهار گوش در دسترس تا گنبدی که شبیه گنبد آسمان دست نیافتی و خدائی است مراحل متصل و متنوعی را طی میکند. گنبد ظاهراً آجری و باطنا فولادی با پشت گرمی پایه های بتن مسلح که هنوز از زیر کاشی کاری ناتمام که تا حدی ستارالعیوب است بچشم میخورد طبعاً بترکیب معماری قدیمی پشت پازده ولی عناصر آنرا کنار نگذاشته است. این عناصر قرضی چنان درهم فرو رفته اند که اگر شخص از فولاد و بتن مسلحی که در پشت این ظاهر سازی صرف پنهان است اطلاع نداشته باشد بیم آنرا خواهد داشت که این دایره مثل سنبه در درون این چهار دیواری بلغزد و پائین بیاید و شخص را در مرکز نماینده استقلال شیعیان حبس کند.

### شبستان

دو فضای سر پوشیدهئی که دو طرف گنبد کذائی قرار دارد چنان است که حیف است لغت شبستان را که طینش احساس عمیقی ایجاد میکند برای آن بکار بریم این دو شبستان حالتی دارند که حتی آقای نویسنده مقاله نتوانسته اند آنرا تأیید کنند و گفته اند حالت کلیسایی دارد و تیر آهن زبان بسته را منتهم کرده اند. حقیر کلیسایی شبیه به این سالن انتظار سینما ندیده ام و تقصیر بگردن تیر آهن انداختن هم صحیح نظر نمی آید، حتی سقف صاف میتواند در دست یک فکر مبتکر بیک عامل قوی ایجاد احساس تبدیل شود در صورتیکه سقف و ستون و در و دیوار پنجره و چراغ و هر عنصر دیگر از این مجموعه یک نماینده بی ذوقی و عدم درک روحیه ایست که یک مسجد باید دارا باشد.



سقف این تالار روی ستونهای بی تناسبی قرار دارد که شکل استوانه‌ای آن حالت يك محل عبور مثل سرسرای يك بنای عظیم را بآن میدهد شکل این استوانه ها برای محلی چون شبستان که مومنین ساعتها در آن بسر میبرند و چنانکه دیده میشود کنار ستونها می نشینند و بآن تکیه میدهند اصلا مناسب نیست. روی این ستونها سقفی قرار دارد دارای برجستگی هائی شبیه بآنچه در مغازه ها برای ایجاد نور غیر مستقیم ساخته میشود بصورت مربع و در وسط هر يك از این مربع ها يك چراغ دایره‌ای فلورسنت قرار دارد و آقای نویسنده مطمئن باشند اگر بنا به پیشنهادشان بجای این چراغها قندیل بگذارند حتی آن هماهنگی که در زشتی این سقف وجود دارد بهم خواهد خورد در گوشه‌ای از هر يك از این دو شبستان دو در آهنی باشیسه‌های بزرگ مثل در دکان به فضای زیر گنبد باز میشود. این در ها بچه کار میخورد و چرا خانه خدا را باید بقسمت های مختلف آنهم با در های شیشه‌ای باین زشتی تقسیم کرد مجهول است شاید این یکی اجبار شوقاژ ساترال باشد. پنجره های شبستان باز هم آهنی با شیشه های بزرگ رو بخیمابان صدای بوق اتومبیل هائیرا که بین تهران وجنوب مملکت رفت و آمد میکنند وجنجال شهر را بیدریغ بگوش مؤمنینی که برای فراغ ازدنیا وعبادت خدا آمده‌اند فرو میکند ولی البته این پنجره ها با شبکه هائی فولادی مجهز است که خدا نکرده دزد بخانه خدا وارد نشود ولی اگر آفتاب جلاد تابستان قم حالت روحانی شبستان را از بین ببرد مانعی ندارد اگر چه چنین حالتی بهر حال وجود نمیداشت. بهر صورت شبکه های کاشی یا آجر که میتواند نرشی بنور وقیح آفتاب بدهد وجود ندارند و جالب اینستکه پنجره های طرف شمال شبستان که در معرض آفتاب قرار ندارند بایوان مجهزند ولی پنجره های طرف جنوب بی پناه در معرض تابش خورشید ظهر و بعد از ظهر تابستان رها شده اند و اینهم شاید انقلابی است که در معماری باستانی ایجاد شده است ولی شك نیست این ابتکار یا اشتباه یا هرچه میخواهید اسمش را بگذارید مومنین را در شش ماه ازسال از مسجد فزای خواهد کرد. میگویند پزشك اشتباهات خود را دفن میکند ولی هیکل عظیم اشتباهات معمار بیچاره در معرض برخورد مادی و معنوی دائم است.

روشن است سازندگان این مسجد که نه تنها از قدرت ابداع و قدرت ایجاد احساس بلکه حتی از سادگی و روشنی فکر و روح عاری بوده‌اند تمام سعی خود را در ساختمان این مسجد کرده اند از هر کجا چیزی سراغ داشته‌اند در ساختمان خود وارد کرده‌اند و هر گوشه و کنار آن هزار بازی در آورده‌اند تا بزعم آقای آ. ۱۰. سازنده بزرگترین مسجدی باشند که در قرن اخیر در ایران ساخته شده است. مسلم است از لحاظ حجم کار و مخارج گرافتی که صرف آن شده لایق این عنوان هست ولی از هر لحاظ دیگر حتی با کوچکترین کلبه هائی که در گوشه و کنار این ملک ساخته میشود قابل قیاس نیست فقط برای اینکه اینها منظور نمایش و برخ کشیدن نداشته‌اند. معماری صحنه زندگی است. متن آرامی است که جوش و خروش زندگی روی آن واقع میشود هیچ چیز زشت تر از بنائتی نیست که حس شود میخواهد خود را برخ انسان بکشد. زیبایی معماری انمکاس زیبایی روح فرد یا ملت سازنده آنست والسلام.

# هیئت تحریریه مجله علم و زندگی

## فکاهی

این مبارزات جوانمردانه ادامه دارد.

بسیار متاسفم که معلومات ناقص اجازه نمیدهد که تمام مکنونات قلبم را بتفصیل شرح دهم ولی بزبان ساده يك کارگر که امید و آرزوهای خود را بر باد رفته می بیند با شما سخن میگوید:

در بدو پیدایش افکاری که نشریه علم و زندگی مروج آنست به تصدیق عموم علاقمندان باین نشریه بخصوص آقایان قهرمان و داداشپور تمام نشریات آن را اعم از روزانه و هفتگی که در گذشته منتشر میشد خریداری و مطالعه کرده و برای هرچه بیشتر فروش رساندن و علاقمند نمودن مردم از هیچ کوششی فروگذار ننمودم و از مزاحمتی که هر دو طرف مخالفین برایم فراهم مینمودند بر خوردار بوده و هستم ولی متاسفانه یا خوشبختانه واقعه روی داده که شاید حقیقتی آشکار شده که درباره این مجله مشکوک شده و درباره تهمت مخالفین آن باید بیشتر مطالعه و فکر نمود و طبق معمول هر وقت نشریات نبرد زندگی و علم زندگی منتشر میشد يك شماره برای من میآمد تا اینکه شماره اخیر هرچه منتظر شدم خبری نشد پسرعموئی دارم بنام . . . . او طرفدار مکتب خصوصی نیست ولی چون محصل بابل است ممکن است افسون توده ایها در او موثر شده باشد ایشان گفتند من برای تفریح و سرگرمی از سفارت انگلیس نشریه ای تقاضا نمودم برایم فرستادند اگر مطالعه میکنید برای شما بیاورم گفتم وقت مطالعه این نشریه را ندارم گفتم اسم نشریه چیست اظهار داشت علم و زندگی من پس از اینکه از اظفار ایشان خندیدم و گفتم مجله برای من فرستادن و اشتباهها برای شما بستگی آورده یا اینکه مجله بنام علم و زندگی نیست چیز دیگر است ایشان بمنزل رفته پاکت محتوی مجله و خود مجله را هم آوردند با کمال تعجب مشاهده نمودم مجله علم و زندگی و به آدرس و نام..... است و چیزی که شاید حقیقتی بود که مانند پتک بر مغزم فرود آمد جواب نامه ایشان که از طرف سفارت انگلیس بعنوان اظهار تشکر و ارسال مجله که با مضاء هاروتمن بود مشاهده کردم بیاد حرفهای توده ایها افتادم که میگفتند میگویند که این نشریه ها در سفارت انگلیس منتشر و چاپ میشود. با مشاهده این جریانها امکان مطالعه مجله میسر نیست تقاضا میشود از ارسال آن خودداری فرمائید در صورت بدهی صورتحساب را بفرستید که در ارسال بدهی خود اقدام نمایم .

\*\*\*

با این هوش سرشار که در شما هست تصور نمیکنیم استفاده از خواندن علم و زندگی کرده باشید - علم و زندگی



# اندیشه نوری درباره موسیقی گذشته ایران

از - ۱ - ك

موسیقی ما چرا محزون است ؟

این مطلب محل تردید نیست که موسیقی مانند همه هنرهای زیبا بیان کننده عواطف و احساسات و همچنین نشان دهنده واقعی انعکاسات محیط در ذهن هنرمند میباشد . هر چند که تاریخ نویسان بنویسند که وی مردی دادگستر بود و با هیاطله جنگید و با روم صلح کرد . نوائیکه از دل مردم آن زمان برخاسته است بهتر از هر چیز میتواند حدود عدالت و دادگستری و جنگ و صلح را بیان نماید . سه ریشه واقعی برای اندوهباری موسیقی دستگاهها میتوان پیدا کرد :

۱ - موسیقی سوگوارها که هم در خسروانی سرود و سرود های قبل از اسلام موجود بوده و هم در موسیقی مذهبی پایه محکمی داشته است .

۲ - انعکاس غم و اندوه مردم از وقایعی که امروز تاریخی نامیده میشود و ما آنرا مسائل اجتماعی مینامیم .

۳ - تنگی معیشت و رنجهای اقتصادی .

پایه رنجها از موسیقی قبل از حمله عرب گرفته شده و کم کم غم و اندوه حاصل از وقایع اجتماعی بآن اضافه گردیده است آیا ترانه سارنگ که بعدا ابو عطا یا ابویتام نامیده شده از اول ترانه های شاد و خوشحال بوده و بعد مرور زمان و وقایع دیگر باعث اندوهباری آن گردیده است ؟ این نظر نمیتواند درست باشد زیرا ترانه های شاد و خوشحالی نیز در موسیقی دستگاهها پیدا میشود که نه تنها غم و اندوهی ندارد بلکه دارای حرکت قهرمانی نیز میباشد .

پس میتوانیم این نظر را طرح نمائیم که قسمت های اندوهگین موسیقی قدیمی بسرور قرنها ، از غمهای جدیدی نیز انباشته شده است . بیائید به گاهها دقت کنیم . در موسیقی ما چند گاه وجود دارد که قسمتی از آن مقفود گردیده و کسی هم بفکر آنها نیست شما حتما سه گاه و چهار گاه را شنیده اید . از گاه اول تا گاه سوم مقفود است و از گاه چهارم بیعد نیز معلوم نیست اما در بین قطعات موسیقی دو گاه هم داریم که یکی از درآمدهای بیات ترک است و پنج گاه هم داریم که دردستگاهی بنام راست و پنج گاه قرار گرفته است بدین ترتیب دو گاه و سه گاه و چهار گاه و پنج گاه در آغاز دستگاهها وجود دارد . ولی گاه اول مقفود است از شما میپرسیم اطلاق اسم دستگاه باین آهنگها از چه جهت بعمل آمده است . آیا می توان اندیشه کرد که هر دستگاهی بیك گاه انتصاب داشته است ؟

اگر اینطور نیست پس چرا در هفت دستگاه موجود موسیقی ما پنج گاه هنوز وجود دارد . و چرا دو گاه و سه گاه با هم در يك دستگاه قرار نکرده است پس میتوانیم خلاصه کنیم که هر دستگاهی برای خود گاهی داشته و هدف از گاه

هم هنگام نواختن بوده است . بحث ما از اینجا ببعده آسانست زیرا شرایط گاهها بدون اینکه نامی از گاه در آن برده شود موجود است . برای این اوقات موسیقی بخصوصی طرح شده بوده است .

صبح گاه تا بامداد

بامداد - تا نیمروز

نیمروز

نیمروز - تا غروب آفتاب

غروب - تا برآمدن ستارگان

از آن هنگام تا نیمه شب

موسیقی برای باغ و بستان

موسیقی برای خانه زیرگان

موسیقی برای شنونده سفید رو

موسیقی برای شنونده سرخ مو

موسیقی برای سیهچرندگان

آنچه گفتیم در کتابهای قدیمی موسیقی ایرانی وجود دارد و بسیار هم از آنچه گفته شد مفصلتر است و مادر آن باختصار کوشیده‌ایم .

آیا اینها هر کدام نمیتوانند گاهی باشند ؟ متأسفانه اکنون مجال بحث در آن نیست این سخن بگذار تا وقت دیگر .

فولکلور و دستگاهها

من اکثر شهرستانهای کشورمان را پرسه زده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام ترانه‌ها را جمع آوری کرده‌ام . ولی در هیچ ده و روستائی ، بدستگاه چهارگاه و پنجگاه و شور و ماهور و غیره برنخورده‌ام پس چگونه میتوانم باور کنم که این دستگاهها موسیقی میلیونهامردمی است که در این سرزمین زندگی میکنند و یا میلیاردها پدران این مردم که در گوشه و کنار جان سپرده‌اند . تردید ندارم که این رنج و اندوه در موسیقی دستگاهها اکثرش ابراز اندوه شهرنشینی‌هاست و یکی درماتم و یاد دیگری برآست یا دروغ آنرا ساخته و پرداخته است . در کدام شهر و روستای این کشور مردم ماهور میخوانند ؟ نه نامش را میدانند و نه لحنش را میخوانند . حالا چرا بعضی فولکلور ها وارد دستگاه شده است بدلیل آنکه موسیقی دستگاهها توانالیه *onalite* است . و همیشه توانسته است همجنسان خود را برآید . پس آنچه که موسیقی دشتی و دشتستان را باموسیقی گیلان پیوند داده تردیکی توانالیه و يك مغز متفکر بوده است والا خود بخود آنها بعنوان تاثیر متقابل مینایست موسیقی دشتی در ترانه‌های عربی تاثیر بگذارند که دم دست تراست نه اینکه هزار کیلومتر دورتر ماهیگیر دریای خزر را پابنده خود نماید . در حقیقت هیچ رابطه آشنائی بجز هموطن بودن ماهیگیر بندر پهلوی یا گالش گیلک را در طی هزاران سال تاریخ با مردم دشتستان پیوند نداده است آنها کماکان از نظر تفکر جدا از یکدیگر هستند ولی موسیقی شان بهم مرتبط است زیرا چنانکه گفتیم موسیقی آنها دارای يك توانالیه است . حالا نتیجه میگیریم . موسیقی اصیل مردم وطن ما ترانه‌هایی است که خود میسازند و در طی هزاران سال برحسب ضرورت ساخته‌اند . و موسیقی دستگاهها بدلیل آنکه



در هیچ محل وده وایلی خوانده نمیشود ساخته شده و بهم بسته است بدلایلی که قبلا برایتان گفتم .

\*\*\*

امکان بحث درباره آنچه که موسیقی ما را پدید آورده است بسیار طولانی است و بهمین دلیل سخن گفتن درباره آنچه که میبایست بگوئیم در یک یا چند شماره مجله پایان نخواهد رسید و بهتر است آنرا با ذکر دلیل و شاهد و مثال و در صورت امکان اجرای قطعات مورد نیاز به موقع دیگری محول کنیم و بپردازیم به وضع فعلی موسیقی و چگونه امکان دنیا پسند کردن آن .

\*\*\*

### اشباه بزرگ

دستگاههای موسیقی ما بطور کلی بسیار غنی است و چنانکه گفتیم اگر امروز بدینروز افتاده است که میشنوید مایه اش فقط فقر تکنیک نفهمی هواداران آن و بی خیالی خود هنرمندان بوده است . هنوز موسیقی دان ایرانی دست چپ و راستی را یاد نگرفته است که استاد محترم و هنرمند شهیر و نابغه بزرگوار نام میگردد و شاید بدلیل همین تملق و مدهانه است که خود را از آغاز کار بی نیاز از آموختن میدانند و بدینجهت سرنوشت آینده هنرشریف موسیقی را مقداری افسانه و قصه و دروغ پردازی و تکبر ابلهانه و دست بوسی های احمقانه تر میخواهد تعیین کند . بگمان من در کشور ما هم باید بند و زنجیر را از گردن هنرمندان بردارند اگر حمایت از هنر مطرح است . حمایت بکنند . و الا شیر بزنجیر کشیده درست مانند کبکی است که در قفس زندانی باشد . هر دو فاقد زیبایی و حرکت و فایده میباشند . بند از پای ایشان بردارند تا در دنیای هنر پرواز بگیرند و آنوقت است که شیر و استر زاغ و بلبل و مرغ خانگی از یکدیگر جدا خواهند گردید . اگر بیرسید بند و زنجیر کدام است توضیح میدهم بند و زنجیر برای هنرمندان آن عاملی است که آزادی او را محدود نماید ولو آن عامل باصطلاح بسود او باشد . آیا این بد بختی نیست که در کشور ما میز ها به آینده مردم حکومت بکنند آیا این ستم نیست که مهندس کشاورزی و موسیقی دان و نقاش و دکتر و میرزا بنویس و دعا نویس و رمال همه پشت میز بنشینند . اگر از من بیرسید که چرا این سخنان را بزبان آورده و برای شما مینویسم این بار معذرت میخواهم زیرا واقعا شاید آنچه میشود درست و بجا باشد و من هنوز ندانسته باشم که گربه کجا تخم میگذارد . بهر حال تمام عواملی که برای انحطاط هنر یک ملت ممکن است وجود داشته باشد موجود است شاید بمن ایراد کنید ولی این بار جواب دارم هنر بی هدف موسیقی بدون خطمشی صحیح هرگز پا برجا نخواهد بود . بموسیقی رادیو گوش کنید اگر بجز تقلید ناقص و بعضی اوقات سرقت از آثار هند و ترک و عرب چیز دیگری دستگیرتان شد .

\*\*\*

ضرب بزرگترین حافظ موسیقی ملتهاست زیرا ضربها استخوان بندی اصلی هنر موسیقی هستند . و چرا ضرب پایه اصلی موسیقی هر ملت است ؟ بدلیل آنکه ضرب از زندگی مادی خارج از ذهن هنرمند بدون موسیقی راه یافته است . صدای پاها صدای حرکت حیوانات ریزش آبها و آنوقت که بشر دانا شد . نوع ابزار کار . نوع زندگی نوع بر آورده کردن احتیاجات مادی ضربها را ساخته است و باز بدلیل آنکه موسیقی هندی انعکاسی از ستایشهای

مردم هند است و از درون معبدها بیرون آمده است همچنین ترکمن‌ها، کردها، لرها، ضرب بخصوصی دارند که فقط با شنیدن آن می‌توانند با رقص و حرکت احساسات درونی خود را بروز دهند. من نمی‌دانم اگر ضرب موسیقی ایرانی و قطعات مسروقه آن به سبک آلمانی باشد بعد از این تفکر ایرانی‌ها مثل مردم آلمان خواهد شد و یا اگر ضرب موسیقی منحنی و جنبجالی امریکا به ترانه‌های ما اضافه شود به ترقیات امریکا نائل خواهیم گردید. تردید نیست که نتیجه نخواهد داشت ولی آنقدرها هم بی نتیجه نخواهد بود. طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد بالاخره میتوان آخرین مظاهر قومیت را با ضربت این ضربها در رشته هنر بدست فراموشی سپرد.

از ایران و از ترك و از تازیان      تژادی پدید آید اندر میان  
که دهقان نه ترك و نه تازی بود      سخن‌ها بگردار بازی بود

تلفیق آهنگها و ضربهای بیگانه با موسیقی ایرانی آنهم موسیقی دستگاهها، عملی بسیار ناشایانه و اشتباه آمیز است و اگر روزی بلوغ هنری در کشور ما پدیدار شود هرگز این گناه را نخواهند بخشود.

ولی موسیقی ما شایستگی آنرا دارد که روزی برای همه جهان مفهوم باشد. ولی از چه راه. از راهیکه تقلید بر آن سایه نیافکننده باشد. هیچ فکر کرده اید نسل آینده که وارث همه کارهای نسل امروز است دارای چه نوع هنری خواهد بود. . . .

\*\*\*

امروز که بازار موسیقی غربی رواج است آیا درست است که موسیقی ما تحت تاثیر موسیقی ملل دیگر قرار بگیرد؟ اگر درست نیست در مقابل هجوم هنر مغرب زمین وظیفه هنرمندان ما چیست من فکر میکنم ما فقط میبایست از تکنیک از اندیشه های علمی مردم مغرب و هرملتی که دانا تراست استفاده نمائیم و هرگز نباید تحت تاثیر هنردیگران بنحوی قرار بگیریم که اصالت هنرهای ملی مان از بین برود. استفاده از تکنیک در نواختن و ساختن بسیار لازم و ضروری است زیرا بیجا نباید اندیشه کرد که در ایران سطح هنر بالا رفته است. ابد چنین نیست علاقه و درک هنری مردم بواسطه مطالعه و دقت و شنیدن آثار هنرمندان جهان بیشتر شده و سطح عالی رسیده است ولی متأسفانه سطح تکنیک پست تر شده است و نوازندگان پنجاه ساله بیست سال پیش که امروز هفتاد ساله شده اند زیادی سن فقط به نادانی شان افزوده است و الا هرگز قدمی جلو نرفته اند. آفر روز بیسواد بودند امروز هم هستند. دیروز هنرمند نبودند امروز هم نیستند اما نسل جوان چه کرده است. متأسفانه به بیراهه رفته است. شاید این بیراهه راهی باشد که اجتماع پیش پایشان گذاشته است.

من نمی‌دانم ولی فقط میدانم که نسل جوان هم اگر بدینوضع یعنی مثل نسل گذشته پیر شود. از هنرمندان پیر امروز پرارزش تر نخواهد بود. هنرمندان جوان اکثراً نه بدیهای گذشتگان را فراموش کرده اند و نه خوبیهای ایشان را آموخته اند.

\*\*\*

اما درباره چگونگی آینده هنر موسیقی و اندیشه نو در باره آن بماند تا من یا دیگری آنرا برایتان بنویسم.



## اکسیستانسیالیسم

اگر ارزش‌ها بطور دقیق مطمئن نباشند ، اگر آنها انتزاعی ( یا مجرد ) باشند که نتوان مورد مشخص و خاصی را که تحت مطالعه است بطور دقیق تعیین کرد ، در این صورت چاره ای جز این نداریم مگر اینکه به گزینه خود اطمینان کنیم .

این همانست که جوان مذکور سعی کرد همانطور عمل کند ، وقتیکه من او را دیدم بمن گفت : « بالاخره این احساس است که باید بحساب آید ، جهتی که احساس مرا در آن جهت پیش می راند ، همان جهت را باید من انتخاب کنم . اگر من حس بکنم که مادرم را آنقدر دوست دارم که همه چیز را فدای او کنم ( یعنی اراده ام برای انتقام و تمام تمایلم برای عمل و ماجراجویی را فدای او کنم ) در این صورت پیش مادرم می مانم . اما اگر احساس کنم که محبت من نسبت باو آنقدر زیاد نیست ، در این صورت می روم . » اما درجه احساس را انسان چگونه ارزیابی می کند ؟ ارزش احساس او نسبت بمادرش دقیقا با این واقعیت تعیین شد که او نزد مادرش ماند . ممکن است من بگویم درستی را تا اندازه ای دوست دارم که این و یا آن مقدار پول را فدای این درستی می کنم ، اما من این ادعا را نمیتوانم ثابت کنم مگر اینکه بان عمل کرده باشم .

ممکن است من بگویم « مادرم را بان اندازه ای دوست دارم که در نزد او باقی میمانم . » این در صورتی ثابت و محقق است که عملا در نزد او باقی مانده باشم . من قدرت و قوت يك علاقه یا محبت را فقط با این طریق می توانم ارزیابی کنم که عملی را انجام دهم و این عمل خود را توجیه کنم در این صورت دچار يك دور غلط گردیده ام . ( منظور اینست که محبت خود علت برای عمل است ، بنابراین عمل من که خود معلول است نمیتواند علت و توجیه کننده عمل گردد )

ژید این مسئله را خیلی صحیح بیان کرده است : احساسی که بطور زنده و عملا ما آنرا داریم و احساسی که آثارا بطریقی توجیه میکنیم ، دو چیز هستند که بسختی قابل تشخیص ازهماند . باین معنی وقتی باتصمیم بهماندن در نزد مادرم محبت را باو نشان میدهم ، و اینکه برای این عمل خود يك کمندی بازی بکنم که نتیجه آن کمندی این باشد که باید نزد او بمانم ، ایندو تقریبا يك چیز هستند ، بعبارت دیگر ، احساس بوسیله اعمالیکه کسی انجام میدهد ، شکل می گیرد ، بنابراین من نمیتوانم احساس را بعنوان راهنمای عمل مورد مشاوره قرار دهم . منظور از آنچه گفته شد اینست که من نه در نزد و داخله خود ونه در خارج از خودم مثلا در يك علم اخلاقی ، نمیتوانم يك محرك واقعی به عمل راکشف و یا انتظار داشته باشم که فورمولی مرا مستعد يك عمل سازد .

ممکن است که شما جواب بدهید که جوانها اقلا بعنوان مثال نزد پرفسوری رفته و از او مشورت میکنند . اما اگر شما بعنوان مثال از يك کشیش مشورت می کنید ، شما این کشیش

را خودتان انتخاب کرده‌اید ، و بالاخره کم و بیش شما از اول کار میدانید که او شما را چگونه راهنمایی خواهد کرد . بعبارت دیگر وقتی يك مشاور را انتخاب می‌کنیم ، این عمل با این معنی میباشد که با این انتخاب خود را با او می‌سپاریم و اگر شما یکنفر مسیحی باشید ، بخود می‌گوئید با يك كشیش مشورت كن ، اما انواع كشیش ها وجود دارند ، آنتهایی كه با آلمانها همکاری می‌کردند و كشیش‌هاییكه جزء نهضت مقاومت بودند و بالاخره آنتهاییكه در انتظار بودند تا به‌یبنند باد بالاخره ازكدام طرف خواهد وزید : شما كدام يك از این‌انواع را انتخاب می‌كنید ؟ این جوان مذکور آیا يك كشیش معتقد به نهضت مقاومت را مورد مشورت قرار داده ، یا یکی از همكاران آلمان‌ها را ، بنابراین با انتخاب این و یا آن كشیش او قبلا نوع راهنمایی را كه دریافت خواهد كرد خود می‌دانست . همینطور وقتی او پیش من آمد می‌دانست كه من چه راهنمایی باو خواهم كرد ، و من بیشتر از يك جواب برای او نداشتم : شما از او هستید ، انتخاب كنید یعنی اختراع كنید ( یعنی آدمی را كه میخواهید از خودتان بسازید اختراع كنید . ) هیچ قانون کلی اخلاقی ، نمیتواند شما نشان دهد كه شما چكار باید بكنید : هیچ علامت یا آیه‌ای بروی زمین برای راهنمایی انسان فرستاده نشده است . كاتوليك در جواب خواهد گفت « آه ، چرا این علامات یا آیات وجود دارند . » خیلی خوب باز هم بالاخره خود من هستم كه آن علامات یا آیات را تفسیر می‌كنم .

وقتی من زندانی بودم ، با مرد قابل ملاحظه‌ای آشنا شدم ، یكنفر زروئیت ، او بطریق زیر عضو این فرقه شده بود . او در زندگی خود شكست‌ها یا عقب‌نشینی‌های مكرری را متحمل شده بود . در زمانی كه بچه بود پدر را از دست داده بود ، و فقر و فاقه را از او باثرب برده بود ، برای او خرج و محل تحصیل در يك موسسه مذهبی تعیین کرده بودند ، او در آنجا دائما این احساس ناگوار را داشته است كه بعنوان صدقه‌سری او را در آنجا پذیرفته‌اند ، و در نتیجه بعضی از افتخارات و تشخصات كه درباره اطفال دیگر ملحوظ بود نسبت باو رعایت نمیشده یا او اینطور تصور می‌كرده . در ۱۸ سالگی نیز در يك مسئله احساساتی دچار شكست و غصه شده بود ، و بالاخره در ۲۲ سالگی بمناسبتی كه شاید بخودی خود جزئی بود ، اما بالاخره آخرین قطره‌ای بود كه كاسه صبر او را لبریز کرده بود ، یعنی در امتحان نظام مردود شده بود .

این مرد جوان می‌توانست به شكست و یاورشكستگی اخلاقی خود معتقد شود : این يك علامت و یا آیه بود ، اما علامت و آیه چه ؟ او ممكن بود به تلخكامی و یاس پناه ببرد . اما او با كمال مهارت ، كه برای شخص او زیرکی محسوب میشد ، این وضع را علامت و آیه‌ای باین عنوان درك كرد كه عدم موفقیت در مسائل دنیوی برای او مقدر نمیشد ، كه فقط هدفهای مذهبی و بدست آوردن تقدس یا متزه بودن ایمان برای او قابل تحصیل است . او گذشته خود را بعنوان پیامی از خدا تلقی كرد و عضویت این فرقه مذهبی را پذیرفت . كه می‌واند شك بكند كه این تصمیم برای تفسیر آن علامت یا آیه فقط و فقط مربوط بشخص خود او بود ؟ افراد دیگری بجای او از اینهمه آداب و بدبختی ممكن بود نتایج دیگری بگیرند - مثلا ممكن بود يك نجار و یا يك انقلابی بشوند . زیرا كشف كردن رمز علامات و آیات كاملا مربوط به مسئولیت خود افراد است . اینست آنچه كه « بی‌پناه » بودن در بر دارد و این خود ما هستیم كه وجود خود را می‌سازیم و در اینباره تصمیم می‌گیریم . غم و اندوه نیز با این بی‌پناهی همراه است اما راجع به « یاس و نومیدی » معنی این اصطلاح نیز ساده است . بطور ساده این



اصطلاح این معنی را میدهد، که ما محدود بتکیه کردن بآنچیزی هستیم که در حدود اراده خود ماست، و یا در حدود مجموعه احتمالاتی است که عمل ما راشدن می کند. هرکس که چیزی را میخواهد، در هر حال عناصر احتمالات در آن دخالت دارد. اگر من بخیال دیدار کردن دوستی از خود هستم، که آندوست ممکن است باقرن ویاواکن برقی بیاید، این انتظار بنا بر این فرض است که من تصور میکنم که ترن در موقع تعیین شده خواهد رسید، و یا اینکه ترن از خط خارج نخواهد شد. من در قلمرو امکانات باقی می مانم، اما کسی نمیتواند به احتمالات تکیه کند، مگر تا حدودی که دقیقاً مربوط به عمل خودش باشد. در ماوراء حدی که احتمالات مورد بحث دیگر تأثیری در عمل من ندارند، من باید نسبت بآنها بی تفاوت باشم، ذینفع در آنها نباشم. زیرا نه خدائی هست و نه طرح و نقشه قبلی که بتواند جهان و تمام امکانات آنرا با اراده من تطبیق دهد. وقتیکه دکارت میگوید «بیشتر از اینکه بفکر جهان باشید خودتان را فتح کنید، بدست آورید».

آنچه اومی گوید تقریباً همین موضوع مورد بحث است، یعنی اینکه ما باید بدون امیدوار بودن عمل کنیم.

وقتیکه من اینرا بیک مارکسیست گفتم او جواب داد: «البته عمل شما محدود است بزمان مرگتان، اما شما می توانید بکمک یاهمکاری دیگران اعتماد داشته باشید. شما می توانید روی آنچه دیگران در جاهای دیگر می کنند و آن اعمال کمک بشماست اعم از اینکه در روسیه ویا چین باشد، حساب کنید، و همچنین روی آنچه آنها پس از مرگ شما انجام خواهند داد، و اینکه آنها دنباله اعمال شمارا گرفته و تارساندن بحدکمال پیش خواهند رفت، یعنی یک انقلاب اجتماعی بوجود خواهند آورد، اعتماد داشته باشید. بالاخره شما باید بهمین اعتماد داشته باشید، اگر غیر از این بکنید خلاف اخلاق است.» در جواب من اضافه میکنم، اولاً من بروی همقطار جنگی خودم در مبارزه ای که در پیش داریم، بمناسبت هدف معین و مشترک، تا حدودی که آنها نیز مانند من خود راه جریان سیرده اند حساب میکنم؛ و همچنین حساب من روی اتحاد حزب و یا گروهی است که من میتوانم کم و بیش آنرا میزنی کنم، همان حزب و یا گروه که من بعنوان مبارز درانجا نام نویسی کرده ام، و جهت حرکت آن را برای من روشن و واضح است. بهمین مناسبات، اعتماد من به وحدت و اراده حزب عیناً مانند حسابی است که من روی رسیدن بموقع قطار می کنم و اینکه قطار از خط خارج نخواهد شد. اما من بر دانی که آنها را نمیشناسم نمیتوانم اطمینان کنم، من نمیتوانم اعتماد خود را بخوبی انسان مطلق ویا به علاقه انسانها به بهبود وضع اجتماع تکیه دهم، زیرا من می بینم که انسان آزاد است و یک طبیعت انسانی کلی وجود ندارد که من آنرا اساس و پایه قرار دهم من نمیدانم که انقلاب روسیه بکجا خواهد رسید. من میتوانم آنرا تحسین کنم و آنرا امروز بعنوان نمونه ای تاحدودی که روشن است قبول کنم که در آنجا پرولتاریا نقشی بازی میکند که در جای دیگر دنیا تا این حدود پیش نرفته اند. اما من نمیتوانم تأیید کنم که این جریان بطور ضروری به پیروزی پرولتاریا منجر خواهد شد: من باید فعلاً خودرا محدود بآنچه می بینم بکنم. من نمیتوانم مطمئن باشم که همقطاران جنگی پس از مرگ من کار را ادامه خواهند داد و آنرا بالاخره به حداکثر کمال خواهند رساند، زیرا می بینم که این انسانها عوامل آزادی هستند و آزادانه تصمیم می گیرند، من نمیدانم که انسانهای فردا چطور خواهند بود. فردا پس از مرگ من بعضی ها ممکن است تصمیم بگیرند که فاشیسم را مستقر سازند، و بعضی ها نیز ممکن است اینقدر جیون و تنبل باشند که اجازه دهند آنها اینکار را بکنند.

در آن صورت فاشیسم حقیقت انسان خواهد بود، و این باعث تأسف‌ناست. درحقیقت اوضاع درجهان همان طور می‌شود که انسانها تصمیم می‌گیرند که آنطور باشد. آیا این موضوع باین معنی است که من خود را تسلیم آسایش طلبی کنم؟ نه من باید تسلیم نشده و خود را بتعالیت بسیارم و عمل کردن من باید منطبق با فورمول مورد پسند زمان باشد: «لازم نیست کسی امیدوار باشد که دیگری کار او را بعهده گیرد.» حتی معنی این نکات اینطور نیست که کسی عضو حزبی نشود، اما این معنی را میدهد که من نباید تصورات واهی بخود راه دهم و باید آنچه رامیتوانم بکنم. مثلا اگر من از خود سؤال کنم «آیا هرگز ایده‌آل اجتماعی آنطور که منظور است عملی خواهد شد؟» من نمیتوانم جواب آنرا بگویم همینقدر می‌دانم که من هرچه در قدرت داشته باشم باید برای این منظور بعمل آورم و درمآوراء آن روی هیچ چیز نمیتوانم حساب کنم.

آسایش طلبی وضع و رفتار کسانی است که می‌گویند: «بگذار آنچه را من نمیتوانم دیگران بکنند.» دکترینی که من برای شما عرضه میکنم درست درجهت عکس این است، زیرا این مکتب اعلام میکند که هیچ واقعیت وجود ندارد مگر عمل. این مکتب درحقیقت بیشتر می‌رود و اضافه میکند: «انسان هیچ چیز غیر آنکه قصد دارد نیست، او فقط تا حدودی وجود دارد که خود را واقعیت میدهد، بنابراین او هیچ چیز غیر از مجموعه اعمالش نمیشود، هیچ چیز دیگری غیر از آنچه عملا زندگی او هست نمیشود.» از اینجا معلوم میشود که چرا عده‌ای از تعلیمات ما وحشت دارند. زیرا بعضی‌ها فقط يك مبداء برای توجیه بدبختی خود دارند و آن اینست که آنها فکر می‌کنند: «اوضاع و احوال بر علیه من بوده‌است، من سزاوار این بودم که چیزی بهتر و باارزتر از آنچه هستم باشم. من تصور میکنم که هرگز دوست بزرگ یا عشق و علاقه بزرگ پیدا نکرده‌ام، علت آن اینست که من بازن و بیامردی که لیاقت و ارزش آنرا داشته باشد برخورد نکرده‌ام، اگر من يك کتاب خوب ننوشته‌ام علتش اینست که فرصت مناسب برای آن نداشته‌ام، اگر من بچه‌هائی که خود را وقف آنها بکنم نداشته‌ام برای اینست که مرد دلایقی که بتوانم با او زندگی کنم پیدا نکرده‌ام. بنابراین در داخله من مقدار زیادی استعدادها و تمایلات و ظرفیت‌های پرنشده وجود دارد که مورد استفاده قرار نگرفته‌اند اما کاملا زنده و در کمون وجود باقی مانده‌اند، و تمام اینها مرا با ارزش هائی مجهز می‌سازد که قدر و قیمت آنرا از تاریخ ساده اعمال زندگی من نمیتوان استنباط کرد.»

اما فی‌نفس‌الامر برای اکیستانتسیالیست‌ها مثلا عشقی خارج و متمایز از اعمال عشقی که فراهم شده وجود ندارد، هیچ ظرفیت عشقی بیشتر از آنچه در دوست داشتن تظاهر کرده‌است وجود ندارد، هیچ نبوغی غیر از آنچه عملا در آثار هنری تجسم یافته وجود ندارد. نبوغ پروست عبارت از مجموعه آثار پروست است، و نبوغ راسین نیز در سلسله تراژدی هائی است که بوجود آورده، و در خارج از آن آثار هیچ چیز دیگر وجود ندارد. چرا باید براسین ظرفیت ابداع آثار تراژدی‌های دیگری را اسناد داد، که دوست همانها را راسین ننوشته‌است؟ هراسانی در زندگی خود را با سرنوشت مواجه می‌بیند و تصویر خود را رسم میکند و هر فرد غیر از آن تصویری که خودش از خود درست کرده نمیشود. بی شک این افکار بنظر آنهائیکه موقعیتی در زندگی نداشته‌اند ممکن‌است ناراحت کننده باشد از طرف دیگر این افکار هر کس را در موقعیتی قرار میدهد تا بفهمد که واقعیت به‌تنهایی قابل اعتماد است، و اینکه روایا، تقاضا یا آرزوها، و امیدها فقط باین درد میخورند که انسان را بشکل روایای فریبده، و امیدهای



سقط شده ، و انتظارات انجام نیافته تعریف کنند ، عبارت دیگر اینها انسانرا بطور منفی نه بطور مثبت تعریف می کنند . وقتی می گوئیم « شما هیچ چیز دیگری غیر از آنکه عملاً زندگی کرده اید نیستید » هرگز این معنی را نمیدهد که يك هنرمند را فقط از روی اثر هنری او قضاوت کرد ، زیرا هزاران چیز دیگر به تعریف او بعنوان انسان تاثیر داشته اند . آنچه ما می گوئیم اینست که فرد انسانی نیست مگر يك سلسله از اقدامات ، و او در حقیقت مجموعه ، سازمان ، و ترکیب مناسباتی است که این اقدامات را بوجود می آورد .

پایان

\*\*\*

### حکایت

مولانا قطب الدین بیاداد بزرگی رفت ، پرسید چه زحمت داری ؟ گفت تبم میگیرد و گردنم درد میکند ، اما شکر که يك دو روز است تبم شکسته است اما گردنم هنوز درد میکند . گفت دل خوشدار که آن نیز در این دو روزه میشکند .  
از عبید زاکانی

## مشکلات فیلم فارسی

سینمای فعلی فارسی با اشکالات سنگینی روبرو میگردد . این اشکالات بستگی زیادی به آن بحران اقتصادی ندارد که آثار آن گاه در صنایع و تجارت مشاهده میشود - بهتر گفته باشیم اشکال سینمای فارسی تنها آن نیست که در برابر آن فیلمهای خارجی قرار دارد - یا - تعدادی از فیلمهای خارجی به زبان فارسی دوبله میشود و یا اینکه تلهویزیون و سرگرمی های دیگر با آن رقابت می کند .

هیچگونه شکی نیست که وجود فیلم خارجی و مخصوصا نسخه های دوبله آن و یا تلهویزیون صدماتی بآن وارد می کند اما سبب مهم این عدم استقبال عدم ارزش سینمای فعلی است منظورم این نیست که این سینما فقط یک سینمای غیر هنری است اکثر فیلم های جهان امروز غیر هنری است - طبق آخرین آمار سالی دوهزاروپانصد فیلم در کلیه کشورهای جهان ساخته میشود از این رقم شاید ده پانزده فیلم هنری در میان دوهزار و پانصد فیلم در سال باشد - هنری نبودن یک فیلم دلیل عدم ارزش سینمایی آن از بعضی لحاظ نیست .

بدون هیچگونه شکی جان فورد استاد بزرگ سینما است جان فورد در میان مجموعه آثارش شاهکار هایی مثل دلچان پست ، کلماتین عزیز ، خوشه های خشم و غیره دارد همین جان فورد «موگامبو» هم ساخته است .

موگامبو یک فیلم هنری نیست ولی سطح ارزش سینمایی آن مافوق حداقل است برای آنکه حاوی نکات فنی با متد صحیح آنست .

شرط اول یک فیلم (البته فیلم بمعنای سینما نه بمعنای نوار عکس متحرک) داشتن سوژه پرورش سوژه ، کارگردانی ، فیلمبرداری ، صدا برداری ، لابراتوار و موتاژ بمعنای صحیح است .

زاراک خان یا سپاه طلائی چنگیزخان ، دلاوران میزگرد جنگهای صلیبی فیلم های باارزش و هنری نیست ولی سطح آن مافوق یک حداقل سینمایی قرار دارد پس باید این حداقل سینمایی را رعایت کرد - کارگردان فیلم کسی است که اطلاعات فنی کافی در مورد رعایت این اصول را دارد برای آنکه این نکات حفظ شود کارگردان باید دارای اطلاعات وسیع فنی از نظر حرفه سینما باشد - اگر کار تهیه فیلم را بخواهد به خواص عکس برداری دوربین و خواص نمایشی دستگاه نمایش در سینما ها واگذارد آنوقت نمی تواند کارگردان به معنای حرفه ای باشد فقط لفظ کارگردان را بطرز قرار داد بخود چسبانیده است .

بحران سینمای فعلی فارسی نتیجه نداشتن کارگردان بمعنای حرفه ای و داشتن کارگردان بمعنای لفظی و قراردادی بمقدار زیاد است و گرنه علت دیگری برای بحران وجود ندارد عیب این سینما آن نیست که در طول آن کاپاره یا زندان یا دادگاه نشان داده میشود یا عیب دیگرش رقص و آواز فراوان نیست بلکه عیب کار در اینست که سطح کارگردانی در زیر میزان حداقل ارزش قرار دارد .

در گوشه و کنار دیدم اشخاصی که مشغول کارگردانی فیلم اند طی مصاحبات متعدد



اظهارات نابجائی می‌کنند - مثلاً یکی میگوید «عیب سینمای فارسی در این است که تهیه کنندگان پول کافی خرج نمی‌کنند و اسباب و آلات فنی لازم در اختیار نداریم» - هیچگونه شکی نداریم که تهیه کنندگان نمی‌خواهند پول خرج کنند و با کمترین خرج می‌خواهند بیشترین سود را بردارند یا عیب سینمای فارسی در آن نیست که وسایل و آلاتی نظیر جرثقیل بخصوص فیلمبرداری و یا پرده شفاف مخصوص را ندارد سینمای هندوستان در فیلمهای مختلف هم بودجه زیاد مصرف می‌کند و هم جرثقیل و پرده شفاف و رنگ بکار میبرد و در عین حال آثار بوج بسیار بوجود آورده است - باید دانست از این وسایل چگونه و بجه منظوری باید استفاده کرد نکات بدوی و اصول الفبائی سینما در غالب این فیلم ها وجود ندارد آنوقت آقایان در مورد ندانستن بعضی آلات و ادوات ادعای غبن می‌کنند ، درست مثل آن شخص ناشی و بیسوادی است که نمیتواند درست بنویسد غلط املاء و انشاء مرتکب میشود و میگوید علت بد نوشتن من آنست که قلم خود - نویس گران قیمت و سر قلم طلا ندارم - یکی دیگر میگوید عیب سینمای فارسی در اینست که از منابع بیکران داخلی چه از نظر سوژه و چه از نظر منظره استفاده نمی‌شود شکی نیست که در يك کشور باید فیلم هائی تهیه شود که از منابع سوژه داخلی و مناظر بومی استفاده گردد ولی عدم يك سوژه ملی و يك منظره محلی در فیلمی عیب آن شمرده نمیشود . عیب فیلم فارسی تنها آن نیست که پرسوناژهای آن قرار دادی است و اگر احیاناً تیب های چاقو کشی و جاهل و روسبی کت و شلواری و چینی بند زن و حلاج در آن دیده شود جعلی است و یا مناظر سر قبر آقا و پاچنار و چاله میدان و پای قاپوق را در آن درست نشان نمیدهند - عیب سینمای فارسی در آنست که نمیتواند این پرسوناژ هارا بهم ربط دهد یا آنها را در محل های نامبرده گذارد و سوژه ای که میسازد دارای شروع و وسط و پایان باشد ورشته ای بنام تداوم منطقی و دراماتیک صحنه هارا بهم دوزد - کسانی که متوسل باین بهانه ها میشوند دانسته یا ندانسته نقص خود و کارشان را میخواهند مشروع جلوه دهند در حالیکه وسایل کامل برای ساختن فیلم سالم و در عین حال بدون ادعای جلال و طمطراق ، در استودیوهای تهران وجود دارد - وسایل لازم برای تهیه فیلم رنگی و جرثقیل و پرده شفاف و میز مخصوص تروکارژ نمی‌تواند تهیه فیلم های خوب را تضمین کند و یا نبودن تیب های ملی و مناظر محلی در موضوع فیلم نقص آن نیست اولی مربوط به موجودی سرمایه استودیو و دومی بستگی با سبک و مکتب سناریو نویسی و کارگردانی دارد .

اخیراً دو فیلم رنگین و سکوپ در تهران به نمایش درآمد اولی مورد استقبال بازار واقع شد چونکه کنجکاوای عده ای را تحریک میکرد ولی دومی با عدم استقبال روبرو شد با این نوع « گول زنگ » ها همیشه نمیتوان علاقمند به سینما را فریفت مردم خیلی زود اشباع میشوند مخصوصاً اینکه وجود فیلم های خارجی برای بیننده ایجاد معیار میکند و مطبوعات سینمایی در بالابردن سطح فرهنگ سینمایی نقش مهمی را انجام میدهد .

فیلم های رنگین دیگری ممکن است ساخته شود اگر بادت همان اشخاص و یا نظائر آنها این فیلم ها بوجود آید بدون شك باشکست قطعی فیلم واضمحلال سرمایه ای که در آن متمرکز میگردد ، روبرو خواهد شد - وسایل را نباید عوض یا کامل کرد اشخاص را باید عوض کرد منظورم شخصیت جسمی و نام و نشانی این اشخاص نیست ممکن است اشخاص نو و تازه کاری که منتسب به مکتب و سبک پیشروان خود باشند وارد کار شوند و باز ایجاد اشکال نمایند تهیه کنندگان باید در حسابهای تجاری و سود و زیان خود تجدید نظری بکنند و گر نه سینمای آنها پای دیوار ایستاده و اگر خود آنها دیوار را سوراخ نکنند تا سینما را از آن

بگذرانند انرژی و دینامیزی که ضمن حرکت درخود این سینما ذخیره شده دیوار را سوراخ کرده و تهیه کننده و سازنده را بدنبال خواهد کشید و در این حرکت آنها را خرد خواهد کرد در هر دو حال نفع سینما است اگر تهیه کننده راه حلی برای نجات سینما از این سوی دیوار پیدا کند سینما براه ترقی خواهد افتاد اگر تهیه کننده بیهوده خاطر جمع ، در صدد نجات بر نیاید و انرژی موجودی در خود سینما کار را انجام دهد باز سینما براه ترقی خواهد افتاد باین جهت است که من همیشه به آینده سینمای ایران خوشبینم و شکی ندارم که دوران ملودرام و کمدی (سیاه و سفید) بی ارزش سپری شده و اینک دوران ملودرام و کمدی (رنگین) بی ارزش فرا میرسد که آنهم کوتاه است برای اینکه بیننده در آن سوی رنگ چیز: دیگری رامیخواهد ببیند و گرنه رنگ در فیلم های خارجی بحد کافی وجود دارد - بهر حال سینمای فعلی فارسی در پای دیوار ایستاده است و بی شك فردا برای آن بهبودی و پیشرفت در بر دارد .

\*\*\*

#### دو ایدئولوژی یا دو قدرت ؟

بدون شك دلیلی وجود ندارد و در دست نیست که بگوئیم در دنیا فقط دو ایدئولوژی هست که اکنون روسیه کمونیست نماینده یکی از آن دو و بعضی کشور های غربی نماینده دیگری میباشد .

این طرز تقسیم در واقع بمفهوم آنست که قدرت تفکر و اقدام بشری را خیلی محدود سازیم . راست است که از جهتی این دو ایدئولوژی مخالف امروز بر دنیا تسلط دارند و با یکدیگر تصادم پیدا میکنند . این امر تا اندازم از آن جهت است که در پشت هر يك از این دو طرز تفکر و دو ایدئولوژی نیرو های عظیم نظامی و اقتصادی نیز هست ، که در واقع همین قدرتها هستند که بر دیگران تسلط دارند نه خود ایدئولوژیها .

نهر و « از کتاب گفت و شنود با آقای نهر و »



## اصل منصفانه ۵۰٪ تجارت بین المللی نفت

بما گفته شده است که منافع عملیات کنسرسیوم نفت در ایران طوری تقسیم میشود که نصف عواید خالص نصیب ایران میگردد - البته این عواید شامل حمل و تصفیه در پالایشگاههای خارج و پخش آن نمیشود. برای ثبوت و پی بردن بحقایق فوق ارقامی را که در گزارش شرکت های عامل برای سال ۱۹۵۶ ذکر شده تجزیه و تحلیل میکنیم. (صفحات ۳ و ۱۱ گزارش) الف. تصفیه در پالایشگاه ها

نفت خام تحویل پالایشگاهها برای تصفیه و صدور ۱۲۰۹۷۰۰۰ متر مکعب (صفحه ۱۱)  
نفت خام تحویل پالایشگاه برای مصرف داخلی ۲۰۳۸۰۰۰ متر مکعب (صفحه ۱۱)

جمع نفت تصفیه شده ۱۴۱۳۵۰۰۰ متر مکعب

اجاره پالایشگاه آبادان یا پولیکه از این راه نصیب ایران میگردد يك شلینگ برای هر متر مکعب است.

ب - عواید حاصله ایران از اجاره پالایشگاه ها مساوی با ۱۴۱۳۵۰۰۰ شلینگ یا ۷۰۶۷۵۰ لیبره است. فرض کنید قیمت متوسط فروش (در بندر صدور) فرآورده های تصفیه شده ۱۰ لیبره برای هر متر مکعب است (تقریب نزدیک به یقین) بنا براین: عواید حاصله کنسرسیوم از فروش مواد تصفیه شده ۱۲۰۹۷۰۰۰ متر مکعب فی ۱۰ لیبره مساوی است با ۱۲۰۹۷۰۰۰ لیبره.

فرض کنید مخارج تصفیه کلا ۳۵ سنت آمریکائی برای هر بشکه و یا ۰/۷۸۶ لیبره برای هر متر مکعب است (یک متر مکعب یا هزار لیتر تقریباً مساوی ۶۲۴ بشکه است). مخارج تصفیه ۱۲۰۹۷۰۰۰ متر مکعب مساوی است با

لیبره  $12097000 \times 0.786 = 9308242$

قیمت خرید نفت خام برای پالایش طبق قیمت اعلام شده ۱۹۵۶

لیبره  $12097000 \times 429 = 518966130$

ب - وضع عواید پالایشگاه - (عواید حداقل و مخارج حداکثر در نظر گرفته شده است)

قیمت فروش ۱۲۰۹۷۰۰۰ متر مکعب فرآورده های تصفیه شده در بندر آبادان مساوی است با

لیبره ۱۲۰۹۷۰۰۰

قیمت خرید نفت خام برای پالایش فی ۴۲۹ لیبره - متر مکعب

مخارج تصفیه (حد اکثر فرض شده)

اجاره پالایشگاه (پرداختی به ایران)

پرداخت مالیات و متفرقه بایران

جمع مخارج

عواید خالص کنسرسیوم از عملیات پالایشگاه

همه میدانند که منافع عمده صنعت نفت در عواید پالایشگاه و حمل و پخش مواد نفتی است

و متأسفانه طبق قرارداد کنسرسیوم منافع پالایشگاه آبادان روی اصل ۵۰٫۵۰ قسمت نمیشود و فقط به پرداخت اجاره پالایشگاه و شاید جزئی هم مالیات بردرآمد اکتفا شده است و بهمین جهت طبق محاسبات تقریبی فوق که زیاد هم از حقیقت دور نیست ( آمار دقیق در دست نیست ) عواید ایران از عملیات پالایشگاه در سال ۱۹۵۶ در حدود هفتصد هزار تا یک میلیون بود در صورتیکه عواید کنسرسیوم منهای مخارج در حدود پنجاه و نه میلیون لیره یعنی ۵۹ برابر عواید ایران بوده است .

#### ج - نفت خام مناطق نفت خیز

نفت خام صادره در سال ۱۹۵۶ متر مکعب ۱۶۸۲۴۰۰۰ = ۱۶۲۰۹۷۰۰۰ - ۲۸۹۲۱۰۰۰  
 قیمت نفت خام صادره طبق قیمت های اعلام شده . ۷۲۰۱۷۴۰۹۶۰ = ۱۶۰۸۲۴۰۰۰ × ۴۰۲۹  
 قیمت نفت خام فروش به پالایشگاه طبق قیمت های اعلام شده . ۵۱۸۹۶۱۳۰

قیمت فروش ( دربندر ایران ) ۲۸۹۲۱۰۰۰ متر مکعب نفت خام = ۱۲۱۰۷۱۰۹۰  
 فرض کنید مخارج کلی تا تحویل نفت خام به کشتی بشکه ای ۲۵ سنت آمریکائی باشد ( ۲۵ × ۶۲۹ × ۱۰۰ = ۱۵۷ دلار و یا ۰٫۵۶ لیره برای هر متر مکعب ) .  
 مخارج کلی تولید و اکتشاف ۱۶۰۱۹۵۰۷۶۰ لیره

سود خالص ۱۰۷۰۸۷۵۰۳۳۰ لیره

۵۳۹۳۷۰۶۶۵ لیره

۵۳۹۳۷۰۶۶۵ لیره

۵۰ درصد سهم ایران از این سود خالص مساوی است با

۵۰ درصد سهم کنسرسیوم نفت سود خالص مساوی است با

د - وضع کلی عواید ایران و کنسرسیوم

عواید از پالایشگاه - عواید از شرکت تولید نفت ایران - جمع کل عواید در سال ۱۹۵۶

ایران	۱۰۰۰٫۰۰۰	۵۳۹۳۷٫۶۶۵	۵۴٫۹۳۷٫۶۶۵ لیره
کنسرسیوم نفت	۵۸٫۷۶۵٫۶۲۲	۵۳۹۳۷٫۶۶۵	۱۱۲٫۷۰۳٫۲۹۰ لیره

رقم عواید ایران که در صفحه ۳ گزارش شرکت های عامل نفت ایران برای سال ۱۹۵۶ ذکر شده ۵۴٫۳۳۲٫۸۱۴ لیره است . چون محاسبات فوق با استفاده از ارقام منتشره در گزارش مزبور و چند فرض که مبتنی بر اطلاعات منتشره در مجلات نفتی بود رقم کل عواید که برای ایران بدست آمده تقریباً بارقم رسمی که در گزارش ذکر شده مساوی است . میتوان تصور نمود که احتمال دوری از حقیقت در این محاسبات بیشتر از یک یا دو در صد ( کم و زیاد ) نمیتواند باشد .

چنانچه ملاحظه میشود منافع ایران از عملیات کنسرسیوم نفت در ایران ۵۰٪ نیست بلکه ۴۴٫۹ درصد است - چنانچه کار هائیرا که شرکت سابق بخرج خودش انجام میداد و اکنون انجام آن بگردن شرکت ملی نفت ، دولت و شهرداریها افتاده است بحساب بیاوریم عواید ایران از ۴۴٫۹ درصد هم خیلی کمتر میشود .

نکات قابل توجه در این بحث زیاد است . یکی اینکه چون در کویت و عربستان سعودی و ترونا پالایشگاه وجود دارد و بدست خود شرکتهای نفت اداره میشود باید دید طرز تقسیم عواید فرآورده های تصفیه شده در آنجا بچه نحو است و چه قسمتی از آن عاید ممالک مربوطه میشود .



امیداست که شرح فوق باعث سوء تفاهم نشود که کنسرسیوم نفت با ما غیر عادلانه رفتار میکنند. چون عواید ایران طبق قرار داد فروش نفت ( پیچ - امینی ) محاسبه میشود و توسط حسابرسان مستقل خارجی که شهرت بین المللی دارند کنترل میگردد ! طرز تفکر شرکتهای نفت و دوستان غربی ما این است وقتی قرار دادی بین دو طرف امضاء شده باشد و حیات اقتصادی و عادی مملکت مالک نفت هم چنین قرار دادی با تراضی طرفین امضاء شده باشد و حیات اقتصادی و عادی مملکت مالک نفت هم متکی به عواید نفت باشد . خدا به همه عمر وسلامتی عطا فرماید .

نکته - اگر گفته مجلات نفتی و روزنامهها درست باشد در اوان تنظیم قرارداد فروش نفت چنین استنباط میشود که طبق نوشته های همین مجلات و روزنامهها در حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار غرامت نصیب شرکت سابق شده که ۷۰ میلیون دلار ( ۲۵ میلیون لیره ) آنرا ایران پرداخت و بقیه اش به شکل نقد و اقساط از جیب سایر شرکتهای نفت که در برداشت ۶۰٪ نفت ایران سهم شدند درآمد .

فرض کنید نیمی از این مبلغ کل بابت ارزش پالایشگاه بوده است یعنی ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیون دلار ( ظرفیت پالایشگاه در حدود ۲۵ میلیون تن در سال بود و اگر برای ایجاد پالایشگاه و وسائلی مانند آبادان ۱۴ دلار برای هر تن ظرفیت تصفیه در نظر بگیریم قیمت آن ۳۵۰ میلیون دلار میشود و این رقم با حقیقت فاصله زیادی ندارد . ) معادل ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیون دلار سرمایه در آبادان ریخته شده است - اگر سود این سرمایه را فقط یک درصد در سال حساب کنیم سودی که باید عاید شود ۳۰۰۰۰۰۰ دلار خواهد بود در صورتیکه طبق محاسباتی که فوقا شده است عایدی ایران از پالایشگاه حد اکثر در ۱۹۵۶ یک میلیون لیره یا ۲۸۰۰۰۰۰ دلار بوده است. همه میدانند که سود یک درصد در هیچ جای دنیا وجود ندارد .

نرخ رسمی بانگهای ایران برای سود ۱۲٪ و در اروپا و آمریکا در حدود ۶ درصد در سال است . سود هفتاد میلیون دلاری که ایران طبق قرارداد غرامت داده و میدهد اگر ۴٪ در سال حساب کنیم معادل ۲۸۰۰۰۰۰ دلار در سال میشود و این درست معادل عایدی ایران از پالایشگاه در سال ۱۹۵۶ بوده است . بعبارت دیگر عواید از پالایشگاه سود غرامتی است که پرداخت شده و استفاده از پالایشگاه برای دیگران تقریباً مجانی است .

\*

## از عید زاکانی

## حکایت

شخصی خانهای بکرایه گرفته بود . چوبهای سقش بسیار صدا میکرد .  
 بخداوند خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد . پاسخ داد که چوبهای سقف ، ذکر  
 خداوند میکنند . گفت نیکست اما میترسم این ذکر بسجود منجر شود .

## شورش تبت

مسئله تبت يك مسئله داخل جمهوری مردم چین است و علیه این نظر در جهان امروز هیچگونه صدای واقعا جدی جز صدای آنتهائی که ذهنشان از جنگ سرد و تشنجات بین المللی مشوب گردیده است شنیده نمیشود .

اما در عین حال موضوع تبت نشان دهنده يك مسئله ملی خاص در داخل جمهوری مردم چین است که حل و فصل آن دارای اهمیت دامنهدار تری نه تنها برای هندوستان و دیگر کشور های آسیائی بلکه برای هدف سوسیالیسم است .

حل و فصل مسئله ملی در کشور هائی که دارای چندین ملت میباشد حائز اهمیت عظیمی است و در مقیاس خاصی همواره منعکس کننده روابط و سیاست های داخلی و خارجی اینگونه کشورها میباشد . این حقیقت واضح مخصوصا در مورد کشور هائی که راه ساختمان سوسیالیستی را پیش گرفته اند صادق است .

تمام این کشور ها در حقیقت امر با مسئله ملی در این یا آن شکل خود مواجه میباشند . در این کشورها حل و فصل مسئله ملی همواره چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ عمل در مقیاس معینی با وجود دموکراسی در روابط داخلی و اصولی بودن در سیاست سوسیالیستی خارجی مربوط بوده است .

اگر موضوع را از این زاویه نگاه کنیم . حل و فصل مسئله ملی در جمهوری مردم چین حائز اهمیت زیاد است . امروز در جمهوری مردم چین قریب ۳۵ میلیون اعضاء اقلیت های ملی گوناگون زندگی می کنند . بیش از نصف خاک جمهوری مردم چین که کشوری توسعه نیافته ولی بالقوه بسیار ثروتمند است محل سکونت اقلیت های ملی است . اینها بطور عمده در مناطق سرحدی سکنی دارند و مخصوصا بهمین جهت روش حل موضوع اقلیت ها در جمهوری مردم چین از لحاظ بین المللی بطور وسیع تری مورد توجه قرار میگیرد .

طرز تلقی و روش رهبران چین نسبت به مسئله ملی بر حسب تغییرات سیاست چین مخصوصا تغییر ناگهانی که در سالهای ۵۸ - ۱۹۵۷ رخ داد در حال تغییر بوده است .

در نتیجه تغییر ناگهانی سال ۵۸ - ۱۹۵۷ شعار « شکفتن گل ها » « بشعار » کنند غلغهای هرزه « و شعار » مبارزه علیه بوزواکری و « گماتیسیم » به « مبارزه علیه تجدید نظرطلبی و عناصر دست راست » تبدیل گردید و در داخل این چارچوب کلی ، شعار مبارزه علیه « شوینسیم چین بزرگ » موقوف گردید و « ناسیونالیسم محلی » بعنوان خطر اساسی ارزیابی شد .

هنگامی که در سال ۱۹۵۷ نخستین شایعات جدی تر راجع به آشفتگی در تبت و نواحی مجاور آن شنیده شد ، هنگامی که در اواسط سال ۱۹۵۸ در کنفرانس ناحیه ای



حزبی، کادرهای حزبی نواحی خود مختار سین کیانگ - اوو بگور بعنوان ناسیونالیست های محلی متهم شدند، هنگامیکه رئیس کمیته شهر و جامعه نویسندگان، مدیران ادارات امور داخلی، فرهنگ و تعلیم و تربیت ناحیه ای و دیگر کارمندان عالی رتبه ناحیه به ترویج و تحریک جنبش تجزیه طلبانه، مخالفت با اصلاحات اجتماعی و تبلیغ این امر که حزب کمونیست چین فقط حزب چینی هاست و غیره متهم شدند و سپس هنگامیکه در تمام کشور حملات علیه «ناسیونالیسم محلی»، «جریان های بورژوازی و ضد سوسیالیستی» در میان اقلیتها از سر گرفته شد، کلیه این جریانها به اضافه اخبار دیگر بخوبی نشان میداد که در جمهوری مردم چین کار حل مسئله ملی ازجائی معیوب است.

با وجود این حقیقت که راه نواحی اقلیت نشین چین و مخصوصا تبت واقعا به ناظرین خارجی بسته بود، در ماه های اخیر گزارش های بیشماری از تبت به جهان خارج میرسید. اینگونه گزارش ها و بالاخره حتی اعلامیه رسمی چین در باره شورش تبت تصورات فوق الذکر را تأیید نمودند.

بدون هیچ شك و تردید تبت حساس ترین و مشکل ترین مسئله ملی در جمهوری مردم چین تلقی میگردد و بهمین جهت است که تا حدودی مخصوصا در نظر مردم آسیا، بمترله سنگ محک سیاست چین در ارتباط با مسئله ملی شمرده میشود.

حل مسئله تبت که رهبران چین همواره خصوصیت ملی آنرا اعتراف نموده و قول داده اند که يك موقعیت خود مختاری مخصوص را برای آن تأمین کنند و آنرا در موافقت نامه آزادی مسالمت آمیز تبت در سال ۱۹۵۱ نیز تأیید نموده اند نه تنها مورد علاقه قراوان هندوستان است که مصرانه کوشش میکند در اثر حوادث فعلی بهیچ شکل بجنبگ سرد کشیده نشود و باوی از نقطه نظر سیاست بلوک بندی رفتار نگردد، بلکه مورد علاقه دیگر کشورهای آسیا و در درجه اول کشورهای بودائی است که در عین حال که حاکمیت چین را بر تبت برسمیت میشناسند، تبت را نظر بملاحظات تاریخی، ملی و مذهبی از منظر وسیع تر طرز تلقی چین نسبت به آنچه در آسیا به روح باندونگ و پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز معروف گردیده است و همچنین از منظر روابطشان با همسایه بزرگی که در مجامع بین المللی همیشه از آن پشتیبانی کرده اند مینگرند.

با وجود آنکه مطبوعات جهان راجع به حوادث تبت مطالب و گزارش های متناقض قراوان درج کرده اند بعضی نکات کم و بیش روشن است. حتی طبق اعلامیه های رسمی چین شورش بزرگی در تبت راه افتاده است که در حقیقت دارای جنبه ملی است و واحدهای بزرگ نظامی برای سرکوب کردن شورش گماشته شده اند.

اکنون هشت سال از امضاء موافقت نامه مربوط به آزادی مسالمت آمیز تبت که وظیفه آن صاف کردن راه برای خود مختاری بالفعل تبت بود و سه سال از برقراری کمیته مقدماتی استقرار خود مختاری که در اواخر سال ۱۹۵۶ و اوائل سال ۱۹۵۷ برای تأمین مقدمات استقرار تدریجی خود مختاری در ناحیه تبت تشکیل شد میگذرد ولی وضع تبت پس از سالها بصورت فعلی در آمده است.

منابع چینی معمولا نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی را متهم میکنند («دارو دسته ارتجاعی محلی در اتحاد با امپریالیست ها») که شورش را سازمان داده و رهبری کرده اند و در این بیان به سازمان اجتماعی بسیار عقب افتاده تبت اشاره میکنند.

کاملا ممکن است که نیروهای ارتجاعی داخلی شورش را رهبری کرده و محافل

مخصوصی از خارج در این شورش ذینفع بوده و حتی آنرا تحریک نموده باشند. اگر واقعا هم بخواهیم از ظواهر امر قضاوت کنیم يك طبقه محدود صاحب امتیاز در آن کشور گله داران، اشراف فئودال و لاماهای که در ردیف عقب افتاده ترین افراد تمام آسیا باقی مانده اند مانع تکامل نیروهای تولیدی و روابط اجتماعی میگرددند بنحوی که میشود انتظار داشت که در آنجا نیز مانند همه نقاط آسیا عناصر کهنه بنحوی اجتناب ناپذیر با عناصر نوبه کشمکش پردازند. با تمام اینحال و تا حدودی درست بهمین دلیل، انسان طبیعتا متعجب میشود که چگونه آن دسته ارتجاعی توانست چنین توده های عظیمی از مردم تبت را بسوی خود جلب نموده آنرا به شورش آشکار بکشاند. با احتمال کلی باید گفت که دستگاه رهبری چین خصوصیات ملی مردم تبت را آنطور که باید و شاید بحساب نیاورده است. رهبران چین موفق نشده اند روش شایسته و مناسبی پیدا کنند و اقدامات خود را اساس درجه تکامل مادی فعلی و برپایه احساسات و تمایلات مردم تبت آغاز نمایند. يك سیاست اصلاحات عمومی فقط هنگامی میتواند موفق شود که بنحو متناسب باترقی لاینقطع خود مختاری وسیع و واقعی توأم گردد و با اشکال دموکراتیک مناسب تعقیب شود.

البته عملیاتی که هنوز برای سرکوبی شورش جریان دارد نمیتواند مسئله ملی را در تبت حل کند زیرا تاریخ بما تعلیم میدهد که اینگونه مسائل را نمیتوان با زور یا با اسلحه حل و فصل نمود. شورش تبت در حقیقت مسئله روش سیاسی نسبت به اقلیت های ملی در جمهوری مردم چین را بوی نخستین بار باز کرده و مطرح نموده است و دنیای خارج با علاقه مراقب خواهد بود که آیا چین علل و زمینه واقعی شورش را کشف خواهد کرد و نتایج لازم را از آن خواهد گرفت یا نه؟

### در آداب کشور داری

کی کانگ وزیر مملکت «لو» از استاد پرسید: بهترین وسیله ووظیفه حکمرانان کدام است؟

استاد گفت: حکمرانی عبارت است از مستقر کردن نظم در میان ملت،

ولی این نظم باید در وجود خود حکمران ریشه داشته و نمایان باشد. اگر جناب وزیر این نظم را برآستی در گفتار و کردار خود جلوه گر سازند کدام کس را جرئت و یارای آن میماند که برخلاف نظم رفتار نماید؟

مکالمات کنفوسیوس (۵۰۰ ق. م)



## افسانه موسیقی

اکثر ملل مشرق معتقد هستند که پایه موسیقی و پیدایش آن در هندوستان بوده است. اما در هندوستان چگونه موسیقی پیدا شد؟ یک شاعر گمنام که شاید هندی هم باشد میگوید:

هست هوشیار مرغی دلستان      مسکن آن مرغ در هندوستان  
مرد علمی سخت درکارش گرفت      علم موسیقی ز منقارش گرفت

حالا این ابیات چقدر شعر است من نمیدانم. ولی این افسانه که علم موسیقی و لحن آن از منقار مرغی گرفته شده است در همه جای جهان شهرت دارد. یک افسانه ایرانی که در کتاب جنگ خطی متعلق به پانصد سال پیش مضبوط است میگوید:

اما موسیقار مرغی است بزرگتر از ماکیان. بر فراز کوههای سخت و صعب خانه میکند گرد همدم و جفت نمیکرد مگر زمانی که هوس تولید مثل ویرادرمیرسد و آن هم در سراسر زندگی یکبار است، منقاری بزرگ و پهن دارد که نوک آن بمثابة نیشتی تیز است. بزرگ نوک او سوراخهای فراوان بفرمان خداوند تبارک و تعالی پدید آمده است که از آن بهنگام تنفس نواهای دلانگیزی صادر شود و فایده آن باشد هنگامی که موسیقار آهنگ شکار کند از سوزل در آن بدمد و نواهای گوناگون پدید آورد که در نتیجه آن شکار را فریبید و از آن تناول نماید.

گویند زمانی که موسیقار آهنگ تولید مثل نماید نواهای شورانگیزی در کوه و دشت سردهد تا جفت او در کجا باشد، دل از کف بدهد. چون هنگام تخم گذاردنش فرارسد با شیان خویش پناه برده و چون ماکیان بتخمی که نهاده بخوابد و بسروند ترانه های جانسوز آغاز کند تا از نوکش آتشی بجانش افتاده و خرمن هستیش را سراسر بسوزاند و جوجکان در خاکستر گرم اندام مادر خود چشم بجهان گشوده و از باقی بدن مادر خود تا کوچکند استفاده نمایند والله اعلم بحقائق الامور

گویند نی چوپانان نخست از باقی نوک موسیقار بوده است. و از آن زمان که پلیدی جهان را بگرفت موسیقار تاب زیست نیاورد و روی از جهان دورو بر تافت. و علم موسیقی از نام موسیقار بجهان باقی ماند و نوای فرزند از آموختن آن دریغ مکن چه از عنوم الهی است و معرفت بر آن معرفت بروح و روان و جهان جاودان باشد. و هرگز هیچ مرد بخرد و پیامبری علم موسیقی را نهدی فرمود و تو اگر روی سخت با خاتم النبیین است پس بدان تا هنگامی که موسیقی علم بود کسی را یارای لهو و لعب نبود و محمد مصطفی (ص) آنرا تحریم فرمود که علم نبود.

# نامه‌ای باستان‌شناس دانشگاه

استاد گرامی و عزیز من ....

از شما، تنها شمائی «برون‌ما» بخاطر دارم که زاده‌تصویر و پیکر شماست. گرچه گاهی زیرکانه عقاید و افکار تان را از خلال گفته‌هایتان میخوانم اما این شناسائی نمی تواند مرا - اقناع نماید.

اما من .... ماهیست که مفلوک و منزوی در روی نیمکت های دور افتاده و متروک کلاس درس شما می‌نشیم. در میان چهره‌های نا آشنا و بیگانه دانشجویان چهره من نیز که گاه ناخود آگاهانه در نگاهتان می‌دود. شاید هر گرم ندیده باشید و یا نام من هرگز در اندیشه شما ننشسته باشد من این ناآشنائی را نوعی گریز و پرهیز تعبیر میکنم که شما آن را آفریده اید و نوعی وظیفه میدانید با اینهمه گاهی خود را سرزنش میکنم از این جهت که دانشجوی علوم اجتماعی باید در اجتماع باشد تا بتواند سرشتها و گروهها موسسات و نهادهای اجتماعی را آنچنانکه هست نه آنچنانکه باید باشد بشناسد و امور اجتماعی را توجیه و تبیین کند.

اما شما که دکتر در جامعه‌شناسی هستید هرگز اندیشیده اید که گروه کوچک کلاس ما را بشناسید و افکار و اندیشه‌ها و عقاید ما را دریابید؟ من خود را از این اهمال سرزنش میکنم گرچه این اهمال بیشتر از طرف شما احساس میشود.

من هفده سال جوانی یعنی بهترین فصل کتاب زندگیم را روی همین نیمکت هاتباه کرده‌ام امروز وجود من عصاره ای از عقده‌ها و چکیده ای از نا کامیها و سرکوفتگیهای پی در پی است.

جمله شما در کلاس درس بمن قوت قلبی بخشید تا سکوت خویش را بشکنم و باشما که همچنان باشاگردان خویش بیگانه مانده‌اید سخن بگویم و گله کنم جمله‌شمار اندیشه‌ام محبوبانه میرقصد و جابرا نه آزارم میدهد. گفتید:

«ما هیچوقت خود را بجای طرف نمیگذاریم یاغم دیگران را نمیخوریم و اندوه و گرفتاری آن‌ها را احساس نمیکنیم.»

راست است این گفته درباره همه ما صدق میکند اما وقتی استاد علوم اجتماعی چنین ادعائی دارد آیا او خود اندوه و گرفتاری شاگردانش را احساس میکند؟

استاد ناآشنایم .... نمیخواهم سخن پردازی کرده باشم و بالفاظی و سخن سازی شما را متوجه وجود مبتذل و فاقد ارزش خود کرده باشم نه درباره من اینطور قضاوت نکنید مرا بعنوان یک دوست بپذیرید و به انتقاداتم پاسخ گوئید. اگر اشتباه میکنم قانم سازید.

دیروز از برگه‌هایی که نشانه بیمایگی و بی‌اطلاعی ما بود گله کردید و گفتید همه ما کودکان دبستانی را میمانیم که هنوز پس از شانزده سال تحصیل جای ارائه افکار و عقاید و پیشنهادات تازه و بدیع شما درس پس میدهیم.

گفتید: «محفوظات ذهنی شما وقتی بهمانتنقل میگردد بصورت گوی کاملی است ولی هنگامیکه دوباره این مفاهیم بصورت پرسش از ما بشما رجعت می‌کند آن چنان با ذهن و اندیشه



شما بیگانه و ناآشناست که شما حتی در شناسائی آن دوچار تردید و شبهه می گردید - من این گفته و نظر را نمیتوانم پذیرفت زیرا که : آنچه از ذهن سایرین بما منتقل می گردد بصورت خلقت اولیه آن پدیده نیست بلکه جزئی یا شمائی از آنست و این تسلسل به آنجا میکشد که بضر مطلق میرسیم .

از طرف دیگر آیا از انسان های فرسوده ایکه ماشین وار از بیانات شما نت های ناقصی برمیدارند میتوانید انتظار بیشتری داشته باشید ؟ آیا تنها با سخن بازی امور اجتماعی حل و فصل میشوند ؟ من هرگز از جانب دیگران قضاوت ابلهانه نمیکم آنچه مینویسم تشخیص وتمیز مفاهیم و ادراکات ذهنی من است .

ماه هاست که خسته و بیرمق فاصله درازی را از محل کارم تا دانشکده میپیمایم اندیشه های زیبا و وسیعی نسبت باین موسسه و چنین تازه روئیده داشتیم میاندیشیدم که در اینجا با امور و پدیده های عمیقتری میتوان آشنائی یافت تصور میکردم در اینجا شناخت امور اجتماعی به آسان ترین راهی میسر خواهد بود .

اما در اینجا هم آنچه مطلوب و دلخواه من بود وجود نداشت از شما که استاد علوم اجتماعی هستید میپرسم !

آیا هرگز با شاگردان کلاس خود از نزدیک تماس داشته اید ؟ آیا يك يك آن هارا می شناسید ؟

پاسخ شما قطعاً منفی است زمان را گناهکار تصور میکنید ؟ اما آیا یکبار در ماه یادرسال این امر میسر نبود .

براستی گروهی که خود یکدیگر را نمیشناسند و بافکار و عقاید یکدیگر آشنائی - ندارند و از هم میگریزند و وحشت میکنند چگونه میتوانند با همکاری یکدیگر گروه بزرگتری را بشناسند و تاثیر و تاثر نهاد ها و موسسات وسیعتری را بر یکدیگر توجیه و تحلیل کنند ؟ من متعلق بگروه کوچک این کلاس اما هیچکس را نمیشناسم از همه حتی يك يك استادان خود بیگانه مانده ام .

نه تنها من .... این نقص اکثر دانشجویان این کلاس است راستی از شما میپرسم با این گروه ناآشنا و بیگانه چه میتوانم کرد ؟

این بیگانگی امروز در يك بررسی راجع به «تاثیر عوامل مختلف بر قبایل و عشایر پس از مهاجرت و شهرنشینی» بخوبی مشهود بودومن این دوگانگی و گریز را در تشکیل گروه های «مرد» و «زن» بطور جداگانه بخوبی احساس کردم .

دانشجوی علوم اجتماعی وقتی گروهی را که خود متعلق بآنهاست و میخواهد با آنها همکاری کند شناسد و آشنائی با ادراکات و معتقدات و تمایلات آنها نداشته باشد چگونه قادر است امور اجتماعی بزرگتری را حل و فصل کند و علل و عوامل حوادث و وقایع اجتماعی را بشناسد ؟

وقتی شما ماشین وار و ثوریکمان درس میدهید توقع دارید محفوظات ذهنی ما - طوطی وار تجلی ننماید ؟

من منقد یا نویسنده نیستم اما وقتی بکلاس خود میاندیشم اگر گروه کلاس را ناهم آهنگ و نامتجانس حس نکنم لاقلاً خود را عضوزائد و مبتدلی احساس میکنم که ابلهانه زندگی و وقتش را به بازی گرفته است .

کله نمیکم از اینکه ما را کودک دبستان خوانده اید از ما جز این انتظار نمیتوان

داشت از پیکر های خسته ای که دید شمارا دربر گرفته اند جز اینکه محفوظات خود را طوطی وار بشما بازپس دهند چه انتظاری میتوانید داشته باشید این پدیده های ناپذیر مخلوق محیط اجتماعی و تربیتی ما است .

بدین مفرط نیستیم . اما در هر امری محتاطم آنچه رنج میدهد ملاک قضاوت شماست از خیال پردازی و آرمان پرستی می پرهیزم اما وقتی وجود گروهی که در آن هستم برای من لاینحل و غافل جلوه کند چگونه میتوانم امور و پدیده های اجتماعی جامعه امریکا یا انگلیس یا ژاپن و غیره را تجزیه و تحلیل کنم و کنه حوادث و وقایع اجتماعی را بیابم .

وقتی استاد راهنمایم بکلاس رسمانه درس اکثفا نماید و او امری صادر کند چه حاصل اگر فرضا بدانم دور کیم یا گابریل تارد یا آگوست کنت و پیروانش نسبت به جامعه و امور و پدیده های اجتماعی چه نظریاتی داشته اند وقتی موجودیت موسسه و طرز کار و روش تحقیق و همه و همه چیز هائی که مرا در بر گرفته اند برای من همچنان پیچیده باقی بماند بحث نهایی اکولوژی یا مرفولوژی یا سوسیومتری و غیره برای من چه مشکلی را خواهد گشود ؟ دکارت میگوید «هیچ چیز را نپذیرید مگر آنکه صراحت آن بر شما مسلم شده باشد» آنچه میآزارد ناشی از همین مطلب است . چه ما همه چیز را بی کمترین صراحت می پذیریم .

و بان دلخوش میشویم ...

استاد گرامی در جهانی لاینحل و غامض دست و پامیزم از اینکه بشما نامه نوشته ام پوزش میخواهم این راهی است که من بمیل و رغبت برای خود گشوده ام اما برآستی با این گروه که بقول شما چون کودکان گرد هم آمده اند و نام دانشجوی علوم اجتماعی را بر خود نهاده اند چه میتوانم کرد ؟

گرچه این نامه درخلاء و فضائی که از همه چیز تهی است رها میشود اما من گاهی دوست دارم برای تسکین خود در خلاء فریاد بزنم باور کنید از کودکی گوش ما از این اصطلاحات و عبارات واسامی انباشته و آزرده است کاش میتوانستیم موسسه را با کار و فعالیت خستگی ناپذیری گسترش و توسعه دهیم و این ردای دبستانی را که شما خود بر ما پوشانیده اید پاتکاپو و عمل از دوش خود برداریم .

پیشنهاد میکنم این گروه را در آغاز باروشی ابتکاری و نوبهم بشناسانید و این خلاء را که بین استاد و شاگرد وجود دارد پر کنید تا در پناه هم بستگی دائم و زوال ناپذیری غوامض و مبهمات را بشکافیم و هماهنگی و همکاری بونی بیافرینیم این شماست که باید حس حقارت را در همه بپرانید و بهمه بنمایانید که لیاقت فعالیت را دارند . وقتی امور و پدیده ها عینی تر گردد ذهنی تر میشود من معلم اخلاق نیستم آنچه پیشنهاد می کنم آرزو و تمایل اکثر ما است میخواهیم این چنین تازه روئیده را بنحوی صمیمانه تر پرورش دهیم وقتی مقصد نهائی خویش را دریابیم و آن را دنبال کنیم آنگاه طوطی های امروز شما میتوانند بلبلانی نیز گفتار باشند گاهی ناکامیها و نامرادی های سر کوفته مارا بر اهوائی میکشاند که پایانش رانیشناسیم اما تنها برای تشفی تمایلات درونی راهی را میکشائیم من این راه را پیموده ام اما با اعصابی فلج و فرتوت واپس مانده ام .

با اینهمه این راه را با همه ابهامش خواهم پیمود . همانطور که شما خواسته اید - طوطی وار . ناخود آگاه درست شبیه یک کودک دبستانی ...

اما استاد من ... کاش دست مارا میگرفتید و بجای تفریر این اسامی و بیان روش ها و تست و ارائه این نظریه ها و عقاید و افکار مارا باین موسسات یا هر نوع امور و وقایع



اجتماعی و روش شناخت جوامع مترقی و علل پیشرفت آن‌ها بصورتی تجربی و عملی از تردید آشنا میکردید. آن وقت سازش و حسن تفاهمی درما ایجاد میشد و می‌توانستیم برای شما - شاگردان دلخواهی باشیم اگر شما بخواهید ما میتوانیم بهتر از این باشیم توفیق شما و موسسه ناشناخته شما را آرزو میکنم.

گرچه این آرزو وابسته خود خواهی مفرط من است زیرا من نیز فردی متعلق باین گروه زوال آن بقنای راهی که برای فریب خود گشوده‌ام میتواند بستگی داشته باشد. در پایان نامه‌ام بار دیگر از شما پوزش میخواهم تنها باین جهت که وقت شما را تباه کرده‌ام.

شاگرد ناآشنای خود را ببخشائید

ماهرخ پوزینال

دانشجوی علوم اجتماعی دانشگاه

## گله رستم از روزگار خود

چو از آفرین گشت پرداخته	بیاورد مر رخس را ساخته
نشست از برزین و ره برگرفت	چمان منزل جادوان در گرفت
همی راند پویان براه دراز	چو خورشید تابان بگشت از فراز
درخت و گیا دید و آب روان	چنان چون بود جای مرد جوان
چو چشم تدروان یکی چشمه دید	یکی جام زرین برش پر نبید
فرود آمد از اسپ و زین برگرفت	بزم و بنان اندر آمد شگفت
نشست از بر چشمه ، فرخنده پی	یکی جام یاقوت پر کرده می
ابا می یکی نغز تنبور بود	بیابان چنان خانه سور بود
تهمتن مر آنرا ببر در گرفت	بزد رود و گفتارها برگرفت
که آواره بد نشان رستم است	که از روز شادیش بهره کم است
همه جای جنگست میدان اوی	بیابان و کوهست بستان اوی
همه جنگ با دیو و نر اژدها	زدیو و بیابان نیابد رها
می و جام و بویا گلو مرغزار	نکردست بخشش مرا روزگار
همیشه بچنگ نهنگ اندرم	دگر با پلنگان بچنگ اندرم
بگوش زن جادو آمد سرود ...	

شاهنامه

## « مبارزه تن بتن »

در پهلوی ، هوا همان جوریست که کنار دریا هست ، دم کرده ، خفه ، دود زده ، وقتی هم که تابستان باشد - همانطور که بود - گرمی لزجی روی همه چیز خوابیده که سر میخوره و تن همه میچلاند . تا آنجا که عرق از همه جا چك چك میچکه .  
تو این هوا ، زیر آسمان کنار دریا ، مشت زنی خودش دوست داشتنی است ، جنگیدن با شالیها ، تو خاک و لرم خودشان . کار خوبی ، اما نتیجه خوبی نباید داشته باشد .



شش جفت با هم جنگیدن ، حالا هفتمی میرود تو رینگ ، بازی شروع می شود ، وضمان خطرناک است ، دو بردو ، چهارتا باخت داریم ، هوا داغتر و چسبنده تر شده . من تحریک شدم ، بعدش بازی من است . دادو بیداد مردم برای داور و بازیکن ما بوی دلچسبی ندارد ، میروم تو ، زنگ سروصدای مردم را میشکافد و مثل نیژه میزند بیرون . یارو هیكلش قلقماقه ، تنش مثل ذغال سیاه ، بازوهاش مثل تنه درخت کلفت و پیچیده است و سینه اش آنقدر جادارده که می تواند نصف هوای دریا را بالا بکشد . قدش قد من ، اما دستهای از دستهای بلند من بازهم بلند تره ، فکر همه اینها هستم و با خودم تو ترازو میگذارمش .  
- خوب . باید باش تو بازی کنم ، نمیدونم بازیش چطورره ، اما معلومه که مشتتاش کاریه .

بالهجه رشتیش می گوید :

- اگه یکی باشه که بمون برسه کلی کارمون جلو میره ، ما خودمون همینجوری تمرین می کنیم !  
- آره شهر تهرون هم همینطوره ، اما اینش خوبه که یه فرقی داره ، واسه اینکه ما یه وسائلی داریم که شماها ندارین ، تازگیها یه آلمانیه رو آوردن که چیز یادمون بده . همینکه با هامون اومده !

میخواهم بش بفهمانم که برای همین ازش قویترم . ادامه میدهم :

- آره سال پیش ، سر قهرمانی پایتخت چهار کیلو وزن کم کردم ، سابقه روهم بردم ! یعنی که من کهنه کارم . اما او گوشش بدهکار این حرفها نیست ، یا اینکه خودشو بآن راه میزنه . صدای مردم کوتاه می شود ، میفهمم که بازی بنفع ماست .  
- بور مائین بریم ، تموم شد .

او جلو و من عقب از لای جمعیت رد میشویم ، رینگ تو سالن ورزش يك مدرسه است ، يك سالن کوچک که دوپست نفر بزحمت می توانند توش نفس بکشن ، اما جمعیت بی حساب مثل مورو ملخ از سروکول هم بالا میروند . یکمده پشت در مانده اند یکدفعه فشار می آورند ، در را باز می کنند و میریزند تو ، پنجره ها بسته است ، مردم ، از سروکول هم ورمی چهند ، سینه میزنند ، هوار می کنند ، پیرهنهای خیس ، چسبیده بتن های بوگند و ، هوای سنگین و نمدار که تو يك اطاق بزرگ گیر افتاده ، تا با دود سیگار و گردو خاک به



جهنم حسابی بسازد .

وقتی رفت روی رینگ ، مردم برایش هلهله کردند اما من ، متلك هارا بالا کشیدم اینهاكلك را سرهمه بچه ها سوار کرده بودند ، یکی دستم را کشید ، برگشتم :  
- هی .... سیروس ! تو کجا این جا کجا ؟

میدونستم که رشته . اما انتظارشو اینجا نداشتم بش گفتم :

- سیروس چون . وقتی بازی تموم شد وایسا باهم بریم !

يك باپای کوتوله ای تویوق دستیش فالید که هیچ کسی هم نشنید :

- واسه وزن هشتم (قارتاس) از پهلوی بازیکن تهران ، بیان تو رینگ !

می شینم روی صندلی گوشه رینگ ، كلك تیم ، اون نازکه ، با سیبلهای سیاهش از روی طنابها پرید تو ، دستکشهارا دستم میکند . نگاه کردم بکف رینگ ، چند جای روکش پاره است ، شاید پیش بیاد که پای آدم لای درز و دورزش گیر کنه و شایدم یکدفعه کله پاشه ! هوا هم که نیش های داغی میزنه ، هنوز هیچی نشده خیس عرق شده ام ، دستکشا داغه ، نفس نمیشود کشید ، دوتا باد بزن برقی هوای لخته شده را چنگ میزنند . اونی که وسط رینگ ایستاده صد امان می کند . دوتائی میریم میان میدان .

- باهم دست بدین .

دست می دهیم میگوید :

- بازیتون باید فنی باشه ، این مهم نیست که بیرین یا ببازین ، با چهار گوش پنجه ها

بکوبین ، هر کسی سه دفعه عوضی بزنند یضرب دکه ،

با خودم اندیشیدم : شایدم بشه یارو رو سه فوله اش کرد .

- از کمر بیائین . پس کله و جاهای دیگه ترین ، همین که گفتم (برك) از هم سوا

میشین ، میفهمین ، خیلی خوب ، برین سرجاهاتون و بدم شروع کتین .

باز هم دست می دهیم ، بدو میرویم بگوش خودمان ، سوت میکشند . یعنی حاضر ، لئه

لاستیکی رو میچپانم روی دندانهایم . تند تند از بیرون میخواهند یه چیزهائی حالیم کنند ،

از طناب آویزان می شوم ، تا تم نرم بشه .

- دنك !!!

- خوب شروع شد ، باید یه خورده ای جمبید .

یه نگاه دزدکی بیلا میکنم ، دلم جوش میخورد ، اما میدانم که توی صورتم چیزی

پیدا نیست . خودم را خوب نشان میدهم . میروم جلو با بدن خوب ، با رقص پای تمیز و

مرتب . همه چیز را از اول خواندم .

- سیاه داغوش کن ، سیاه بیرونش کن !

قال مقال مردم کار خودش را میکند . این رسم است . باید وقتی بهم میرسیم با

دستکشا دست بدهیم ، مشتت را همان جور میبرم جلو ، عوضش چپ محکم میخورد توی

صورتم ، میبرم عقب :

- ده ، ناكس !

تو سالن غوغا می شود ، یارو کار نکرده و سگ جانه !

- لامصب ، عجب سیاه میکنه ، سرم گیج میره ، با مشت اول ، باید حواسم جمع

باشه ! خودم را می کشم پشت دستکش ها و آرنجهایم . آنطور که هیچ بجارا برای زدن گیر

نیارود ، پشت سرش هم يك چپ کاری میبرانم ، چنان میخورد توی صورتم که خط دفاعش

داغان می‌شود. مثل اجل می‌روم روش، یک رگبار، چپ راست چپ. ضربه تو آنگاه که هقی صدا میکند، راست مستقیم، کله‌اش پرت می‌شود عقب، من را می‌چسبد.  
داور داد میزند:

— برك، بکشین کنار.

تنش مثل آتش تنم را می‌سوزاند، فرزی پس می‌چشم و تا می‌آید فکر هاش جمع بشود دو مرتبه می‌روم روش، توی شکمش. گاردش می‌افتد، ضربه دورانی رامیزنم و می‌زنم و روی چونه‌اش تکرار میکنم. دور و برم سروصدائی نیست، نفس‌ها حبس شده، بچه‌های خودمون هیچی روی من حساب نمی‌کردند برای اینکه قدرت حریم را خیلی بیش از من میدانستند، حال‌است پاشان رفته بود توی لنگه گیوه شان! آنها بودند که داد می‌زدند، که تشویق می‌کردند، که گوشه‌ریزنگ گیرش آوردم و زدمش، داور جدامان میکند، می‌روم عقب، دست سیاهه را بلند میکند: فول!، داد میزند:

— بوکس!

با سیاست خوبی، نرم نرم می‌لرزیم جلو، ضربه چپ ساختگی، می‌خواهد که بجنبد ضربه راست مستقیم، می‌خواهد کفرینک. نک‌آون! برق‌آز کلمت پریده! از روی زمین بامی‌شود، گیج گیجی می‌خورد. داور هشت تا می‌شرد، فریاد می‌زند:

— بوکس!

نفس گرفته، تنم خیس و لیز شده و احساس این رامیکنم که چیزی مثل مارتوش لیز می‌خوره، ضربه محکمی می‌زند، می‌افتم روی طناب. بعداز همانجا ضربه گردرامیزنم که ضربه پیروزی ام است امیزنم بصورتش، پس پسکی می‌رود عقب! زنگ را بموقع زدند، دورا ول مرد. دستکش داغ دستم رامی‌سوزاند.

روی صندلی نمی‌نشینم، همانطور ایستاده، نفس عمیق میکشم، آب روی تنم می‌باشند، حوله میکشند، کسکها تو کارشان عجله میکنند یک چکه هم آب می‌خورم. اما فایده‌ای ندارد. همه چیز آدم را جز غاله میکند. نفس تو دل‌م گره شده یامن آمدن رفتن را نمی‌فهمم. صدای زنگ بلند شد، می‌روم جلو، باز آمدم دست‌بدهم، ضربه شو دیدم، زود جمع‌شدم. خورد روی مشت‌هام «عجب می‌زنه! اگه بدوش بگیره تو فکم، کله‌بامیشوم» باش گرگم بهوا میکنم. میدوانش که خسته میشود، اما خودم بدتر از او، بادهان هوای جهنمی راقورت میدهم که نمی‌فهمم، یک چپ‌راست صورتم را میکوبد. سیاهه را بغل میکنم، همانطور دوتا توشکمش می‌زنم، اوهم خسته خسته است. فریاد داور را نشنیده می‌گیرم، خودش فرصتی است برای استراحت، بعد که وقتی میگردد، بتندی برمیگردد عقب، خم میشوم، یک‌راست خوشمزده و کاری میکوبم. توشکمش! خم که بودم دوتا مشت می‌آید مثل پتک پشت سرم را زیر خودش می‌گیرد. آنطوریکه توکله ام به جایی سوخت، خوب شد که داور تو آن هوای جوشیده خطا گرفت و گرنه با آن گیج گیجی که می‌خوردم کارم ساخته میشد. مردم داد می‌زنند:

— غلطه آی غلطه!

یک خورده که بهتر شدم مبارزه را شروع میکنم، پائین، بالا، وخته که شد مشت‌ها را ول می‌کند، بی‌خوده، اما مرا پرت میکند، «آخ اگه هاش یخورده هوا بود». یک خطای دیگه، دستش را که بالای من کنند. مردم یک جور حسابی می‌جنبن، وقت نگهدار باله‌جهرشتیش فحش میدهند. مردم سینه می‌زنند که هوا را همه‌می‌پوشاند و موج می‌زند، کاغذ هائی پرت



می‌شود تورینگ. رنگ صورت سرپرست ماکه داور است مهتابی شده، توخیابان، پشت سالن، مردمی که چیزی نمی‌بینن، اما جنجال راه انداخته اند، اما برای من خوبه، «هر جور شده یک فول دیگه. خوبه خوب میشه، که اینطور بشه، که سه فوله بشه و بیرونش کنن، که دکش کنن» اما مردم پر جنجالی هستند. و این ترساننده است، چه می‌زنند، عقب می‌روم، دم گوش خودم که زمینش خیس است «که یک سطل نیابردن که آب روی رینگ نریزه» لیز می‌خورم. حریف چند قدم بامن فاصله دارد، تازه مشتی هم زده، مردم هوار میکنند که انگار زلزله آمده، داور، هه، ده تا شمرده تادل مردم خوش باشد، تا سه هفت خستگی میگیرم، بعد حاضر می‌شوم، - بیخود برام شمرده - ترس جان چیزش را و عقلش را کشته، می‌روم تو، مشت می‌خورد تو کمرم، بیرون که می‌آیم تو بیضه‌ام، چرا می‌زند؟ عصبانی، گیج، سیاهه دیگه مثل دیو کستی می‌گیرد، فیف فیف میکند، لگد می‌یراند، دیوانگیش از فریاد هائی است که مردم میکنند. می‌خواهم جواب دیوانگیش را با حرف حساب بدهم، با کارفنی، اما معلومه که نمیشود، لات ولوت هائی صدا میدهند!

- سیاه داغوش کن، سیاه بیرونش کن.

دهن کف کرده، چشمهای خونی، قیافه‌اش وحشت آورده، اما هوائی نیست که بالا بدم، بازو هام می‌جنبند، اما چشم هام سیاهی می‌رود، تو سینه‌ام می‌سوزد، گرما تا ته تنم برسه دوانده، «آب، آب، الان چادر هائی ما که کنار دریا ... سوت و کورن، موج تا چند قدمی شون می‌آد ویس میکند. ماسه‌ها را خیس میکنن، ماسه، خیس، موج، آب، آب، چادر هائی که تربیت بدنی بمون داده بعد مسابقه، آخ، تو سینه‌ام می‌سوزه، خطا دیگه تو کار نیست» داور تصمیم گرفته که خطا نداشته باشیم، او هم استفاده می‌کند و هر کاری که دلش بخواهد! تو سرم پتک کاری میکنند. جائی نیست جز سیاهی که ببینم. صدائی از دور می‌آید، یک کاری میکنم که زمین نخورم، برای اینکه دیگر نمیتوانم بلند شوم، واسه همین هم می‌اورا بغل میکنم، اما طفلک داور هم ناراحت است، نه می‌تواند این وضع را تماشا کند نه اینی هم که کار دیگه‌ای! سر سه چهار چماق از لای سر آمده‌ها پیدا می‌شود و مثل علم دسته‌ها تو جمعیت تکان تکان می‌خورد، وقت هم انگار کش می‌آید. آخرین نفسم را می‌کشم، هیچ چیز بسینه‌ام نمی‌رود که بره‌ام برسد. چپهای شلی ول میکنم که نتواند جلو بیاید، بعد یک رگبار با ته‌مانده قدرتم می‌زنم، سیاهی تنش آنقدر زیاد شده که تمام جاها را پوشانده، وقت می‌گذرانم، یک جا نیمانم، همین عصبانیش کرده، فیف فیف میکند و کف دهنش تو سیاهی همه جا پخش میشود، با چپ‌های لاجونیم جلوش را میگیرم، دیگه کارم ساخته است، چشمهای سرخ شده‌ای دور سرم می‌چرخد، رنگ آتیش «آتیشی که وقت آمدن، وسط راه، باش کباب درست کرده بودیم، همونجا وسط جنگل‌ها، جنگل‌های نمدار شمال، بعد شاگرد شوفره که کنار لاستیک ماشین چندک زد و شاشید، اونوقت رفت کنار نهر، دولاشد که خورده همیزم جمع کنه، اونوقت یه چیزی هم باز بون شمالی زیر لب زمزمه میکرد، یا اون بچه‌خوکی که توتاریکی شب زیر چرخها لغزید و نرم شد و استخوانهاش جرقی کرد و تموم شد، وقتی پیاده شده بودیم فقط چشمهای سرخ شده‌اش پلقی زده بود بیرون، همون چشمهای سرخ شده، رنگ آتیش»، یکی را با مشت نمی‌گذارم بیا بد جلو، دیگه کارم ساخته است، چشمهای سرخ شده دور سرم می‌چرخد، بعد از یک مشت که تو سرم چراغ روشن میکند بداور نگاه میکنم، صورتش را چیز تیره‌ای پوشانده، روی جمعیت چادر سیاهی کشیده شده، ادامه این بازی چه فایده‌ای

دارد ، بازی زورکی دارد می‌رود توچنگک آنها ، میفهمم که نباید ادامه بدهم ، وقتی زنک می‌خورد میفتم روی صندلی و توانستم بگویم :

— نمیتونم ... دستکش‌ها را در بیارین ....

بعد توطاقت استفرغ کردم ، و کنار رودخانه کرج و روزیکه آنطرفها نهار خوردم و آب شرش صدا میکرد یاد آمد ، و دیدیم که تو استخرخانه‌مان شنا میکنم ، توطاقت که ایستادم ، هم‌چیز دور سرم چرخید ، عصبانی بودم ، فریاد می‌کشیدم ، بچه‌های دیگه بدتر از من . پنج بسمه باخته بودیم .



باسیروس می‌رویم خیابان ، لاله می‌زنم ، دم یک کافه دوتا کانادا می‌خورم ، پیش یک بستنی فروش دوره گرد ( بیخ دربهشت ) راباطرفش سر می‌کنم ، عطش خفهام میکند ، سیروس باید برودرشت ، از پهلوی تا آنجا ساعت راحت .

— شاید بشه فردا پیام بپشت .

— حتماً بیا .

— خوب دیگه . خوش اومدی .

دم یه دکان بچه‌ها جمعند ، یک پاتیل‌گنده آب روی یک چهارپایه نشسته و ازش می‌رود ، نمیدانم ده تالیوان یا بیشتر خوردم ، همانجور مثل آتیش چرخان سرخ‌شده و داغ و سرخم ، بچه‌ها که رسیدیم لغت می‌شویم و شبانه می‌زنیم بدریا ، بر می‌گردم و می‌افتم . نمیدانم شام چی داریم ، چند تا قاچ هندوانه سرخ ، کش می‌آم طرفش ، قال چند تا ایش رامی‌کنم .

بچه‌ها همه حرفشان روی مسابقه است ، افتتاح بود ، بیچارگی بود ، هیچکس حالی ندارد که از زور دلخوری بتواند قر ترند .

پهن می‌شوم روی تخت ، یک چیزی دور خودم می‌پیچم و چیزی ندارم که بگویم . شاید هم برای اینکه می‌گویم ، دنبال قصه باشد برای یک وقت دیگه ، وقت دیگه‌ای که حالم عالی باشد .

پایان

بزرگمهر رفیعا



## نامه پارسی

شماره دوم «نامه پارسی» اخیرا بدست ما رسید. نامه پارسی که در پاریس منتشر میشود ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا است.

از مدتی پیش دانشجویان ایرانی در اروپا باین فکر بودند که فعالیت های پراکنده را متمرکز سازند و همکاری فکری بیشتری باهم داشته باشند. یکی از آثار این کوشش ها - «نامه پارسی» است.

ضرورت انتشاراتی که کوشش های فرهنگی واجتماعی دانشجویان ایرانی را که در خارج بسر میبرند منعکس کند از مدتها پیش محسوس بود. نویسندگان و اداره کنندگان «نامه پارسی» عده ای از جوانان واقعا باارزش ماهستند که موفقیت آن ها را در مسائل علمی و فرهنگی واجتماعی بدیده احترام مینگریم.

اما باید دید که روش نامه پارسی چیست؟ و آیا این مجله پاسخ گوی تمام نیازمندیهای جوانان ایرانی که در اروپا تحصیل میکنند میتواند باشد؟ وانتظاراتی را که ملت ایران حقا میتواند از آن ها داشته باشد برطرف سازد؟

مقالاتی که در این شماره چاپ شده جز دو مقاله بقیه درباره ادبیات و زبان است و در آن دو مقاله نیز مسئله ای اجتماعی طرح نشده است.

آیا آن ضرورتی که احساس آن جمعی از دانشجویان را به انتشار «نامه پارسی» برانگیخته احساس فقدان مجله ای ادبی بوده است؟ تصور نمیکیم چنین باشد. زیرا مجلاتی از این نوع وجود دارند و دانشجویان علاقمند نیز آن را در دسترس دارند.

بدین قرار مشکل است قبول کرد که در عصر تسخیر فضا و گرسنگی اکثر انسان ها، کسانی که خود را نامزد اداره ایران آینده کرده اند دور هم جمع شوند و با هزاران زحمت مجله ای منتشر کنند که سراسر آن ادبیات باشد.

بی شک برای يك فردمتمدن زندگی که در آن ادبیات و هنر نباشد چیز ملال آور و احمقانه ایست؛ ولی تنها با ادبیات نیز نمیتوان زیست.

ما وظیفه ای بس بزرگ داریم و فرورفتن بیش از اندازه در ادبیات ما را به بیراهه میافکند.

درست است که زبان فارسی را باید «نجات» داد ولی پیش از آن باید «فارسی زبانی» را نجات داد که شمشیرش در نیام است و زبانش در کام!

آنچه ملت های امروز را متحد میسازد تنها زبان نیست بلکه يك ایده آل مشترك است. در هند ۲۲۲ زبان مختلف وجود دارد ولی ایده آل واحد و مشترك این مجموعه عظیم گروه های فرهنگی را به پیش میراند.

ولی ما در کشور خود شاهد وضع غم انگیزی هستیم. کمتر کسی بفکر ایجاد يك هدف و ایده آل مشترك است و همه خود را از مظهر يك فكر مشترك یعنی «سیاست» و مسائل اجتماعی دور نگه میدارند.

بنظر میرسد که قلمرو «پرهیز از سیاست» دائما گسترش مییابد تا بجائیکه دانشجوی

«حقوق سیاسی» نیز از «دخالت در سیاست» بیم دارد.

ولی هیچ قانونی دخالت دانشجو را در سیاست منع نمیکند و اگر قرار باشد که نمایندگان پارلمان های آینده و مسئولین امور فردا را دانشجویان امروز تشکیل دهند موجبی برای این پرهیز در میان نمیماند. (اگر چه بعضی «سنن باستانی» بما می آموزند که موافق دولت بودن دخالت در سیاست نیست ولی مخالف دولت بودن دخالت مستقیم و صریح در سیاست است!) .

بهر حال آنچه امروز مهم است ایجاد يك ایمان علمی در میان کسانی که بهر تقدیر در آینده باید برای ملت خود پیشرو و راهبری باشند.

جوانان ما باید جدال بر سر «واومعدوله» و پیوسته یا گسسته نوشتن «به» را به پیرانی واگذارند که عمری در نوشته های عتیق بسر کرده اند و هنوز در انتظار رای صاحب نظر اند.

ما سالخوردهگان فاضلی داریم که مسئله اصلاح ارضی و سرنوشت میلیون ها رعیت سیهروز برایشان هرگز مهمتر از سرنوشت «های غیر مملووظ» نمیتواند باشد. خداوند بایشان عمر طویل و صبر جمیل عنایت فرماید! ولی نسل جوان وظیفه دیگری دارد. ساختمان فرسوده اجتماعی ایران را باید تغییر داد و بنائی تازه ساخت که درخور این زمانه باشد و چنین کاری را از منفر های علیل و دستهای لرزان فرزندان قرن گذشته انتظار داشتن بیخردی است.

در سرزمینی که جوانانش جامه پیران میپوشند و در جستجوی لغات مهجور ترک دنیا میکنند، زنگار بستگان سپید موی مسند جوانان را غصب خواهند کرد. هر کس می تواند پس از بازنشسته شدن خود را پیکره وقف تحقیق و تتبع ادبی کند و یا به جمع آوری ناسزاهای هفتاد و دو ملت بپردازد!

ولی نیروی جوانی را باید بکار دیگری زد. نسل جوان باید بطور جدی با بصره گذارد و حق خود را بخواهد و بگیرد و وظیفه و رسالت خود را انجام دهد. صد ها مشکل - اجتماعی ایران را که سر حلقه اش مسئله اصلاح ارضی است و توسعه صنعتی است جز با فکر جوان و بدست جوان نمیتوان حل کرد.

«نامه پارسی» که بهمت جوانانی روشنفکر منتشر میشود اگر بخواهد چیزی بیشتر از «نامه زبان پارسی» باشد باید بیشتر به مسائل اجتماعی بپردازد. مسئله نظام - ارباب و رعیتی، مسئله هرج و مرج فرهنگ، مشکل بیکاری جوانان و تعدد مشغله «پیران قوم»، مسئله سیاست اقتصادی، و دیگر حلقه های این زنجیر مسائلی است که میتوان و باید مورد بحث قرار داد.

اگر قرار است که در تعیین سرنوشت خود دخالت کنیم و اگر قرار است در سابقه سرسام آور قدرت های بزرگ بازنده اصلی نباشیم باید زودتر بچنینیم.

عصر ما عصر تلاش انسان های گرسنه برای رسیدن به پیش افتادگان است. و در این زمانه که بهر صورت باید «میان خوارزم و ختا صلح» افتد، سرگرم «خصومت» «عمر و وزید» بودن کار خردمندان نیست، امیدواریم تذکرات دوستانه ما موجب رنجش نویسندگان «نامه پارسی» نشود. ما برای آن ها و کاری که در پیش گرفته اند اهمیت زیادی قائلیم و به همین سبب بخود اجازه دادیم که بطور جدی نظر خود را بیان کنیم.

بی شك مقالات این شماره هر کدام در حد خود خوب و قابل استفاده است ولی به عقیده ما



برای هر شماره يك مقاله تحقیقی ادبی و یکی دواثر هنری کافیسٲ و بقیه باید در یاره مسائل اجتماعی علمی و فرهنگی ایران باشد .

نکته دیگر اینکه طبعاً دانشجویان ایرانی در اروپا هر کدام در رشته‌ای اطلاعاتی دارند و میتوانند فی‌المثل درباره جراحی قلب یا خاك برداری باماشین های بزرگ و یاطریقه شکستن اتم مقالاتی بنویسند . بااینکه این مباحث هر کدام درحد خود جالب و سودمندند در چاپ آنها نباید افراط کرد . آنچه عمومی‌تر و ضروری‌تر است و باسرنوشت مشترك ملت ما و در نتیجه دانشجویان ایرانی بستگی بیشتری دارد طبعاً باید جای اول را بدست آورد .

ما به فرزندان جوان ایران که در خارجه تحصیل میکنند از هرجهت امید فراوان داریم و آرزو مندیم که «نامه پارسی» که یکی از مظاهر کوشش های صادقانه آنان برای ایجاد همکاری فکری میان خودشانست با موفقیت پیش برود و بتواند برای همه جوانان مایه شور و شوق باشد .

## نشریاتی که بدفتر مجله رسیده است

تأثیر صنعت نفت در وضع سیاسی ایران . از دکتر امیر حسین کوشیار (۲۰۷ صفحه زبان آلمانی)

این نشریه رساله دکترای مؤلف است که در دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه کلن تحصیل می کرده است .

مؤلف در این رساله از آغاز صنعت نفت در ایران تا قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت و تأثیر قضایای مربوط بآن رادر اوضاع سیاسی ایران مورد بررسی قرار داده است . در مقدمه رساله نویسنده سیاست غرب و خاصه امریکا را که بیشتر بمسائل اقتصادی و کمکهای مربوط بآن را در خاورمیانه در درجه اول اهمیت قرار داده و نیز تاکتیک سیاست شوروی را که از ناراضی مردم استفاده کرده و آنان را بطرف خود جلب میکند مورد بحث قرار میدهد . نویسنده توضیح میدهد که مردم این منطقه که در برابر يك دستگاه بوروکرات و فاسد قرار دارند علاقه‌ای نسبت بمسائل صرف اقتصادی و ارقام مالی نشان نمیدهند ، خاصه اینکه در اغلب موارد دستگاههای فاسد هستند که از کمکهای مالی ایالات متحده امریکا استفاده میکنند و مردم عادی تأثیر آنرا در زندگی روزمره خود درك نمی کنند .

نویسنده سپس بیحث درباره تاریخچه صنعت نفت ایران و سیاست های دول بزرگ در ایران میپردازد و بتفصیل قراردادهای مربوطه را بررسی میکنند .

قسمت مهمی از رساله بیحث درباره مسئله ملی کردن صنعت نفت و نهضت ملی ایران اختصاص داده شده است . در این فصل مؤلف نقاط قدرت و ضعف نهضت و رهبران آن را تذکر میدهد و بیحث درباره گفتگو ها و مسائل مربوط بملی کردن صنعت نفت میپردازد . مؤلف کوشیده است که جنبه ملی و احزاب و گروههای مختلف سیاسی را که یاپشتیبان نهضت بودند و یا نقش خراب کارانه داشتند دقیقاً مورد قضاوت قرار دهد . ماهیت ایدئولوژیک این احزاب و شخصیت‌های نهضت در این فصل مورد بحث قرار گرفته است . باید تصدیق کرد که مؤلف صرفنظر از یکی دو مورد که در نقل بعضی از حوادث اطلاع دقیق نداشته است از عهده تجزیه و تحلیل ایدئولوژیک احزاب طرفدار نهضت و غیر آن بخوبی برآمده و قضاوتش مبتنی بر واقعیات و کاملاً روشن - بینانه است .

نویسنده نقش خرابکارانه حزب توده و عدم توجه رهبران نهضت را نسبت به خطر این نقش و نیز خاصیت لیبرال رهبران نهضت را توضیح میدهد.

مؤلف تذکر میدهد که در همان زمان نسبت به خطری که نهضت را تهدید میکرد و لزوم داشتن سیاستی روشن و قاطع تذکرات مکرری بر رهبران نهضت داده میشده است و مؤلف در چند مورد سطورى از مقالاتی را که جناح واقع بین نهضت ملی برای روشن شدن مردم و رهبران نهضت منتشر میکرد نقل کرده است. نویسنده خاطر نشان میکند که همین خاصیت لیبرال رهبری نهضت و عدم توجه بتذکر و اخطارهای مکرر جناح واقع بین نهضت و نداشتن نقشه و برنامه سرانجام موجب شکست نهضت گردید.

نویسنده سپس مذاکراتی را که با انعقاد قرار داد کتسریوم بین المللی نفت گردید و خود قرار داد را تشریح میکنند.

متأسفیم که در این مختصر فرصت آن نیست که بتفصیل دربارهٔ این رساله با ارزش بحث کنیم. امیدواریم آقای دکتر کوشیار بتوانند در آینده این رساله را بزبان فارسی نیز منتشر کنند و نیز امیدواریم طرز کار ایشان برای دیگر دانشجویان ایرانی در خارجه که در رشته های مشابهی تحصیل میکنند سرمشقی باشد.

خداپرستی و افکار روز از: مهندس مهدی بازرگان. نشریه انجمن اسلامی مهندسین (۲۳ صفحه)

این جزوه متن یکی از سخنرانی های آقای مهندس بازرگان در یکی از اجتماعات مذهبی است. مسئله ای که نویسنده مطرح میکند اینست که ترقیات روز افزون علمی با وجود تمام فوائد مادی خود نتوانسته است بااحتیاجات معنوی بشر پاسخ دهد.

نویسنده در این مورد مطالبی را از جمله از یکی از شماره های نبرد زندگی که مسئله قادر نبودن علم بانجام تمام وظایف را تذکر میدهد نقل کرده است.

نویسنده در یک جا بحث درباره تقلید غلط از اروپا میبرد و تذکر میدهد که بعضی از اروپا رفته ها تمام مظاهر تمدن، مینهن پرستی و انسانیت را که در هر میدانی بشکل مجسمه یا بنای یادبود قرار دارد فراموش کرده و فقط کاپاره ها را می بینند.

بعقیده نویسنده پس از بی ایمانی فعلی، نسلی که در دنیای ماشینی زندگی میکند مجبور است باردیگر بسوی خدا و مذهب باز گردد زیرا در نهاد او چنین تمایلی نهفته است. نویسنده در پایان اظهار عقیده میکند که مؤثرترین وسیله برای برطرف کردن بی ایمانی و سرگردانی انسان عصر حاضر روی آوردن بمذهب است و از میان همه مذاهب نیز دین اسلام بهتر از همه می تواند این وظیفه را انجام دهد.

سیستم اقتصادی اسلام. از: سید عبدالرضا حجازی (۲۷۵ صفحه).

مؤلف این کتاب کوشش کرده است که تعالیم اقتصادی اسلام را جمع آوری کرده و از مجموعه آن بعنوان یک سیستم اقتصادی بحث کرده و برتری آنرا بر سایر سیستم های اقتصادی اثبات نماید. مؤلف سیستم های اقتصادی را بدو دسته کاپیتالیسم و کمونیسم (یا سوسیالیسم) تقسیم کرده است و نیز تفاوتی میان سوسیالیسم و کمونیسم قائل نشده و چون هدف اعلام شده هر دوئی آنها عدالت اجتماعی است، آنها را یکی دانسته است. مثلاً ضمن بحث از بیعدالتی در جامعه سوسیالیستی چنین نوشته است: «دردنیای امروز ما، شوروی منبع الهام بخش سوسیالیسم بوده، رسماً یک کشور سوسیالیستی بشمار میرود...» (صفحه ۴۳)



و بعد ایشان تمام مفاسد رژیم شوروی را بحساب سوسیالیسم گذاشته‌اند. بطور خلاصه باید تذکر داد که استدلال ایشان عین استدلال تئورسین‌های سرمایه‌داری است که میکوشند شوروی را مظهر سوسیالیسم معرفی کرده و باین وسیله سوسیالیسم را بدنام کنند. در هر حال باید توجه داشت که سوسیالیستهای دنیا شوروی را یک کشور سوسیالیستی نمیدانند و شورویها نیز آنقدر که با سوسیالیستهای جهان دشمنی کرده‌اند با سرمایه‌داران نکرده‌اند. بهتر بود مؤلف در این زمینه از کتب و رسالات احزاب سوسیالیست استفاده میکردند.

مؤلف کتاب با اینکه سوسیالیسم را مردود دانسته است در بحث راجع به بحرانهای اقتصادی در رژیم سرمایه‌داری کاملاً تحت تاثیر سوسیالیسم قرار گرفته و بلااقل از جهت دیگری به نتایج مشابهی رسیده است.

تحریم ربا مانع از تمرکز ثروت میشود. تحریم احتکار و تشویق بازرگانی موجب جریان یافتن ثروت میگردد. سیستم مالیاتی اسلام که تنها شامل اغنیامیشود عامل مهمی برای ایجاد تساوی است. قوانین اسلام در مورد تقسیم ارث از تمرکز ثروت جلوگیری میکند. وقف در اسلام اساسی برای مالکیت جامعه است. اسلام طرفدار شرکت کارگر در منافع سرمایه‌دار است.

در قسمت مربوط به تعالیم اسلام در مورد مسئله ارضی ابهاماتی در کتاب مذکور دیده میشود. از جمله: «... بسیاری از زمینهای عراق، مصر، سوریه، ایران و غیره... که مسلمین با پیروزیهای نظامی بدست آورده و بقول فقها از جمله «اراضی مفتوحة العنوة» میباشد و برای هیچ فردی ایجاد مالکیت نکرده و مالکین فعلی حتی بر آن ندارند، بلکه این زمینها از عموم ملت بوده و اگر آباد است در راه منافع اجتماع وسیله حکومت اسلامی باید کشت و زرع شود و اگر بایر است و از ارضی موات میباشد باز مال مردم است و هر کس آنرا آباد کند حق تصرف در آن دارد.» (صفحه ۱۹۸)

بنابراین ارضی از نظر اسلام متعلق بعموم و یا متعلق بکسانی است که در آن کار کرده و آنرا آباد میکنند (یعنی زارع). ولی مؤلف در موارد دیگری از «روابط میان صاحب زمین و کشاورز» بحث کرده‌اند و از جمله «... در قراردادهای کشاورزی اسلامی ملاحظه کردیم که عادلانه ترین ارتباط را بین مالک و دهقان قرار داده و برای اولین بار...» (صفحه ۲۰۸). بادر نظر گرفتن مطالبی که قبلاً نقل شد معلوم نیست «مالک» در این میان چکاره است؟ شاید منظور مؤلف مالک در ارضی «غیر مفتوحه» باشد که بهر حال شامل ایران نمیشود. (قابل توجه فتوایهایی که مدعیند مطابق «شرع» و «تعالیم اسلامی» مالکیت آنان بر زمینهای بیت‌المال «مقدس» است!)

در این مختصر فرصت آن نیست که درباره این کتاب بحث کافی بعمل آید و امیدواریم در فرصت دیگری اینکار را انجام دهیم. در اینجا باید تذکر داد که صرف نظر از پاره‌ای انتقادات که به بعضی از قضاوتهای مؤلف وارد است کوشش ایشان برای جمع آوری این تعالیم بسیار مفید بوده است، خاصه اینکه مؤلف همه جا سعی کرده است ماهیت عدالت خواهانه تعالیم اسلامی و تضاد آنها را با ادعای کسانی که بنام اسلام ب مردم ستم میکنند نشان دهد.

سلامت فکر (از انتشارات کمیون سلامت فکر. ۱۹۴۰ صفحه)

این کتاب شامل مقالاتی است درباره بهداشت روانی. در این مقالات علل بعضی از بیماریهای روانی و طرق غلبه بر آنها مورد بحث قرار گرفته است.

بطور کلی باید تذکر داد که انتشار این نوع کتب فی حد ذاته بسیار مفید است و میتواند مورد استفاده بسیاری از اشخاص قرار گیرد. نکته‌ای که باید تذکر داد اینست که ذکر بعضی مسائل اجتماعی بعنوان «بیماریهای روانی» ناصحیح است و نه کمکی بر رفع آنها میکند. مثلاً در پشت جلد کتاب از جمله چنین نوشته شده است: «میل تجاوز بدیگران، ریاکاری، دروغگوئی، ولگردی، گدائی، حرص، طمع، اغفال، کینه توزی، فحشاء، دزدی و کلاهبرداری مابین باسلامت فکر است». از این میان لا اقل «ولگردی، گدائی، فحشاء، دزدی و کلاهبرداری» قبل از اینکه مربوط سلامت فکر باشد مربوط باوضاع و احوال اجتماعی است. فی‌المثل اکثریت قریب باتفاق دزدان، لا اقل در جوامع عقب افتاده، بعلت نبودن کار است و آنان کاملاً با «فکر سالم» بدزدی دست میزنند و اگر در بعضی افراد فحشاء یا دزدی صورت مرض را نیز بخود میگیرد دلیل این نمیشود که این مسائل اساساً مربوط بروانشناسی باشند. بنابراین تنها با معالجه یا نسخه و دستورالعمل درباره سلامت فکر نمیتوان این مسائل را حل کرد. مواردی پیدا میشود که جامعه شناسی بدون در نظر گرفتن روانشناسی نمیتواند مسئله‌ای را بخوبی توضیح دهد و موارد بیشتری نیز وجود دارد که روانشناسی بدتهائی قادر بانجام وظیفه خود نیست.

بهرحال در این کتاب مطالب قابل استفاده‌ای وجود دارد و امیداست که در این زمینه کوشش ناشران این کتاب ادامه یابد.

### روانشناسی و تحریم زناشویی با محارم اثر فروید. شبکه تحریم جنسی از : دکتر

ناصرالدین صاحب‌الزمانی (۱۲۴ صفحه. ناشر بنگاه مطبوعاتی عطائی) همانطور که از عنوان آن برمیآید این کتاب شامل دو قسمت است. اولی اثری است از فروید ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی و دومی بقلم خود ایشان.

نخست باید گفت که این کتاب از جمله کتب معدودی است که با چاپ و کاغذخوب و بدون غلط بزبان فارسی منتشر شده است.

هدف این کتاب بحث در حدود و ثغور تحریم جنسی در جوامع بشری و ریشه‌های آنست. کتاب فروید که مترجم آنرا از نسخه اصلی (آلمانی) ترجمه کرده و در آن امانت در ترجمه با بخوبی رعایت کرده است، شامل تحقیقی است درباره حدود تحریم جنسی در جوامع ابتدائی که نمونه‌های زنده آن مورد مطالعه محققین قرار گرفته است.

در قسمت دوم کتاب، آقای دکتر صاحب‌الزمانی موضوع خانواده و نیز شبکه تحریم است که ریشه تحریم جنسی چیست. آیا این مسئله امری است غریزی یا روانشناسی یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا چیز دیگر؟ ایشان با ذکر نمونه‌ها و استدلال‌هایی بطور کلی چنین نتیجه گرفته‌اند جنسی را از جمله در اسلام و تشیع مورد مطالعه قرار داده‌اند. کوشش نویسنده بیشتر بحث در این است که این تحریم امری فطری نبوده بلکه علل اجتماعی داشته است و بهمین علت همراه با تحولات جامعه تغییراتی در حدود آن روی میدهد. این موضوع بحثی است جالب و دقیق و نمیتوان در چند سطر آنچه را که نویسنده کتاب مورد بحث قرار داده است در اینجا منعکس ساخت. ما خواندن این کتاب را بملاقمندان این مباحث توصیه میکنیم.

نکته جالبی که در کتاب آقای دکتر صاحب‌الزمانی آمده و تذکر آن مفید است اینست که ایشان در آخر کتاب توجه خواننده را باین نکته جلب میکنند که در این کتاب رعایت هر دو



دسته «روحانیون» و «تحصیل کرده های امروزی» را کرده و کوشیده‌اند که بزبان هردو دسته سخن بگویند. سپس نویسنده اظهار عقیده میکند که این دو دسته باید ارزش های یکدیگر را تکمیل کنند. و شاید بملاحظه دسته اول، نویسنده هنگامی که بجای حساس کتاب میرسد باظرافت خاصی سخن کوتاه میکند و بادعوت هردو دسته به «همزیستی مسالمت آمیز» خواننده را بموضوع دیگری میکشاند و کتاب را پایان میدهد. صرفنظر از موضوع مهم خود کتاب که بادیدنی مترقی و علمی مورد بحث قرار گرفته، مانیز مانند ایشان معتقدیم که این همزیستی امری لازم است و هرکدام از این دو دسته چه بخواهند چه نخواهند باید بآن تن در دهند. نباید ارزشهای یکدیگر را انکار کنند و نباید نقاط ضعف را بیوشانند و نیز هرکدام باید برای خود حدودی قائل باشند.

موقفیت آقای دکتر صاحب الزمانی را در ادامه این انتشارات آرزومندیم.

نشریه سالیانه مکتب تشیع. اردیبهشت ۱۳۳۸. چاپ قم (۱۳ صفحه) این نشریه شامل

مقالاتی است درباره اسلام و مکتب تشیع؛ چند مقاله علمی و چند مقاله تحقیقی. از جمله مسائلی که در این نشریه مورد بحث قرار گرفته اینهاست: اسلام و بردگی، زن در اسلام، متصرفات اسلامی، آماری از تعداد مسلمین در کشورهای مختلف، رابط حقوق و اخلاق، تربیت از نظر قرآن، و مسائل دیگر.

درسهائی از مکتب اسلام. شماره هفتم. ۷۲ صفحه چاپ قم.

عناوین بعضی از مقالات این شماره عبارتند از: تفسیر قرآن، کاخ بی ستون، دین در تاریخ بشر، شیخ طوسی، حقوق اسلامی، سنگرهای یهود تسخیر میشود، تربیت و تکامل، قهرمان توحید، ارزش اضافی، شاگردی از مکتب اسلام، تردیدترین راه بخدا.

## بقیه از روی جلد

حداکثر مالکیت نوعی تعیین شده است که در بعضی از نقاط کشور اصلاً تغییر حاصل نمی‌شود یا تغییرات محسوس نخواهد بود بعنوان مثال در آذربایجان محدود ۱۲۰ نفر هستند که مالک شش دانگ یک ده کامل می‌باشند و اگر باراهای قانونی که در لایحه برای واگذاری به اقربا برای آنها بازگذاشته شده و با سوء استفاده از ماده ای که برای ایجاد دعوی در دادگستری پیش بینی شده این عده بدو برابر میرسد و اگر بازهم در نظر بگیریم که قسمت اعظم اراضی زراعتی آذربایجان دیم است بطور متوسط بهر مالک ۵۰۰ هکتار زمین خواهد رسید. (مگر اینکه کمیسیون اصلاحات ارضی واقعاً قادر باشد که از این نوع سوء استفاده‌ها جلوگیری کند) رویهمرفته در آذربایجان باید ۲۰۰۰۰۰۰ هکتار زمین در تملک ملاکین باقی بماند و این بیش از نصف اراضی زیر کشت آذربایجان است و اگر باز در نظر بگیریم که در این استان ۵۰ درصد از اراضی در مالکیت شش دانگ است باین ترتیب آقایان ملاکین هنوز محل خواهند داشت که اراضی دیگری را نیز در تحت اختیار خود در آورند.

۲- در تصرفه های مواد ۱۰ و ۳۰ مقرراتی وضع میشود که بموجب آنها مالکین بوسائل مختلف از قبیل مالک بودن قنوت و واگذاری بعنوان ارض و اینکه خیال دارند آب رازیا در کنند خود را از شرتحدید نیز رها سازند. در هر حال عیب بزرگ کار در این نیست که مالک ملک زیاد در اختیار خواهند داشت، نقص بزرگ در اینست که رابطه مالک و رعیتی قرون وسطائی بحال خود باقی می‌ماند.

۳- نیروی عظیم دهقانان که ذی‌علاقه ترین اقرا این لایحه هستند نادیده گرفته شده و دستگاههای اداری کذائی باتمام نقائص و مفاسدی که دارند تنها ضامن اجرای قانون شناخته شده‌اند.

### انتقادات فنی

۱- در نشریه آینده با تفصیل و دقت بیشتر از نشریه حاضر شرح داده خواهد شد که زیر بنای حقوقی تولید و توزیع کشاورزی بر مبنای ۵ عامل زمین - بذر - گاو - کار و آب، عامل اساسی رکود و انحطاط در طی قرون و اعصار تاریخ ایران است. در این لایحه این ترمز اصلی تکامل تولیدی کوچکترین خدشه‌ای بر نمیدارد. بنابراین با اجرای آن آمیدی بتغییر اساسی در وضع کشاورزی کشور نمیتوان داشت.

۲- در کشاورزی ایران شرایط خاص آب و هوا و سیستم آبیاری وحدت ده را بعنوان یک واحد اقتصادی اجباری کرده است. اجرای این لایحه از دو جهت این وحدت را میشکند:

الف - با ایجاد دو سیستم مالک و رعیتی از یک طرف و خورده مالکی از طرف دیگر در داخل یک ده این وحدت از بین میرود.

ب - با ایجاد خورده مالکیت غیر مرتبط بهم (ولو این که پیش بینی شده است کشاورزان باید در شرکت های تعاونی شرکت کنند - چه لزومی دارد یکبار وحدت را از بین ببریم و سپس بزور آن را ایجاد کنیم) یکبار دیگر وحدت ده دچار تزلزل میشود.

۳- در تنظیم لایحه کوچکترین توجهی به اجزای فنی که در کشاورزی از لحاظ آیش بندی و تناوب زراعتی لازم بوده نشده است. این امر - مقدار اتلاف کار و آب را زیاد خواهد کرد.



## انتقادات اقتصادی

۱- در پرداخت غرامت بمالکین این غرامت بعنوان عایدی شخصی آنها تلقی شده است و کوچکترین توجهی باین امر نشده است که این غرامت بطرف سرمایه گذاری های جدید کشاورزی یاصنعتی هدایت شود. و اگر در نظر بگیریم که تنها منبع مهم سرمایه گذاری داخلی کشور که میتواند توسعه اقتصادی راتامین کند همین غرامات است که از اضافه محصول کشاورزی بدست میآید اهمیت این عدم توجه بیشتر آشکار میشود.

۲- دهقانی که تا بحال ۱۰۰ درصد حق مالکانه را میبرداخت حالا باید ۷۵ درصد آنرا بپردازد. این ۲۵٪ صرف افزایش مصرف او میشود و از راه سرمایه گذاری خارج میگردد و باین ترتیب مصالح اقتصادی کشور در این مورد بکلی فراموش شده است. عیب دیگر این امر آنست که با افزایش مصرف دهقانی که متناسب با سایر شئون اقتصادی میباشد مشکلات مالی و پولی برای کشور فراهم میشود که فائق آمدن بآن بسیار مشکل است.

و بالاخره انتقاد اساسی که باین لایحه وارد است این است که مبنای حقوق مالکیت مدعیان مالکیت امروزی ابدأ در نظر گرفته نشده است. بسیاری از املاک که امروز در تحت تسلط مالکین میباشد املاک عمومی بوده است که غصب شده است و بررسی تاریخ مالکیت در ایران این امر را بخوبی نشان میدهد.

و بالاخره انتقاد دیگر این است که در این لایحه جای آن بود که اشتباهاتی که در تقسیم املاک خالصه پیش آمده است ترمیم شود که متاسفانه همان اشتباهات ابرام شده اند.

با وجود تمام این نقائص ما پیدایش این فکر و مرحله اجرا درآمدن آن را بطور کلی برای کشور مفید میدانیم و معتقدیم که اگر اولیاء امور با انتقادات منطقی توجه نمایند و اگر وکلای مجلسین ضمن بحث در قانون خود را بعنوان مالک تلقی نکرده بلکه واقعا بعنوان فردی از افراد این مملکت فکر کنند و مصالح آینده کشور را که خود نیز عضو آن هستند در نظر بگیرند و بجای این که ضمن بحث ها کوشش آن باشد که حق را بمالک زمین بدهند کوشش کنند حق را به کسی بدهند که روی زمین کار میکند یا در زمین سرمایه میگذارد، این لایحه میتواند نقطه شروع یک تحول عظیم در کشور بشود.

امیدواریم در آینده نزدیک بحث مفصل و جامعی را که تمام وجوه این اقدام بزرگ و اساسی را بررسی کند تقدیم خوانندگان کنیم.

## ( توضیح و تصحیح )

باهمه‌تلاشی که میشود گاه اغلاطی در مجله پیداشده که لازم است بانهایت اعتذار به تصحیح بعضی از آن‌ها دست زده شود .

امیدواریم خوانندگان گرام ما را عفو میکنند و گناهان را میبخشند !  
در شماره گذشته (کتاب چهارم) این اغلاط وجود داشت :  
در صفحه ۳۳ سطر ۱۲ زائد است و بجای آن این سطر قرار میگیرد:

« بوجود آورده بود که آنهم يك واقعیت نیرومند در کمون امکان بود. اگر این »  
و در صفحه ۸۸ سطر ۲۸ زائد بوده بجای آن قرار میگیرد :

« آقای تنی : این شك و تردید از لحاظ سیاسی بمورد است . معهذا ما معتقد هستیم « و در صفحه ۸۹ در سطر اول کلمه « اتهامی » غلطو « ابهامی » صحیح می باشد .  
و در کتاب پنجم که همین کتاب حاضر باشد نیز غلطهائی وجود دارد که آنها را لطفاً تصحیح بفرمائید !

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۵	۱۵	استدلالات	استدلالات
۳۵	۲۰	معالك	ممالك
۳۵	بعد از سطر آخر اضافه میشود: ۱ - قیمت نفت خام ۱۳۴ تا ۳۴۹٫۹۳۴ ریندر معشور مساوی ۲۰٫۴ دلار هر بشکه مساوی ۱۵٫۶۸		
۳۷	۱۲	از صفحه	از صفحه ۵۳
۳۸	۱۵ سطر بعد از سطر ۱۷ قرار میگیرد		
۴۰	۱۱	سنا	ثنا
۴۰	۱۳	آسیاو	آسیا و افریقا
۵۷	۲۱	روج	رواج
۵۷	۳۳	۱۷۰۰۰	۱۷۰۰
۶۰	۲۳	نیافتی	نیافتنی
۶۴	۲۷	Onalite	Tonalite
۷۲	۲۴	... دستگاه نمایش	... دستگاه نمایش موجود
۷۳	۴	بخصوص	مخصوص
۷۳	۱۷	چاقو کشی	چاقو کش
۷۳	۲۸	علاقمند	علاقمندان
۷۵	۱۷	۶٫۲۴	۶٫۲۹
۷۵	۱۹	٪۷۸۶	۰٫۷۸۶
۷۸	۲۵ و ۲۶ بترتیب ذیل تصحیح شود :		

.... شعار «شکفتن گلها» بشعار «کندن علفهای هرز» و شعار

«مبارزه علیه بوروکراسی و دگماتیسم» به «مبارزه علیه

تجدید نظر طلبی» ....